فهرست‏

فهرست موضوعات‏

موضوع صفحه‏ مقدمه مترجم 3

شرح حال مولف 9

گفتار فهرست‏نگاران 9

اساتيد ابن فهد 11

شاگردان ابن فهد 12

تاليفات ابن فهد 12

شروع كتاب 17

مقدمه در معناى دعا 18

تأكيد بر دعا از معصومين عليه السلام 18

باب اول‏ در تحريص بر دعا 21

عقل ترغيب بر دعا مى‏كند 21

نقل ترغيب بر دعا مى‏كند 22

قرآن بر دعا ترغيب مى‏كند 22

استفاده از آيه 23

اشكال و پاسخ: چرا دعا به اجابت نمى‏رسد؟ 24

كدام دعا به اجابت نمى‏رسد 25

اشكال: معناى دعا صحيح چيست 27

توجيه روايات وارده 28

اشكال: دعا با قضا و قدر الهى منافات دارد 31

پاسخ اشكال 31

آگاهى 33

فوايد اصرار در دعا 34

دعاى امام سجاد 35

خوف و رجا در مومن 35

مناجات 36

مناجات ديگر 37

نصيحت 40

سنت بر دعا ترغيب مى‏كند 42

باب دوم‏ در علل اجابت دعا 49

قسم اول: در وقت دعا 49

نصيحت 52

فايده دعا در ساعات روز 54

قسم دوم: در مكانهاى دعا 55

استفاده از روايت 56

قسم سوم: در دعاى مشتمل بر اسم اعظم 57

امتيازات «اللّه» 58

سليمان و آصف برخيا 58

ادعيه پس از نماز 60

دعاى بعد از نماز عشا 60

دعا براى اداى قرض 61

دعا براى تقويت حافظه 62

قسم چهارم: دعا و زمان 62

قسم پنجم: دعا و مكان 63

مردى كه مستمرى او قطع گرديد و دعاى امام هادى 63

شرط قبولى دعا ولايت است 64

قسم ششم: دعاى بعد از انجام اعمال حسنه 65

فصل 1: دعاى بعد از اعمال حسنه 66

امام صادق و معامله با خدا 67

حضرت عيسى و هيزم‏شكن 67

امام صادق (ع) و مرد فقير در منى 68

تتمه در اقسام صدقه 69

صدقه علم 69

فضيلت علم 69

آگاهى علم و عمل باهم قريند 70

چرا عمل تابع علم است 72

آياتى كه در مدح علم وارد شده است 73

عالم شقى از نظر حضرت عيسى 74

عالم از خدا مى‏ترسد 75

فصل 2: حقوق معلم و متعلّم 75

فصل 3: علم مفيد 76

فصل 4: قسم اول كار و كسب يك مسلمان براى چيست؟ 76

حرص و روزى مضمون 77

ميانه‏روى و دورى از تبذير 78

رفتار با فرزندان و اهل و عيال 78

رفتار با پدر و مادر 78

فصل 5: رفتار با فرزند 79

نامگذارى فرزندان 80

دختران و فضيلت نگهدارى آنها 82

صله رحم 83

فصل 6 (پاره 1): كسب‏وكار و ارزش آن 83

دانيال در ته چاه 85

توكل 85

اركان توكل 87

امام صادق و شير 87

حضرت على و شير و رد شمس 88

فصل (پاره 2): درخواست حاجت از ديگران و برآوردن حاجت ديگران 90

رسول خدا (ص) و مرد نيازمند 90

رد سائل ناپسند است 91

صدقه پنهانى و صدقه بر ارحام 92

قسم دوم: ثروت مازاد بر نياز 92

مرد محتضر با اموالش 92

اعمال بدون ولايت 94

ملك الموت و مرد ثروتمند 95

فصل (پاره 3): عاقبت مال‏اندوزى 95

ثروت آرزوهاى خفته را بيدار مى‏كند 96

ثروت به قيمت زندگى 97

نعمت‏هاى آخرت 98

روز امير المومنين (ع) چگونه مى‏گذرد 100

امير المومنين از خليفه مشكل‏گشايى مى‏كند 100

فصل (پاره 4): توجيه دنياطلبان 101

مرد ثروتمند و فقير در حضور پيامبر (ص) 102

فقرا پيش از همه به بهشت مى‏روند 103

حضرت سلمان به هنگام مرگ 103

فقر زينت دوستان خداست 104

زندگى حضرت موسى و عيسى و ساير انبيا چگونه مى‏گذرد 104

سويد بن غفله از على (ع) سخن مى‏گويد 106

على (ع) با تيشه آستين جامه را مى‏برد 106

فصل (پاره 5): دوستى با فقرا و اينكه 107

فقرا محور و هسته مركزى اديان بودند 107

بيشتر ساكنين بهشت كيانند 109

على (ع) باغش را مى‏فروشد 110

علت اينكه معاويه بن يزيد از خلافت پايين آمد 110

فصل 6: وقت مناسب دعا 110

قسم هفتم: از حالت‏هاى دعاكننده 111

فصل 1: دعاى مريض براى عيادت‏كننده 111

اجر و پاداش بيمار در بيمارى 112

مرد كرولال در خدمت پيامبر مجوز ورود به بهشت مى‏گيرد 113

فصل 2: نقش انگشترى در اجابت دعا 114

باب سوم‏ در احوال نيايشگر 119

قسم اول: كسانى‏كه دعايشان مستجاب است 119

بايد براى همه دعا كرد 119

چگونه مادر براى فرزند بيمار دعا كند 120

فصل دعا با توكل مستجاب است 120

آگاهى: حاجت‏هاى كوچك را نيز بايد از خدا خواست 121

گرفتارى محمد بن عجلان 121

قسم دوم: كسانى‏كه دعايشان به اجابت نمى‏رسد 123

دعاى سنگدلان به اجابت نمى‏رسد 124

مصر به گناه 124

حرامخوار 125

كسى‏كه مظالم ديگران در گردن اوست 125

باب چهارم‏ در كيفيت دعا 129

قسم اول: آداب قبل از دعا 129

فصل 1: حسن ظن به خدا و لزوم آن 129

حضرت يونس و قارون 130

حسن ظن به خدا اساس توكل 131

عابد رياكار و حضرت داوود 133

نصيحت 134

حالت انبيا و اوليا در نماز 134

فصل (2): نبايد چيز حرامى را از خدا خواست 135

قسم دوم: آداب حال دعا 136

امر اول: تانى در دعا 136

امر دوم: اصرار در دعا 137

امر سوم: نام بردن حاجت 137

امر چهارم: دعا در پنهانى 137

امر پنجم: دعا براى همه 138

امر ششم: دعاى دسته‏جمعى 138

دنباله: آمين‏گو در دعا شريك است 139

امر هفتم: اظهار خشوع 139

امر هشتم: قبل از دعا مدح و ثناى الهى كند 140

امر نهم: صلوات بر پيامبر قبل از دعا 141

مردى كه هفتاد پاييز در آتش بود 141

سلمان از خدا چه‏چيز مى‏خواهد 142

زليخا و يوسف 142

امر دهم: گريه در حال دعا 144

نزديكى و تخفيف 147

نصيحت 147

آگاهى 148

امر يازدهم: اقرار به گناهان 149

فوايد اقرار به گناهان 150

امر دوازدهم: توجه قلبى به حضرت حق 151

امر سيزدهم: دعا قبل از بلا 152

امر چهاردهم: دعا براى برادران مومن و التماس دعا از ايشان 152

آگاهى 154

فصل: مومن ياور مومن 155

امام صادق و مردى كه براى برادران مومن گوسفند مى‏گشت 158

امام حسين و مرد بدهكار 159

والى اهواز و مرد بدهكار 159

امر پانزدهم: در چگونه دست بلند كردن و ابتهال و تضرع در حال دعا 162

آگاهى چرا در دعا دستان را بلند مى‏كنيم و علل ساير حالات ديگر دعا 163

قسم سوم: آداب بعد از دعا 164

امر اول: تكرار و مداوت در دعا 164

نصيحت: چرا بايد زياد دعا كنيم 167

اشكال: چرا دعا نمى‏كنيم 168

جواب 168

ادعا دوستى با خدا با خوابيدن شب نمى‏سازد 170

ضرار در پيش معاويه از اوصاف على (ع) سخن مى‏گويد 171

امر دوم از آداب: بعد از دعا 172

امر سوم از آداب: بعد از دعا 172

امر چهارم: بعد از دعا چه بگويد؟ 173

امر پنجم: بعد از دعا گناه نكند 173

فصل 1: در گناهانى كه نعمت‏ها را دگرگون مى‏كنند 174

فصل 2: مباهله 175

خاتمه: چرا در پنهانى دعا كنيم 177

قسم اول: در مهلكات انسان 177

توضيح و تقسيم در خطرات ريا 178

حيله‏هاى نفس را بشناسيم 180

اشكال: عمل بدون ريا از من ساخته نيست 182

جواب 183

سوال 185

جواب 185

علاج ريا 185

دواى عملى ريا 191

دنباله 191

قسم دوم از مهلكات: عجب است 192

اشكال 193

جواب 193

علاج عجب 194

روايت معاذ بن جبل در اينكه اعمال چگونه بالا مى‏رود 196

باب پنجم‏ در ملحقات دعا 203

اول: ذكر 203

عقل بر ياد خدا ترغيب مى‏كند 203

نقل بر ياد خدا ترغيب مى‏كند 204

كتاب بر ياد خدا ترغيب مى‏كند 204

سنت بر ياد خدا ترغيب مى‏كند 204

حضرت موسى و عابد آهنگر 207

فصل 1: ذكر خدا كنيد 209

فصل 2: در هر مجلسى ذكر خدا كنيد 210

فصل 3: استحباب ذكر خدا در مجلس غافلان 211

فصل 4: بهترين اوقات ذكر 212

فصل 5: ذكر بايد مخفى باشد 212

فصل 6: قسم اول تحميد 213

چگونگى تمجيد 213

قسم دوم: تهليل و تكبير 214

قسم سوم: ذكر تسبيح 214

سليمان و مرد كشاورز 214

قسم چهارم: تسبيح و تحميد 215

قسم پنجم: ذكر مروى 215

قسم ششم: پنج كلمه 215

قسم هفتم: تسبيحات اربع 216

قسم هشتم: استغفار 217

فصل 1: از جمله بهترين اوقات استغفار 218

دعاهاى مخصوص به اوقات 218

خاتمه: در شفا گرفتن از دعا و رقعه بستن 224

قسم اول: دعاهاى دفع بيمارى 224

قسم دوم: دعاهايى براى دفع حوادث و بديها 228

قسم سوم: دعاهايى در تعويذ 234

باب ششم‏ در تلاوت قرآن 243

فصل 1: در فضيلت قرائت قرآن قبل از خواب 246

فصل 2: در نگهدارى قرآن در منزل 246

فصل 3: حافظ قرآن بايد مداومت در قرائت كند تا از يادش نرود 247

فصل 4: در شفا از قرآن و تعويذ بدان 248

قسم اول: شفا از بيماريها 248

قسم دوم: در كافى دانستن قرآن 249

قرآن مؤمن را از نظر كفار پنهان مى‏كند 251

اسير همدانى در دست ديلميان 252

قسم سوم: آيات مربوط به اجابت دعا 253

فصل 5: در خواص متفرقه 254

خاتمه و راهنمايى 259

بهترين طاعات 259

تقوى 260

سيزده فايده تقوى 261

استفاده از آيه‏ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ‏ 263

قاضى و زن مومنه 265

مرد عاشق از امام صادق (ع) راهنمايى مى‏گيرد 268

راه شكستن نفس 271

نفس شفاعت هيچكس را قبول نمى‏كند 272

خاتمه كتاب در اسماى حسنى 275

چرا اسماى حسنى را در اينجا ذكر و شرح مى‏كنيم 277

شرح 99 اسم خداى تعالى 278

كثرت اسما با وحدت ذات تنافى ندارد 299

صفات حقيقيه و اضافيه 299

فصل 1: عبادت اسم يا مسمى 300

فصل 2: دعايى كه جبرئيل براى پيامبر هديه آورد 300

پايان كتاب 302

فهرست موضوعى اهم يادداشت‏ها

يادداشت‏هاى باب اول: اهميّت دعا 305

وجوب دعا به چه معناست 307

استفاده از آيه‏ «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» 309

چگونگى تحقق وعده الهى در اجابت دعا 312

يادداشت‏هاى باب دوم: ائمه اطهار (ع) ايام اللّه هستند 317

اسم اعظم 318

مراد از مرگ بد 321

حضرت مسيح كلمه خدا 322

علت ثواب همنشينى با خدا 322

مراد از همراهى علم و عمل 323

اصناف دانش‏پژوهان 324

فرق خوف و خشيت 324

صبر رأس ايمان است 326

دنياى مذموم كدامست 326

كداميك؟ فقير يا غنى 327

فقر اولياى الهى، موسى و عيسى (ع) 328

يادداشت‏هاى باب سوم: غذاى حلال و حرام 329

يادداشت‏هاى باب چهارم: حسن ظن بنده به خدا 330

حد خوف و رجا 333

معناى شفاعت و وسيله دعا 336

معناى صلوات و لعن 336

ائمه ميزانند 341

دنياى مذموم 343

معناى قبر و عذاب آن 345

استغفار ائمه از چيست؟ 346

گناه باعث ردّ دعاست 348

خوشحالى از اطلاع ديگران از اعمال خوب ريا نيست 351

وسوسه و قلوب سه‏گانه 352

معناى اخلاص 354

يادداشت‏هاى باب پنجم: دعا بهتر از همه عبادات 356

گناه به حسنه بدل مى‏شود 358

ساعت غفلت بين الطلوعين به چه معناست 359

درجات ورع 364

فهرست آيات 369

فهرست ادعيه 377

فهرست اشعار عربى 379

فهرست اشعار فارسى 380

اسامى كسان 381

اسامى كتب و امكنه 392

مقدمه مترجم‏

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ‏

ستايش خداى را كه غايت خلقت را معرفت قرار داد و كليد آن را دعا و راز و نياز به درگاه بى‏نياز.

و درود بر پايان بخش پيامبران باد كه كمال خويش را در نياز مطلق به درگاه بى‏نيازش دانست تا به تشريف «عبده» نايل آمده و به دولت «اذا تمّ الفقر فهو اللَّه» رسيد و دايره قوس نزول و صعود را نگين گرديد.

و سلام پاك و تمام خداى بر پيشوايان و اوليا عليهم السلام باد كه زمزمه‏هاى شبانه آنها رهتوشه نيايشگران و درهاى درخشان سخنان ايشان راهنماى سالكان است.

هبوط اولين آدم بر زمين با گريه مداوم و طولانى توأم بود. گريه فراق يار و دورى از محبوب، گريه عاشق جدا مانده از ديار معشوق.

تاريك خانه زمين جاى آدم نبود و گناه آدم نيز با اشك پاك نمى‏گرديد راز و نياز طولانى وى تاريكى ديجور زمين را با طلوع خورشيد از افق دل روشن ساخت. و راز وصال را بر ملا ساخت و روشن نمود كه جز با نياز بردن به پيشگاه معشوق راهى ديگر نيست. آنگاه آدم آرام و قرار يافت و زمين را آبادان ساخت. پس راز و نياز پيش از همه بود و كليد آبادانى و آرامش و قرار. اى شما كه به دنبال آرامشيد و در تكاپوى كسب سعادت! و اى انسان‏هاى حيرت‏زده عصر حاضر! تا به كى اين همه در به درى در بيراهه‏هاى غربت مادّى و كوچه پس كوچه‏هاى بن بست دورى مى‏گرديد؟

آيا وقت آن نرسيده تا از وابستگى محض دوگانگى به معراج يگانگى سفر كنيم؟

آيا زمان آن نرسيده كه به سحرهاى عطر آميز كه با رمزهاى زيباى يك دردمند در آميخته سفر كنيم؟

آيا دوران بيدارى فرا نرسيده و آيا هنگام شستشوى چشمان قى كرده و آلوده با اشك شبانگاهى نرسيده است؟

در دورى مقصد و سختى راه لختى بيانديشيم و لحظه‏اى به خود آييم. آيا صداى ناله‏هاى داودى روح خويش را نمى‏شنويد كه از دست خيال پريشان به ستوه آمده و مجال بروز و ظهور مى‏طلبد؟

آه! كه حقيقت خويش را در قبر تباهى مقبور كردم و هرگز صداى جان اسير خويش را از دست كرده‏هاى ناسنجيده و خيالات واهى نمى‏شنوم.

آه! از فرصت‏هاى طلايى كه از دست دادم.

و آه! از تنهايى ابدى كه آتش حسرت آن وجود كاهيده مرا مى‏بلعد.

اگر به خود آمدى و مى‏خواهى به خودت سفر كنى و حقيقت خويش را بشناسى و با پروردگارت آشنا شوى و در سير و سفر ابدى بيافتى و از خودت به خدايت برسى- گرچه دل سوخته آداب نمى‏خواهد- اين كتاب توشه راه توست و به تو مى‏آموزد كه چگونه به اين سفر بروى و رهتوشه تو چيست؟ ابن فهد حلّى- ره- كه از كاملان روزگار خويش است مجموعه‏اى از احاديث پيشوايان و آشنايان و پيش كسوتان راه خطير آخرت را گردآورى كرده است، مجموعه‏اى از احاديث گرانبها كه با تلاش و كوشش، چنان آنها را تاليف و انس داده كه خواننده آنها را مجموعه‏اى مى‏يابد كه از قلم يك تن تراوش كرده با آنكه در اصل احاديثى متفرق بوده كه وى از احاطه فراوانى كه به احاديث داشته آنها را گلچين كرده و آنها را با هم تلفيق و آشتى داده است.

اولين بارى كه اسم اين كتاب شريف به گوشم خورد از زبان مبارك حضرت استاد علامه عارف كامل مكمل يگانه دهر خورشيد عديم المثال عصر آيت اللَّه حسن زاده آملى روحى له الفدا بود. ايشان كه خود استوانه اين مسير است تنها راه رسيدن به سعادت و حقيقت را ناله‏هاى سحرى مى‏داند و بس، و هميشه مى‏فرمايد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ايام خوش آن بود كه با دوست به سر شد |  | باقى همه بى‏حاصلى و بوالهوسى بود |
|  |  |  |

لذا براى سير و سفر و سلوك الى اللَّه مخصوصا براى حوزويان چنگ زدن به اين گنجينه‏هاى گران سنگ را توصيه مى‏فرمودند ايشان براى سير علمى طلاب مى‏فرمودند:

خوب است كتابهاى مفتاح الفلاح شيخ بهائى ره و عدّة الداعى ابن فهد حلى و قوت القلوب ابو طالب مكى درسى شود و آنگاه كتاب صحيفه سجاديه، زبور آل محمد (ع) خوانده شود. تا طلاب به حقيقت، روحانى و وارث پيامبر و ائمه (ع) شوند. توصيه‏هاى جناب ايشان در گوشم بود تا به فكر افتادم كه اين كتاب را براى همه سالكان و روندگان مسير حق تعالى به فارسى درآورم كه علاقمندان به اهل بيت (ع) از اين بوستان پر گل گلى چيده و از اين خرمن مبارك خوشه‏اى برگيرند، كه شايد از بين ايشان:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مگر صاحبدلى روزى به رحمت‏ |  | كند در حق درويشان دعائى‏ |
|  |  |  |

قدردانى و تشكر

از همه برادرانى كه به نوعى در اين امر خطير ياريم كردند تشكر و قدردانى مى‏كنم، مخصوصا از دبير محترم جناب آقاى بابك‏نيا كه با حوصله از آغاز تا انجام كتاب را مطالعه فرمودند و تذكراتى مفيد دادند، و بخشى از ويراستارى را بر عهده داشتند، و نيز از دوست فاضل و دانشمندم جناب حجت الاسلام و المسلمين داودى كه تطبيق قسمت نخست كتاب را با متن عربى با دقت فراوان بر عهده گرفتند و نيز از جناب آقاى احمد جزينى كه زحمت حروفچينى و صفحه آرايى را بر عهده داشتند و نيز از جناب آقاى محمود تيمورى كه زحمت چاپ و نشر آن را بر عهده گرفتند تشكر مى‏نمايم و نيز از ديگر عزيزانى كه در مقابله آن در دفعات مكرر مرا يارى دادند سپاسگزارم.

محمد حسين نائيجى نورى‏

شرح حال مؤلف‏

بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على محمد و آله الطاهرين‏

شرح حال مؤلف‏

مرحوم سيد محسن امين در شرح حال ابن فهد حلّى مصنف كتاب عدّة الداعى و نجاح الساعى چنين مى‏گويد:[[1]](#footnote-2) شيخ جمال الدين ابو العباس احمد بن شمس الدين محمد بن فهد اسدى حلى در سال/ 756 يا 757 متولد گرديد و پس از/ 85 سال زندگى در سال/ 841 از دنيا رفت و نزديك خيمه‏هاى حضرت سيد الشهداء در بوستانى مشهور به بوستان ابو الفهد در كربلا دفن گرديد و بر قبر آن جناب گنبدى قرار دارد و زيارتگاه مردم است و گفتند عمر آن جناب/ 58 سال است ظاهرا اشتباه ايشان از آنجا ناشى شده كه دو عدد 8 و 5 را جابجا كردند.

گفتار فهرست نگاران در مورد مؤلف‏

سپس آن جناب گفتار علما را در باره مؤلف مى‏آورد و مى‏فرمايد: امل الامل چنين گفت: وى دانشمندى فاضل، مورد وثوق، زاهد، عابد با ورع و جليل القدر است پايان.

در تكلمة الرجال حرّ او را به راستگويى ستود پايان. و در رياض العلماء در مورد وى چنين گفت: وى دانشمندى فاضل علامه فرزانه مورد وثوق بزرگمرد، زاهد و عابد و باورع و جليل القدر است. و جناب ابن فهد تمايلى به مذهب صوفيه داشت، و در بعضى از تاليفات خود به آن تفوّه نمود پايان. سپس مرحوم امين مى‏فرمايد: ظاهرا صاحب رياض اين تمايل را به عنوان جرح ابن فهد قرار نداده است.

و در لؤلؤتى البحرين مى‏فرمايد: او فاضل دانشمند، فقيه مجتهد زاهد عابد با ورع و متقى و پاك بود. جز آنكه به مذهب صوفيه تمايل داشته و در بعضى از تصنيفات خود از آن سخن گفته است. آنگاه مرحوم امين مى‏فرمايد: در سخن او غمز و جرح استشمام مى‏شود و اين از مرحوم‏

صاحب لؤلؤتى البحرين عجيب است، زيرا تصوّفى كه به اين بزرگان دين نظير ابن فهد و ابن طاوس و خواجه نصير الدين طوسى و شهيد ثانى و شيخ بهائى و امثال ايشان نسبت مى‏دهند، جز انقطاع به خالق جلّ شأنه و جدايى از خلق و زهد در دنيا و فنا در دوستى حق سبحان و امثال آن چيزى نيست، و اين نهايت مدح بزرگان است، ....

و از سيد جمال الدين بن اعرج عميدى در تتمّه كتاب رجال، از سيد نقيب بهاء الدين ابى القاسم على بن عبد الحميد نيلى نسّابه در مورد مؤلف چنين آمده است: ابن فهد يكى از مدرسين مدرسه زعنيه در حلّه سيفيه و از دانشمندان و اهل خير و صلاح و بخشش و بزرگوارى است از من اجازه (نقل حديث) خواست به او اجازه مصنفات و روايات خود از مشايخ و رجالم را دادم و در تكملة الرجال، مؤلّف گرانقدر شيخ عبد النبى كاظمى ساكن جبل عامل- كه كتابش به عنوان حاشيه‏اى بر نقد الرجال است. فرمود: «احمد بن فهد» مجلسى در تعليقه اى كه به خط خود بر كتاب زده، نوشته: شيخ عالم زاهد ابو العباس احمد بن فهد حلّى از شيخ ابى الحسن على بن خازن، شاگرد شهيد سعيد، محمد بن مكى روايت مى‏كند. وى مردى زاهد، مرتاض و عابد بود و به تصوّف ميل داشت. و در زمان ميرزا اسپند تركمانى والى عراق با جماعتى از مخالفين مذهب خود مناظره كرد، و ايشان را مغلوب نمود و همان سبب شيعه شدن والى مذكور گرديد و خطبه را به نام ائمه معصومين عليهم السلام زينت داد، و سكه به نام ايشان عليهم السلام زد پايان.

و در مجالس المؤمنين نظير همين سخنان آمده فرمود: شيخ زاهد ابو العباس احمد بن فهد حلى، شاگرد شيخ فاضل ابو الحسن على بن خازن حائرى كه خود شاگرد شيخ سيد سعيد محمد بن مكى است.

مرحوم ابن فهد صوفى مرتاض و داراى ذوق و حال بود، و مجادلات و مناظرات فراوانى با مخالفان مذهب خود (اهل تشيع) داشته، و در زمان ميرزا اسپند تركمان كه والى عراق بود، در مجلس وى، متصّدى اثبات مذهب شيعه و ابطال غير آن گرديد، و بر همه علماى عراق كه اغلب ايشان در آن مجلس بودند، و مخالف او بودند، غالب آمد. و ميرزاى مذكور به مذهب تشيع درآمد و سكّه به نام امير المؤمنين و اولاد طاهرين او يعنى ائمه يازده‏گانه زد و خطبه به نام ايشان عليهم السلام خواند.

مجلسى در تتمه كلام سابق خود روايت مى‏كند كه: مرحوم ابن فهد شبى حضرت‏

امير المؤمنين صلوات اللَّه عليه را در خواب ديد. آن حضرت در روضه مطهّره غروى دست سيد مرتضى را گرفته، و با وى راه مى‏رفت و لباس آن دو بزرگوار از حرير سبز بوده است. پس شيخ احمد بن فهد جلو آمد و به ايشان سلام كرد حضرت و سيد مرتضى جواب او را دادند. سيد مرتضى به او رو كرد و گفت خوش آمدى اى ناصر و يارى‏كننده اهل بيت! پس سيد از تصانيف ابن فهد پرسيد وقتى در جواب آنها را ذكر كرد سيد گفت كتابى مشتمل بر تحرير مسائل و تسهيل طرق و دلايل تاليف كن و ابتداى كتاب را با اين عبارت شروع كن: بسم اللَّه الرحمن الرحيم الحمد لله المقدّس بكماله عن مشابهة المخلوقات. وقتى شيخ ابن فهد از خواب بيدار شد، در تصنيف كتاب تحرير دست يازيد و آن را با گفتار سيد شروع كرد.

اساتيد ابن فهد

كلام مجلسى و قاضى نور اللَّه در مجالس المؤمنين اين بود كه گفتند: وى شاگرد على بن خازن حايرى است و مجلسى در تتمه كلام سابق خود مى‏فرمايد: ابن فهد از شاگردان شيخ بزرگوار على بن هلال جزايرى و محقق علامه على بن عبد العال و ديگر فضلاست پايان. و قبلا گفته شد كه ايشان اجازه از سيد جمال الدين بن اعرج عميدى دارد.

و ديگران در مورد اساتيد ايشان گفتند كه مرحوم ابن فهد از بسيارى از تلامذه شهيد اول و تلامذه فخر المحقّقين مثل مقداد سيورى و على بن خازن و ابن المتوج بحرانى و سيد مرتضى بهاء الدين على بن عبد الكريم عبد الحميد نسابه الحسينى نجفى و شيخ نظام الدين على بن عبد الحميد نيلى حايرى از فخر الدين فرزند علامه و شيخ ضياء الدين ابو الحسن على بن شهيد اول روايت مى‏كند.

در پشت نسخه اربعين شهيد به نقل از خط ابن فهد چنين آمده است: اين احاديث را شيخ فقيه ضياء الدين ابو الحسن على بن شيخ امام شهيد ابى عبد اللَّه شمس الدين محمد بن مكى قدس اللَّه سره جامع اين احاديث در قريه جزين حرسها اللَّه تعالى من النوائب در يازدهم ماه محرم الحرام ابتداى سال 824 براى من حديث كرد و روايت اين كتاب به اساتيد مذكور به انضمام غير آن از مصنفات والدش و كتابهاى احمد بن محمد بن فهد عفى اللَّه عنه را به من اجازه داد.

شاگردان مرحوم ابن فهد

عده‏اى از بزرگان علما از وى روايت مى‏كنند مثل: شيخ حسن بن على مشهور به ابن عشره كركى عاملى و شيخ عبد السميع بن فياض اسدى حلى كه از بزرگان شاگردان ابن فهد است، و نيز شيخ رضى الدين حسين مشهور به ابن راشد قطيفى و شيخ زين الدين على بن محمد بن طى عاملى و ايشان قصيده‏اى در مرثيه و ستايش كتاب مهذّب استادش دارد كه در ترجمه آن بزرگوار مذكور است، و شاگرد ديگر وى محمد بن فلاح موسوى حويزى واسطى كه جزء اولين پادشاهان بنى مشعشع خوزستان است، و اين سيد محمد همان است كه تخليط و فساد عقيده پيدا كرد و ابن فهد او را طرد نمود و امر به قتل او كرد گفتند: كه ابن فهد كتابى از مصنفات خود را و يا كتابى از علوم غريبه را كه به دستش رسيده بود به يكى از خواص خود داد و به او امر كرد كه در شط فرات بياندازد سيد محمد مزبور به او رسيد و كتاب را از او گرفت و سحرى را كه در آن بود، عملى كرد و ابن فهد او را طرد كرد و از او تبرى جست و امر به قتل وى نمود.

سيد محمد به خوزستان رفت و از وى كفريات و اختلال در عقيده به ظهور آمد، حتى گفتند ادعاى خدايى كرد چنان كه در ترجمه او مذكور شد.

و ديگر از شاگردان ايشان به نقل مجالس المؤمنين سيد محمد نور بخش است كه از بزرگان اولياى صوفيه است و در آن روزگار رياست سلسله عليّه همدانيه به وى رسيد و از جمله شاگردان وى شيخ على بن فضل بن هيكل حلّى است و همه شاگردان ايشان از دانشمندان و مجتهدينند چنان كه در مجالس آمده است.

تاليفات ابن فهد

1. المهذّب البارع في شرح المختصر النافع در فقه كتابى نيكو در سنخ خود و مشهور است و علما از آن نقل مى‏كنند. 2. المختصر في شرح الارشاد 3.

الموجز الحاوى 4. المحرر 5. رساله‏اى مختصر در فقه الصلاة 6. رساله در معانى افعال صلاة و ترجمه اذكار آن كه فوايد خوبى را جمع كرده است 7. مصباح المبتدى و هداية المهتدى نيز در صلاة 8. شرح الفيه شهيد 9. اللمعة الحلّية في معرفة النّية 10. كفاية

المحتاج في مناسك الحاج 11. رساله در نيات حج 12. رساله اى در واجبات نماز 13. رساله اى در تعقيب 14. التحرير 15. الدر الفريد في التوحيد 16. التحصين في صفات العارفين 17. المسائل الشاميات 18. المسائل البحرانيات 19. عدة الداعى و نجاح الساعى في آداب الدعا 20. اسرار الصلاة و شايد همان رساله معانى افعال الصلاة باشد 21. رساله اى در عبادات پنجگانه كه مشتمل بر اصول و فروع است 22. المصباح في واجبات الصلاة و مندوباتها و شايد مصباح المهتدى مذكور باشد 23. الفصول في الدعوات 24. نبذة الباغى فيما لا بد منه من آداب الداعى كه تلخيص همين عدّة الداعى است 25.

رساله‏اى كه در آن حوادث و بعضى از وقايع آينده را از كلام حضرت امير المؤمنين عليه السلام كه در راه صفين بعد از شهادت عمار ياسر انشا كرد، استخراج نمود، مثل خروج چنگيز و سلطنت صفويه و گفتند كه در اين رساله تعدادى از اسرار علوم غريبه را به وديعت گذاشت و آن را براى شاگرد خود سيد محمد بن فلاح واسطى مشعشعى نوشت كه از اولين سلاطين حويزه از سلسله مشعشعيه است و ولايت و تسخير قلوب خود را از همين رساله بواسطه به كار بردن اسرارى كه استادش ابن فهد در آن گذاشته بود، بدست آورد اين مطلب را دانشوران ذكر كرد و برخى ديگر گفتند: بلكه اين شاگرد (سيد محمد فلاح) بر آن كتاب مطلع شد و باعث گمراهى او گرديد، چون كه وى به اسرار موجود در آن كتاب عمل نمود. عده‏اى مى‏گفتند آن كتاب، كتاب سحرى بود كه به دست ابن فهد رسيد و ابن فهد آن را بدست كسى داده بود كه در داخل شط بياندازد اتفاقا ابن فلاح آن را بدست آورد و به آن عمل كرد و به سبب آن گمراه گرديد.

مرحوم امين مى‏فرمايد: گمانم اين است كه ابن فهد رساله‏اى در استخراج بعضى از حوادث مستقبله و نه بيش از آن، از كلام امير المؤمنين عليه السلام دارد و اين ممكن و معقول است امّا اينكه در آن اسرارى از علوم غريبه را به وديعت نهاده اين از جمله سخنانى است كه افسانه‏سرايان در اين گونه مقامات مى‏گويند و نيز اين سخن كه ابن فلاح كتاب سحرى به دستش رسيد كه ابن فهد امر به اتلافش نمود گمانم اين هم از جمله سخنان افسانه‏سرايان باشد، بله از ابن فلاح گمراهى و خروج از شريعت به ظهور پيوست و اين واقعه بعد از شاگردى ابن فهد بوده كه از او تبرى جست و امر به قتلش نمود و به همين خاطر مجالى براى گفتار افسانه‏سرايان پيدا شد به اينكه ابن فهد رساله‏اى كه مشتمل بر اسرار علوم غريبه بود براى او تصنيف كرد و ابن فلاح‏

بواسطه آن قلوب را تسخير كرد يا آنكه گفتند كتاب سحرى بدستش رسيد. هيچ كدام از اين سخنان اصلى ندارد. البته اين امكان كه كتاب سحرى به دستش رسيد اقرب به نظر مى‏رسد از اينكه ابن فهد براى او كتابى نوشته باشد، كه در آن اسرار علوم غريبه بوده باشد زيرا اين كتاب نه پيش ابن فهد پيدا شده و نه در نزد ديگران ولى مردم در حق چنين كسانى كه به زهد و عبادت مشهور شدند به چنين كلماتى دست مى‏يازند. و شنونده هم زود تصديق مى‏كند 26. كتاب الادعية و الختوم. نسخه آن به خط شاگردش فضل بن هيكل حلى در كتابخانه مرحوم سيد حسن صدر در كاظميه موجود است.

آداب راز و نياز به درگاه بى‏نياز يا ترجمه عدّة الداعى‏

[مقدمه مؤلف‏]

بسم اللَّه الرحمن الرحيم و به نستمد حمد خداى را كه شنواى دعا و رافع بلاست، و افشاننده نور و تارنده تاريكى است، بازكننده چشمه اميد و دهنده نعمت‏هاى فراخ و عطاهاى فراوان و نعمت‏هاى پى در پى است آسمان را برافراشت و پهندشت زمين را نگهداشت.

و درود بر پايانبخش پيامبران و آقاى برگزيدگان، محمد، كه همه دعاها اختصاص به وى دارد و او برگزيده مخصوص است، حجّت زمينى‏ها و آسمانيهاست. و درود بر آلش كه به انتساب خالص وى نايل شدند و پيروى از ايشان واجب گرديد تا به آن هنگام كه آسمان آبى سايه مى‏افكند، و زمين خاكى گسترده است تا به هنگام بعث و جزاء.

و بعد خداى سبحان و متعالى از كرم بى‏پايان خويش دعا را آموخت و ما را به آن فرا خواند و درخواست را به بشر الهام كرد و بر آن تحريص نمود و در معامله با خويش و اقدام بر دعا ترغيب كرد و راه رستگارى را در مناجات با خويش قرار داد و در دعايش كليد بخشش‏ها و عطاها را نهاد و براى اجابت دعا راه‏هايى قرار داد كه عبارتند از: (1) خصوصيت دعاها (2) اصناف دعاكننده‏ها، (3) حالات ايشان، (4) مكانهاى دعا و (5) اوقات آن. به همين خاطر اين كتاب را در همين موارد نگاشتيم و آن را «عدّة الداعى و نجاح الساعى» نام گذاشتيم. و اين كتاب داراى يك مقدمه و شش باب است.

(مقدمه)

: مقدمه كتاب، در تعريف و ترغيب دعاست، اكنون به مقدمه مى‏پردازيم پس مى‏گوييم: دعا در لغت به معناى ندا و خواهش است، گويى «دعوت فلانا اذا ناديته و صحت به» ترجمه گويى: فلانى را دعا كردم وقتى كه او را صدا زدى و خواندى. و دعا در اصطلاح درخواست شخص پايين‏تر از مقام بالاتر براى انجام كارى است. در صورتى كه با فروتنى و تضرع و زارى همراه باشد.

[تأكيد بر دعا از ناحيه معصومين‏]

و چون هدف از تأليف اين كتاب ترغيب در دعا و تحريص بر آن و حسن ظن به خدا و خواست آنچه كه در نزد خداست مى‏باشد بنا بر اين بدان كه اخبارى از ائمه اطهار در تاكيد دعا آمده كه دعا را معرفى كرده و به آن ترغيب مى‏نمايند و انسانها را به آن رهنمون مى‏سازند.

صدوق از محمد بن يعقوب به اسنادش از ائمه اطهار عليهم السلام روايت كرد:

هر كس كه عمل خيرى به او برسد و به آن عمل كند، ثواب او همانست كه در آن روايت آمده است، اگر چه در واقع، ثواب آن عمل به آن گونه نبوده كه به وى رسيده است.

و همچنين صدوق به اسنادش از صفوان از ابا عبد اللَّه عليه السلام روايت مى‏كند: هر كس به او عمل خيرى برسد و به آن عمل نمايد به اجر آن مى‏رسد گرچه رسول خدا (ص) نفرموده باشد.

و محمد بن يعقوب از على بن ابراهيم از پدرش از ابن عمير، از هشام بن سالم از امام صادق عليه السلام نقل مى‏كند كه فرمود: هر كس چيزى از ثواب بر عملى، به وى برسد و آن را انجام دهد آن اجر، به وى مى‏رسد، گرچه آن ثواب به آن صورت نباشد كه به وى رسيده است.

و از طرق عامه روايت مرفوعه عبد الرحمن حلوانى از جابر بن عبد اللَّه انصارى است كه از پيامبر (ص) نقل كرده كه آن حضرت فرمود: هر كس فضيلتى به او برسد و او آن را بگيرد، و بدان عمل نمايد در حالى كه ايمان به خدا دارد و اميدوار به پاداش الهى باشد، خداى تعالى آن پاداش را به او عطا مى‏كند، گرچه آن ثواب آن گونه نباشد. بنا بر اين اين معنا بين فريقين اجماعى است.

باب اول در تحريص بر دعا

عقل و نقل بر آن تحريص مى‏نمايند.

(عقل تحريص بر دعا مى‏كند)

عقل (1): عقل جلوگيرى از ضرر به نفس را در صورت قدرت و امكان واجب مى‏داند و از طرفى پيدايش گرفتارى براى انسان در دار دنيا حتمى است، زيرا انسانها ناچار درگير امورى‏اند كه باعث تشويش خاطر و مشغوليت فكرى شده و مضرّ به حال ايشان مى‏باشد. اين عوامل تشويش، يا داخلى هستند مثل بيمارى كه مزاج بشر را عليل مى‏كند، و يا خارجى مثل اذيت و آزار ستمگر، و يا ناملايماتى كه از همراه و يا همسايه به او مى‏رسد، اگر هم از همه اينها در امان باشد، از عقل وقوع و ارتباط اين نگرانيها را با او محتمل مى‏شمارد، چگونه انسان از تشويشها خالى باشد؟ در صورتى كه انسان در سرزمين حوادث كه دستخوش دگرگونى و تغييرات است، زندگى مى‏كند و هيچ انسانى، چه در حال، و چه در آينده از حوادث دردناك جدا نيست پس ضرر حوادث يا گريبانگير انسانهاست، و يا آنكه انتظار مى‏رود حوادثى براى او اتفاق افتد و در صورت امكان هر دو ضرر را بايد از بين برد. دعا اين غرض را برآورده مى‏كند و همه كس نيز توان دعا و نيايش دارد، بنا بر اين بايد دعا كرد.

امير المؤمنين و سيد الوصيين صلوات اللَّه عليه و آله نيز همين معنا را گوشزد كرده و فرموده‏اند هيچ مبتلايى- گرچه ابتلاى او بزرگ باشد- سزاوارتر از شخص در عافيت، از دعا كردن نيست، زيرا كه شخص در عافيت، از بلا ايمن نيست.

بنا بر اين، روايت روشن نمود كه همه، چه دردمند، و چه در عافيت، نيازمند به دعا هستند و فايده دعا رفع بلاى موجود و دفع ضررهاى محتمل كه فرود مى‏آيند مى‏باشد، و يا دعا جلب منفعت مطلوب يا حفظ خير موجود و دوام و جلوگيرى از زوال آن مى‏نمايد زيرا ائمه عليهم السلام دعا را به سلاح وصف كردند و به وسيله سلاح هم جلب منفعت مى‏شود و هم ضرر جلوگيرى مى‏شود و نيز ايشان دعا را سپر نام گذاشتند و سپر وسيله دفاعى است كه از ناملايمات جلوگيرى مى‏كند.

پيامبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: آيا مى‏خواهيد كه شما را به سلاحى راهنمايى كنم كه‏

شما را از دشمنان نجات مى‏دهد و روزيتان را زياد مى‏نمايد؟

عرض كردند: بله اى رسول خدا (ص)- فرمود: شب و روز، پروردگارتان را بخوانيد زيرا سلاح مؤمن دعاست.

و امير المؤمنين عليه السلام فرمود: دعا سپر مؤمن است و هر گاه در خانه‏اى را زياد بكوبى آن در باز مى‏گردد.

و امام صادق عليه السلام فرمود: دعا از نيزه تيز فرو رونده‏تر است و امام كاظم عليه السلام فرمود: دعا مقدّر و غير مقدّر را بر مى‏گرداند. راوى مى‏گويد: عرضه داشتم: مقدّر را فهميدم، اما مقصود از غير مقدّر چيست؟ فرمود: منظور از غير مقدّر آنست كه: تقدير به آن تعلق نگيرد. و فرمود: بر شما باد به دعا، زيرا دعا و خواهش از خداى تعالى بلا را باز مى‏گرداند، يعنى بلائى كه مقدّر شده و حكم به نزول آن تمام گرديده، جز آنكه امضا نشده است. بنا بر اين وقتى كه بنده، خداى را بخواند و از او درخواست كند كه آن بلا را بازگرداند، خدا آن را باز مى‏گرداند.

زراره از ابى جعفر باقر عليه السلام روايت كرد: آن حضرت فرمود: آيا شما را به چيزى كه رسول خدا (ص) آن را استثنا نكرد (يعنى نگفت ان شاء اللَّه) راهنمايى نكنم؟ عرض كرديم: بله، فرمود: دعا، قضايى را كه محكم شده باز مى‏گرداند و آن حضرت انگشتان خويش را بهم چسبانيد، (كنايه از آنكه تمام اجزاى حكم الهى محكم گرديده ولى نازل نشده است).

و از «امام زين العابدين و» سيد و آقاى عبادت‏كنندگان روايت شده كه آن حضرت عليه السلام فرمود: دعا و بلا تا قيامت ملازم همند (ولى) دعا بلاى محكم شده را باز مى‏گرداند. (2) و از آن حضرت عليه السلام روايت شده است كه فرمود: دعا بلاى نازل و غير نازل را بر مى‏گرداند.[[2]](#footnote-3) پس از اين احاديث و احاديث فراوانى كه به خاطر اطاله كلام نقل نكرديم، ظن، بلكه علم به دفع ضرر پيدا مى‏شود، زيرا قطع به درستى خبر راستگويان داريم.

ادله نقلى كه تحريص بر دعا مى‏نمايد كتاب و سنت هستند.

«قرآن بر دعا تحريص مى‏كند»

اما كتاب: آياتى از قرآن كريم بر آن دلالت دارند: از جمله خداى تعالى فرمود: قُلْ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي‏

لَوْ لا دُعاؤُكُمْ‏[[3]](#footnote-4): بگو پروردگارم به شما اعتنائى نمى كرد اگر دعاى شما نبود و فرمود: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ‏[[4]](#footnote-5): مرا بخوانيد اجابتتان مى‏كنم آنانى كه از عبادت من (دعا) اعراض و سركشى مى‏كنند، زود با ذلت و خوارى در دوزخ شوند. پس خداى تعالى دعا را عبادت قرار داد و كسى كه به سبب تكبر عبادت نكند، به منزله كافر تلقى شده است. (3) و نيز گفتار حق تعالى: وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً[[5]](#footnote-6): و با ترس و اميد او را بخوانيد و گفتار حق تعالى: وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ‏[[6]](#footnote-7) وقتى بندگانم از من چيزى را بخواهند پس من نزديكم و خواهش دعاكننده را به هنگامى كه دعا نمود بر مى‏آورم پس طلب اجابت كنند و به (اجابت) من ايمان بياورند شايد رستگار شوند.

(استفاده از آيه)

بدان كه اين آيات بر امورى دلالت دارند:

اول: خداى تعالى تلويحا با اين گفتار وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ‏ بندگان را به دعا و خواست از خود، دعوت كرد.

دوم: نهايت توجه حق تعالى، به سرعت در اجابت، معطوف است. و جواب خود را متوقف بر تبليغ پيامبر (ص) نكرده است. بلكه فرمود «فانى قريب» يعنى من نزديكم و نفرمود بگو به ايشان كه من نزديكم.

سوم: جواب «فانى قريب» با فاء آمده است كه فاء (به معناى پس) دلالت بر اجابت شدن بدون فاصله مى‏كند.

چهارم: خداى تعالى ايشان را مشرّف فرمود به اينكه خود او اجابت مى‏كند تا آنكه بدان منزلت دعا و شرف و محل آن را در نزد خودش به ايشان گوشزد كند.

امام باقر (ع) فرمود: از دعا خسته نشو! زيرا دعا در نزد خدا منزلت و مقامى عظيم دارد.

و امام باقر عليه السلام در پاسخ سؤال بريد بن معاويه بن وهب كه پرسيده بود: زياد قرآن‏

خواندن بهتر است يا دعاى زياد؟ فرمود: دعاى زياد بهتر است سپس آيه‏ قُلْ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لا دُعاؤُكُمْ‏ را قرائت فرمود.

پنجم: اين آيه دلالت دارد كه خداى تعالى مكان ندارد، زيرا اگر مكان داشت نزديك همه مناجات‏كنندگان نبود.

ششم: خداى تعالى امر به دعا فرمود در اين سخنش «فليستجيبوا لى» پس [از من طلب اجابت كنيد، يعنى‏] مرا بخوانيد.

هفتم: گفتار خداى تعالى‏ وَ لْيُؤْمِنُوا بِي‏ و ايمان به من آورند. امام صادق در معناى آن فرمود:

يعنى بندگان به اين مطلب برسند كه من قدرت بر اعطاى درخواست ايشان را دارم پس امر كرد كه ايشان اعتقاد به قدرت بر اجابت حق تعالى پيدا كنند. (4) اين كلام دو فايده دارد: ايشان را آگاه كرد كه صفت قدرت در او موجود است و اميدوارشان كرد كه ايشان به خواسته‏هاى دلخواه مى‏رسند و به مرادهاى خود دست پيدا مى‏كنند و به خواهش خود نايل مى‏گردند، زيرا وقتى انسان طرف معامله و قرار داد خود را تواناى بر دفع عوض دانست، همان، انگيزه براى معامله با او مى‏گردد، و رغبت در معاوضه با او پيدا مى‏كند، چنان كه اگر بداند كه او عاجز از پرداخت عوض است ديگر انگيزه و رغبت معامله با او پيدا نمى‏كند و لذا مردم از معامله با مفلس اجتناب مى‏كنند.

هشتم: خداى تعالى ايشان را به رشاد بشارت داده است، رشاد يعنى راه هدايتى كه انسان را به مطلوب مى‏رساند، انگار ايشان را به اجابت دعا بشارت داد.

و همانند آن، گفتار امام صادق، جعفر بن محمد- عليهما السلام است كه فرمود: هر كس آرزوى چيزى را كند، كه خداى تعالى بدان راضى است، نمى‏ميرد مگر آنكه آن چيز به او عطا نشود.

حضرت فرمود: وقتى دعا كردى پندار كه مطلوب توبه در خانه است (5) و همين حديث نيز از پيامبر (ص) روايت شده است.

(چرا دعاى ما به اجابت نمى‏رسد)

اشكال: بسيارى از مردم خداى را مى‏خوانند، ولى خداى اجابت نمى‏كند. پس معناى آيه چه مى شود كه فرمود: «أجيب دعوة الدّاع اذا دعان»؟ پاسخ: علت اينكه خداى تعالى دعاى ايشان را اجابت نمى‏كند، اين است كه: ايشان شرايط

دعا را مراعات نكردند، و اين عدم مراعات و اخلال به شرايط دعا يا به اين دليل است كه سؤال ايشان همراه با آداب دعا و جامع شرايط آن نبوده است، چون دعا آداب و شرايطى دارد كه بايد با آن شرايط انجام شود كه ان شاء اللَّه بعدا مى‏آيد.

كدام دعا به اجابت نمى‏رسد

عثمان بن عيسى، از محدثى كه وى را حديث كرده از ابى عبد اللَّه، امام صادق، عليه السلام- روايت كرد كه خدمت امام عرضه داشتم كه دو آيه در كتاب خداست كه معناى آن دو را مى‏جويم، ولى نمى‏يابم؟ امام عليه السلام فرمود: آن دو آيه كدامست؟ عرضه داشت آيه‏ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ‏: زيرا دعا مى‏كنم ولى اجابت را نمى‏بينم امام فرمود: آيا نظر تو اين است كه خداى تعالى خلف وعده كرده (6) است؟ عرضه داشتم: خير، فرمود: پس براى چه اجابت نمى‏شود؟ عرض كردم: نمى‏دانم. فرمود: ولى من با تو مى‏گويم: هر كس اطاعت اوامر الهى كند. سپس او را از راه دعا بخواند، خداى تعالى اجابت مى‏كند. پرسيدم: راه دعا كدام است؟

فرمود: دعا را به ستايش و حمد خداى شروع مى‏كنى و نعمت‏هايى را كه به تو داده يادآور مى‏شوى، سپس شكرش مى‏نمايى، آنگاه بر پيامبر و آلش درود مى‏فرستى (صلوات مى‏فرستى) و سپس يادآور گناهانت مى‏شوى و بدان اقرار مى‏كنى، سپس از آنها استغفار مى‏نمايى. اين راه دعاست سپس آن حضرت پرسيد: آيه ديگر كدام است؟ عرضه داشتم گفتار حق سبحان:

وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ‏[[7]](#footnote-8): آنچه خرج كنى خداى بجايش مى‏آورد و اوست بهترين روزى دهندگان. و من خرج مى‏كنم و در جاى آن چيزى نمى‏بينم.

حضرت پرسيد: آيا مى‏پندارى كه خداى تعالى خلف وعده كرده است عرض كردم: خير، فرمود:

پس علت عدم جايگزينى چيست؟ عرض كردم: نمى‏دانم. فرمود: اگر كسى از راه حلال كسب مال كند، و در راه حلال خرج كند، درهمى خرج نمى‏كرد جز آنكه خداى به جايش درهمى ديگر مى‏داد. و يا اين كه چيزى را درخواست كرده است كه صلاح او در آن نيست و آن چيز براى او يا ديگران مفسده دارد. زيرا هيچ كس خداى تعالى را بر طبق حكمتش در مورد صلاح خود نخوانده جز آنكه حق سبحان آن را اجابت كرد، و وظيفه دعاكننده آن است كه صلاحيت دعا را در زبان يا در نيت قلبى خويش در نظر بگيرد، پس اگر مصلحت در اجابت آن است، خداى تعالى آن را اجابت‏

مى‏كند. يا آنكه اگر مصلحت در تأخير اجابت است آن را به تأخير مى‏اندازد و خداى تعالى فرمود:

وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ‏[[8]](#footnote-9) و اگر خدا به عقوبت عمل زشت مردم و دعاى شرى كه در حق خود مى‏كنند بمانند خيرات تعجيل مى‏فرمود همه مردم دستخوش مرگ و هلاكت مى‏شدند. و در دعاى ائمه عليهم السلام آمده است: «يا من لا يغيّر حكمته الوسائل»: اى كسى كه وسايل، حكمت او را تغيير نمى‏دهند، و چون علم غيب از بنده پوشيده است، چه بسا قواى شهويه با عقل در افتاده و خيالات نفسانيه با عقل مشتبه شده آنگاه بنده امر موجب فساد خود را صلاح مى‏پندارد و از خدا مى‏خواهد و در سؤال اصرار مى‏ورزد. و اگر خداى تعالى در اجابت تعجيل كند و آن را برآورده نمايد، بنده به هلاكت مى‏رسد. و اين بر همگان روشن است و بيان نمى‏خواهد. و زياد هم واقع شده است. چه بسا خواسته‏هايى داريم، سپس از آن به خدا پناه مى‏بريم. و از چه امورى دورى مى‏جوييم. سپس آن را مى‏خواهيم. و بر همين معنى اين سخن على (ع) حمل شده است كه فرمود: چه بسا كارى كه انسان حريص بر آن است اما وقتى به آن مى‏رسد دوست دارد كه بدان نرسيده بود. و گفتار حق سبحان تو را كافى است كه‏ عَسى‏ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسى‏ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ‏[[9]](#footnote-10) چه بسا از چيزى بدتان بيايد ولى خير شما در آن است و چه بسا چيزى را دوست بداريد و بد شما در آن است و خداى مى‏داند و شما نميدانيد.

پس خداى تعالى، از كرم فراوان و نعمت‏هاى بسيار خود، آن را اجابت نمى‏كند. يا به خاطر اينكه رحمت او سبقت گرفته، زيرا رحمت الهى قبل از غضب اوست و دعا را به اين خاطر آورده است كه به او رحمت كرده، و او را در معرض ثواب و جزاء قرار داده باشد و او بى‏نياز از خلق و عقاب ايشان است يا آنكه مى‏داند كه مقصود بنده از دعا اصلاح حال خويش است گويا آنچه را كه در ظاهر طلب كرده است به طور مطلق مقصودش نيست بلكه در صورتى كه آن چيز براى او منفعت داشته باشد پس اين شرط در قلب او مركوز است، گرچه در حال دعا آن را به زبان نياورده و يا حتى به قلبش خطور نكرده باشد. پس اين چنين بنده‏اى مثل عجمى است كه لفظ عربى به او تلقين شده و او معناى آن را نمى‏داند يا لفظى را شنيده و گمان كرده كه نام چيزى است و آن را از دانايى كه مقصودش را مى‏داند خواسته آن دانا وقتى مقصودش را بداند همان مقصود را به او مى‏دهد نه آنچه ظاهر لفظش بر او دلالت دارد و اين وجه معناى همان دعاى مغلوط است كه‏

خداى تعالى آن را قبول نمى‏كند بنا بر آنچه كه در بعضى از اخبار آمده است.

[معناى دعاى صحيح چيست؟]

اشكال: از امام ابى جعفر جواد عليه السلام روايت شده كه فرمود: اگر دو نفر در حسب و تديّن با همديگر برابر باشند، اما يكى در ادبيات بالاتر باشد در نزد خدا بهتر از ديگرى است راوى گفت: خدمت امام عرضه داشتم: فدايت شوم برترى (اديب) را در نزد مردم در مجالس و محافلشان فهميدم اما فضيلت او در نزد خدا براى چيست؟ امام عليه السلام جواب فرمود: برترى او در نزد خدا به خاطر قرائت قرآن به همان نحوه كه نازل شده و به خاطر دعاى غير مغلوط است، زيرا دعاى مغلوط، به طرف خداى عز و جل، صعود نمى‏كند.

شبيه اين گفتار سخن امام صادق عليه السلام است كه فرمود:

ما مردمى فصيح و زبان آوريم، وقتى سخن ما را نقل مى‏كنيد، آنها را درست نقل (و آشكار) كنيد.

بنا بر اين اگر مقصود از اين دو حديث معناى ظاهرشان است، اشكال اين است كه ما در بسيارى موارد دعاهاى مغلوط را مستجاب مى‏بينيم، و فراوان مردم صالح و با ورع و كسانى كه دعاى ايشان در مظان استجابت است را مشاهده مى‏كنيم كه از نحو چيزى نمى‏دانند. و نيز اگر دعاى شخص مسموع نشود فايده‏اى در دعا نيست، بنا بر اين مامور به دعا هم نيست، زيرا شخص غير اديب دعايش بى‏فايده است، و امر به دعا هم تنها متوجه اديبان ما هر نحوى مى‏گردد، بلكه چه بسا اديبان نحوى نيز در بعضى از ادعيه دچار اشتباه مى‏شوند، زيرا درست دعا كردن نيازمند به آوردن اضمار و تقدير و حذف است، و شخصى كه با خشوع و توجه به خدا مشغول دعاست به وجوه ادبيات و قوانين آن توجهى ندارد، در صورتى كه اين سخنان نادرست و خلاف مشاهدات است، و خلاف آنچه كه از سخنان معصومين عليهم السلام و سفارشات ايشان مى‏دانيم مى‏باشد، زيرا ايشان مردم را به همه چيزهايى كه مصالح عباد در آن است راهنمايى كردند. از جمله بسيارى از آداب دعا و شرايط آن را بيان كردند كه در اين كتاب با آنها آشنا خواهى شد، ولى در بيانات ايشان از اعراب و صحيح خواندن خبرى نيست و نه از شناخت علم ادب و نحو. وقتى معناى صحيح اين دو روايت اين وجوه مذكوره نباشد، پس معناى اين روايات چيست؟ [جواب‏] پس بدان كه- خداى تو را تاييد كند- چون واقعيت بر خلاف ظاهر اين‏

دو خبر بود، لذا آن دو را تأويل كردند بعضى گفتند: دعاى ناصحيح و غلط، همان نفرين است كه انسان در حال تنگى به دليل ضررى كه متوجهش شده، خودش را نفرين مى‏كند، و از گفتار حق تعالى شاهد آورده كه فرمود: وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ‏[[10]](#footnote-11) مفسرين در معناى آيه گفتند: يعنى اگر خداوند به سرعت بدى را براى مردم بياورد يعنى وقتى مردم به هنگام خشم و تنگى عليه خود و اهلشان نفرين مى‏كنند خدا نفرين ايشان را اجابت كند مثلا انسان بگويد: خدا مرا از بين شما بردارد همانند عجله‏اى كه ايشان در خوبيها دارند: يعنى همان گونه كه خدا به سرعت، دعاى ايشان را در خير اجابت مى‏كند وقتى خود ايشان اجابت را به سرعت بخواهند «لقضى اليهم اجلهم» يعنى از هلاكت ايشان فراغت مى‏يافت ولى خداى سبحان عجله در هلاكت ايشان نمى‏كند، بلكه به ايشان مهلت مى‏دهد تا توبه نمايند.

[توجيه روايات وارده‏]

عده‏اى در توجيه روايت گفتند: دعاى ناصحيح همان نفرين پدر در حال خشم از فرزند، بر فرزند است، زيرا پيامبر (ص) از خداى عز و جل درخواست كرد كه خداى تعالى نفرين دوست را عليه دوست اجابت نكند.

و عده‏اى گفتند: دعاى ناصحيح دعايى است كه همه شرايط دعا را واجد نباشد.

(گويم) اين معانى از حقيقت و تحقيق خالى است، زيرا مقدمه روايت دلالت بر آن نمى‏كند، چون كلام امام در ستايش ادب و نحو وارد شده است، بلكه معناى درست روايت اين است كه بگوييم: مراد از قول امام در خبر اول كه فرمود: «دعاى ناصحيح را خداى عز و جل نمى‏شنود»، اين است كه يعنى خدا دعا را، ناصحيح، نمى‏شنود به طورى كه به دعاى ناصحيح پاسخ گويد، و ظاهر لفظ دعا را بگيرد، بلكه مقصود انسان از دعا را پاسخ مى‏دهد، چنان كه از مردى ناوارد در زيارت معصوم عليه السلام شنيده شد كه اين طور مى‏خواند: «اشهد أنّك قتلت و ظلمت و غصبت» كه به صورت معلوم خواند يعنى تو كشتى و ستم كردى و غصب كردى روشن است كه اگر به همين صورت ناصحيح اين دعا شنيده شود و بر آن قضاوت شود، حكم به ارتداد و تعزير او مى‏شود و حال آنكه هيچ كس چنين نگفت. پس همين دلالت دارد كه، به ظاهر لفظ وى، در صورتى كه مقصودش، غير آن باشد توجه نمى‏شود.

و نيز فقها- كه درجاتشان عالى باد- اتفاق كردند كه: اگر كسى ديگرى را به لفظى قذف كند كه‏

در عرف گويند قذف نيست، او قذف نكرده است و عقوبتى متوجه او نيست، گرچه اين لفظ در عرف ديگران قذف باشد. پس معلوم شد كه اعراب و تلفظ صحيح الفاظ در دعا، شرط اجابت و مثوبت نيست، بلكه شرط تمام فضيلت و كمال منزلت و علو مرتبت است. بنا بر اين وجه درست سخن امام جواد (ع) كه فرمود: «و دعائه اللَّه من حيث لا يلحن» و دعايش به دليل اينكه غلط نيست: اين است كه اين كلام در مدح اديب نحوى است، زيرا وقتى دعا درست باشد، به وضوح، بر معناى مقصود دلالت دارد. و الفاظى كه به روشنى مقاصد خود را بيان كنند بهتر از الفاظى هستند كه با شرح و تأويل مقصود را بيان كنند، بهمين خاطر حقيقت بهتر از مجاز (7) و كلام روشن بهتر از كلام مجمل و ناروشن است.

و نيز دعاى صحيح فصيح‏تر و فصاحت در دعا مقصود است، مخصوصا اگر دعا از ائمه اطهار- عليهم السلام- منقول باشد كه در اين صورت زبان آورى ائمه را مى‏رساند و در دعا اظهار فضيلت معصوم هم مى‏شود.

و همچنين وقتى لفظ صحيح ادا شود، شنونده اديب از آن منزجر نمى‏شود، زيرا اديب نحوى اگر كلامى را، ناصحيح بشنود طبيعتش از آن منزجر مى‏شود و چه بسا از آن متألّم و دردمند مى‏شود.

اعمش (اديب) مردى را ديد كه سخن مى‏گويد، ولى جملاتش نادرست است گفت: اين كيست كه سخن مى‏گويد و قلبم از آن متألّم مى‏شود. و نقل شده كه مردى به ديگرى گفت: آيا اين لباس را مى‏فروشى؟ در جواب گفت: نه خدا تو را عافيت دهد. آن مرد گفت: به خدا قسم اگر مى‏دانستى چه مى‏گويى! اين گونه بگو: نه «و» خداى، تو را عافيت دهد.

و روايت شده كه مردى در پاسخ سؤال بعضى از بزرگان كه از او چيزى را پرسيده بود گفت: نه و خداى، عمر طولانى به تو دهاد! آن بزرگ گفت: من جايگاه واوى را بهتر از جايگاه اين واو نديدم.

و معناى گفتار امام كه فرمود: دعاى ناصحيح به سوى خدا نمى‏رود آنست كه: ناصحيح به سوى خدا نمى‏رود، بطورى كه اگر دعاى ناصحيح معناى مقصود را تغيير دهد، ملايكه حافظ دعا، شهادت به دعاى ناصحيح دهند و به همان صورت نادرست ثواب داده شود بلكه ثواب و پاداش، به مقصود و مراد از دعا تعلق مى‏گيرد.

روايت محمد بن يعقوب از على بن ابراهيم از پدرش از نوفلى از سكونى از امام صادق عليه السلام آن را تأييد مى‏كند آن حضرت از پيامبر اكرم نقل فرمود كه پيامبر (ص) فرمود:

مرد عجمى از امت من با زبان عجمى قرآن مى‏خواند ولى ملايكه به صورت عربى آن را بالا مى‏برند. علاوه آنكه ما در دعاهاى اهل بيت عليهم السّلام الفاظى را مى‏يابيم كه معانى‏شان را نمى‏دانيم. و آن الفاظ فراوان است از آن جمله اسمها و قسمها و اغراض و حاجات و فوايد و خواسته‏هايى در آن دعاها آمده است، كه ما خدا را به آن اسما قسم مى‏دهيم، و از او آن اشيا را مى‏خواهيم، در حالى كه هيچ كدام از آنها را نمى‏دانيم، و هيچ كس نگفت: اين چنين دعا در صورتى كه معرب (و صحيح و رسا) نباشد مردود است. علاوه آنكه بى‏سواد، معانى الفاظ ناصحيح را، كه آشنا به تفسير آن است، بهتر از اديب نحوى مى‏داند، كه دعاهاى عربى را مى‏خواند، و با تفسير و لغات آن آشنايى ندارد، بلكه تنها اعراب آن را مى‏داند، پس خداوند به اندازه قصد و نيت ثواب مى‏دهد، چون كه پيامبر (ص) فرمود: «الاعمال بالنيّات»: (جزاى) اعمال به خاطر نيت‏هاى آن است و فرمود: نيّة المؤمن خير من عمله: نيت مؤمن بهتر از عملش است.

و اين روايت صريح در اين باب است، زيرا پاداش بر نيت تعلق گرفته است پس دعاكننده از آن منفعت برده است و اگر جزا بر عمل ظاهرى (لفظ ناصحيح) باشد دعاكننده هلاك شده است.

دليل ديگر قول پيامبر ص است: كه فرمود: سين بلال در نزد خدا شين است. (توضيح آنكه بلال در اذان اشهد ان لا اله الّا اللَّه را اسهد مى‏گفت).

مردى خدمت امير المؤمنين- عليه السلام- رسيد، عرضه داشت: اى امير المؤمنين بلال امروز با فلانى گفتگو و مناظره مى‏كرد، و با الفاظ ناصحيح مطالبش را بيان مى‏كرد، و فلانى درست سخن مى‏گفت و از گفتار بلال مى‏خنديد.

امير المؤمنين عليه السلام فرمود: اى بنده خدا صحّت كلام و درستى سخن، براى درستى اعمال و تهذيب آن است، صحت كلام فلانى و درستى سخنش در صورتى كه اعمالش نادرست و قبيح باشد، براى او چه نفعى دارد؟ و نادرستى الفاظ بلال، در صورتى كه كارهايش به نحو احسن درست و پاكيزه باشد چه ضررى به حال بلال دارد، پس از اين حديث ثابت شد كه نادرستى گاهى نادرستى عمل است چنان كه الفاظ هم نادرست مى‏شود، بنا بر اين ضرر به دليل نادرستى در عمل دامنگير او مى‏شود، نه به خاطر آنكه الفاظش نادرست است.

و مراد از روايت دوم نادرستى در (نقل) احكام است و اين معنا مثل گفتار پيامبر (ص) است كه فرمود: خدا رحمت كند كسى را كه گفتار من را بشنود و آن را بفهمد و همان طور كه آن را شنيده، به ديگران برساند، زيرا چه بسا كسى كه (لفظ) دانشى را حمل مى‏كند، ولى داناى به آن نيست. و همين معنا مضمون گفتار امام صادق عليه السلام است كه فرمود: وقتى از ما روايت كرديد پس‏

آن را درست و صحيح تلفظ كنيد، زيرا احكام با تغيير اعراب كلام دگرگون مى‏شود آيا اين گفتار پيامبر (ص) را نمى‏بينى كه وقتى از آن حضرت در مورد ذبح شتر ماده و گاو و گوسفندى كه در شكم آنان (جنين) بود سؤال شد كه آيا ما جنين را بياندازيم و يا بخوريم؟ پيامبر- صلى اللَّه عليه و آله- فرمود: اگر خواستيد، جنين را بخوريد زيرا تذكيه جنين، تذكيه مادر اوست «فانّ ذكاة الجنين ذكاة امة».

بعضى ذكاة دوم را مرفوع خواندند. معناى روايت در اين صورت اين است كه تذكيه مادر كفايت از تذكيه جنين مى‏نمايد و بعضى ذكاة دوم را منصوب خواندند، در اين صورت معنا اين طور مى‏شود: تذكيه جنين مثل تذكيه مادر اوست، بنا بر اين بايد جنين را على حده ذبح كرد و تذكيه مادر گوشت جنين را حلال نمى‏كند. اين مطلب را به درستى بفهم، زيرا مطلبى عميق و دقيق است.

[دعا با قضا و قدر الهى منافات دارد]

اشكال: خالق سبحان كارى را بر خلاف مقتضاى حكمت انجام نمى‏دهد او كسى است كه وسايل، حكمت او را دگرگون نمى‏كنند. بنا بر اين اگر كارى بر خلاف مصلحت باشد، حتى اگر بنده براى انجامش دعا كند، انجامش نمى‏دهد، و اگر بر طبق مصلحت باشد، خدا انجامش مى‏دهد حتى اگر بنده دعا نكند، زيرا خداى تعالى به رحمت و احسان انسان را پديد آورده و خلق كرده است پس معناى دعا در صورتى كه فايده‏اى نداشته باشد چيست؟

(پاسخ اشكال): از چند راه پاسخ آن را مى‏دهيم:

نخست آنكه دور نيست كه انجام مسئول انسان بعد از دعا مصلحت باشد و قبل از آن مصلحت نباشد.

و امام صادق عليه السلام در سخنش به ميسر بن عبد العزيز به همين مطلب تنبيه فرمود: اى ميسر! خداى را بخوان و نگو: كار تقدير (8) پايان پذيرفت، زيرا در نزد خداى منزلتى بزرگ موجود است كه انسان بدون دعا به آن نمى‏رسد. و اگر بنده‏اى لب به دعا باز نكند و از خداى چيزى را نطلبد، خداى تعالى به او چيزى نمى‏دهد، پس از خداى بخواه خداى به تو مى‏دهد. اى ميسر! هيچ درى دق الباب نشود جز آنكه بزودى گشوده شود.

و عمرو بن جميع از امام صادق عليه السلام روايت كرد: كسى كه فضل خدا و روزيش را از خدا نخواهد نيازمند مى‏شود.

و از على (ع) روايت شده: چنين نيست كه خداى تعالى باب دعا را باز كند ولى در اجابت را ببندد. و فرمود: هر كس موفق به دعا شود از اجابت محروم نمى‏ماند.

دوم: دعا خود عبادت است كه بندگان خدا، خداى را به آن عبادت مى‏كنند، زيرا در دعا اظهار خشوع و نياز وجود دارد و اين خود، مطلوب خداى عز و جل، از بندگان است. خداى تعالى فرمود: وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ‏[[11]](#footnote-12) جن و انس را خلق نكرديم جز آنكه وى را عبادت كنند. و عبادت در لغت به معناى ذلّت و خوارى است گفته مى‏شود: «طريق معبّد»: يعنى راه خوار شده و هموار: يعنى راهى كه زياد عبور و مرور در آن واقع شده است، و در اصطلاح:

نهايت ذلّت و خشوع در مقابل معبود را، عبادت گويند.

و از پيامبر (ص) آمده است كه فرمود: دعا مغز عبادت است. و يكى از مواعظ خداى تعالى به حضرت عيسى عليه السلام اين است كه: اى عيسى! قلبت را براى من خوار كن! در خلوتها مرا بسيار ياد كن! و بدان كه رضايت من در دم تكانى و تبصبص و اظهار ذلت است، و در اين حال زنده باش! و مرده نباش! سوم: روايت شده است كه دعاى مؤمن بر عمل او افزوده مى‏شود، و در آخرت براى آن ثواب داده مى‏شود، چنان كه بر عملش به او ثواب دهند.

چهارم: اگر اجابت مصلحت باشد و مصلحت در تعجيل آن باشد، عجله خواهد شد و اگر مصلحت مقضتى تأخير در اجابت باشد تأخير خواهد شد. در اين صورت فايده دعا، علاوه بر وصول به مقصود، دريافت اجر صبر در اين مدت نيز مى‏باشد. و اگر دعا هيچ گاه به مصلحت بنده نباشد، و در اجابت مفسده باشد به دعا ثواب تعلق مى‏گيرد. يا آنكه حادثه‏اى همانند آن از او دور مى‏شود. روايت ابو سعيد بر اين مطلب دلالت دارد: ابو سعيد خدرى، گويد: رسول خدا (ص) فرمود هيچ مؤمنى نيست، كه خداى سبحان را به دعايى خواند، كه آن دعا مشتمل بر قطع رحم و گناه نبود، جز آنكه خداى تعالى در مقابل آن دعا به مؤمن سه خصلت دهد يا (1) آنكه دعاى او را به سرعت اجابت كرد (2) يا آنكه براى او ذخيره كند. (3) يا آنكه بدى همانند آن دعا را از او دور كند. عرضه داشتند اى رسول خدا! بنا بر اين ما زياد دعا كنيم؟ فرمود: خداى تعالى فرمود: كه زياد دعا كن! و در روايت انس بن مالك آمده: كه حضرت سه مرتبه فرمود: زياد دعا كن و طولانى نما! و از امير المؤمنين عليه السلام نقل شده است كه فرمود: گاهى اجابت دعاى بنده‏اى به تأخير مى‏افتد، تا آنكه اجر دعاكننده، بزرگ گردد و عطاى‏

اميدوار بسيار شود.

پنجم: گاهى اجابت بنده‏اى به تأخير مى‏افتد چون بنده‏اى شايسته است و در نزد (1) خداى جايگاهى بزرگ دارد و علت تأخير اجابت آن است كه خداى تعالى دوست دارد صداى او را بشنود.[[12]](#footnote-13) از جابر بن عبد اللَّه روايت شده كه پيامبر (ص) فرمود: بنده‏اى خداى را مى‏خواند و خدايش او را دوست دارد پس به جبرائيل مى‏گويد حاجت اين بنده را برآور ولى به تأخير بيانداز زيرا دوست دارم هميشه صدايش را بشنوم، و بنده‏اى خداى را مى‏خواند، و خداى تعالى او را دشمن دارد، بنا بر اين به جبرئيل مى‏فرمايد: اى جبرئيل! حاجت اين بنده مرا به عجله برآورد زيرا از صدايش بدم مى‏آيد.

آگاهى‏

وقتى شما دعا مى‏كنى يا آثار اجابت را مى‏بينى، يا نمى‏بينى. پس اگر نشانه اجابت را ديدى آرام باش! و عجب و خودپسندى به خود راه مده! و گمان مكن كه علت اجابت دعاى تو به خاطر صلاح و طهارت نفس تو بوده است. شايد تو از كسانى باشى كه خداى از تو بدش مى‏آيد و صدايت را دوست ندارد و اجابت دعاى تو در روز قيامت به عنوان دليلى عليه تو مورد استفاده قرار مى‏گيرد، خداى به تو مى‏فرمايد: آيا تو نبودى كه مرا خواندى و شايسته دورى بودى، ولى من دعاى تو را اجابت كردم. بلكه سزاوار است كه همت تو صرف شكر و زيادت در عمل و صلاح گردد. شكر از لطف‏هايى كه اميد تو را زياد نموده و تو را ترغيب كرده است كه دعا كنى. و از خدا بخواه كه آن سرعت در اجابت را بابى از ابواب لطف، و وزشى از وزشهاى رحمت خود، قرار دهد، و به تو الهام كند كه توفيق شكر بيش از پيش نعمت اجابت سريع را- كه تو اهلش نبودى و خدا اهلش بود- به تو بدهد و اين سرعت در اجابت از باب استدراج (9) نبوده باشد، و وظيفه توست كه حمد و استغفار فراوان كنى پس اگر علت سرعت در اجابت و رحمت نعمت و منّت بوده باشد، حمد در مقابل نعمت و منت خداى باشد. و اگر سبب آن استدراج و دشمنى بوده است، استغفار كنى [كه استغفار در مقابل گناه باشد]. و اگر نشانه‏هاى اجابت را نديدى،

مأيوس نباش! و اميدوار به كرم مولايت شو! زيرا چه بسا خداى تعالى اجابت را تأخير مى‏اندازد، زيرا خداى دوست دارد كه دعا و صداى تو را بشنود. پس اصرار نما!

[فوايد اصرار بر دعا]

[پس اصرار لازم است‏]. اولا براى اينكه نصيبى از دعاى امام عليه السلام ببرى! در آنجايى كه مى‏فرمايد: خداى رحمت كند بنده‏اى را كه از خداى چيزى خواست، و اصرار در آن كرد.

ثانيا به دوستى خداى تعالى برسى، زيرا خداى تعالى اجابت را تأخير انداخت، چون دوست داشت كه صداى تو را بشنود. پس از اصرار دست بر ندار.

و فايده سوم اصرار آن است كه بنا بر رواياتى كه در اين باب وارد شده با تكرار دعا حاجتت به سرعت برآورده مى‏شود و نفس اماره را با خوف از خداى تعالى لگام بزن! و بگو! شايد خداى جلّ جلاله دعايم را اجابت نكرد، به اين دليل كه دعاى من محجوب بود، و عمل مرا ملايكه الهى بالا نبردند، زيرا گناهم يا مظالم و وبال آن زياد بودند، يا آنكه قلب من سفت و سخت و مشغول به باطل است. يا گمان من به پروردگارم نيكو نيست و همه اين امور جلوى دعا را مى‏گيرند چنان كه بيايد، يا آنكه شايسته كمال مورد درخواست نبودى، لذا به تو ندادند، و اگر شايسته آن بودى كريم رحيم بدون درخواست، به تو مى‏داد. بنا بر اين براى تو خوف حاصل مى‏شود، و مى‏فهمى كه در جايگاه مقصّرين قرار گرفتى و مقام تو، مقام بنده ناچيزى است كه عيوبش او را دور كرده، و گناهانش او را طرد نموده، و اعمالش او را سر جايش نشانيده، و آرزوهايش او را محبوس ساخته، و شهواتش او را محروم ساخته، و بار گناهان او را سنگين نموده، و او را از همراهى با سالكان باز داشته، و از ترقى به درجات رستگاران مانع گشته است.

بدان كه تو با اين ناچيزى و دورى از مولايت و زمينگيرى بواسطه بار سنگين گناهانت، در حالى كه از سابقين و پيشگامان باز ماندى و با مخذولين و دشمنان خدا همنشين شدى، اگر دعا را واگذارى و استغاثه به مولايت نكنى، و از درخواست هدايت بازمانى، شايد شيطان فرصت پيروزى يابد، و تو را در چنگالهايش بگيرد، و تو در تور شيطان بيافتى، و قدرت بر رهايى نيابى، و به اشقياى در عذاب ملحق شوى، بلكه وظيفه تو استغاثه و فرياد فراوان است، قبل از آنكه داخل تور (شيطان) بيافتى، و پيوسته دق الباب نما! شايد پرده از تو برداشته شود، و به زبان خجالت و شكستگى در مناجات ملك جبار بگو: الهى و سيّدى و مولاى اگر آنچه كه من از جود و كرم تو خواستم براى دين و دنياى من خوب نيست، و مصلحت در منع از اجابت آن دعاست، پس مرا راضى به قضاى خودت نما! و قدر خود را بر من مبارك نما! تا آنكه آنچه را تأخير كردى،

دوست نداشته باشم كه تعجيل كنم، و آنچه را تو تعجيل كردى، تأخير نكنم، و نفس مرا راضى و مطمئن به آنچه از تو رسد قرار بده! و تو براى من اختيار كن! و آن را در نزد من دوست داشتنى‏تر از ديگر چيزها قرار بده! و مرا انتخابگر آن از ساير امور قرار بده! و اگر گناهان زياد و اشتباهات فراوان اجابت تو را از من باز داشته و باعث اعراض تو از من گرديده پس من متوسل به تو مى‏شوم، به تو كه پروردگار منى، و به محمد (ص) كه پيامبر من است، و به اهل بيت طيب و طاهر او، كه آقايان منند و من متوسّل مى‏شوم به بى‏نيازى تو، از خودم، و نيازمنديم به تو و به اينكه من، بنده تو هستم، و بنده، از آقاى خود مى‏پرسد، و در اين صورت از تو به كه باز گرديم و از تو به كجا رويم؟ و تو كسى هستى، كه اگر منع نعمت بر او نيافزايد و بخشش او را به زحمت و دشوارى رنج نياندازد و تو اكرم الاكرمين و ارحم الراحمينى.

[دعاى امام سجاد]

سپس ياد آور كلام حضرت على بن الحسين زين العابدين (ع) در مناجاتش مى‏شوى و در كلامش، كه مشتمل بر گشودن پر اميد است، فكر مى‏كنى.

فرمود: «الهى و عزّتك و جلالك! لو قرنتنى في الاصفاد، و منعتنى سيبك من بين الاشهاد، و دللت على فضايحى عيون العباد، و امرت بى الى النّار، و حلت بينى و بين الابرار، ما قطعت رجائى منك، و لا صرفت تاميلى للعفو عنك و لا خرج حبّك عن قلبى.

انا لا انسى اياديك عندى و سترك علىّ في دار الدّنيا و حسن ضيعك الىّ.» خداى من! قسم به عزت و جلال تو، اگر مرا در زنجيرها ببندى، و در بين مردم از عطايت محروم كنى، و چشم‏هاى بندگان را به بديهاى من دلالت كنى، و امر كنى مرا به سوى آتش برند و بين من و خوبان حايل شوى، من اميدم را از تو قطع نمى‏كنم، و آرزوى عفو را دگرگون نكنم، و دوستى تو از قلب من خارج نخواهد شد، خدايا! من نعمت‏هاى تو را فراموش نمى‏كنم و ستر و پوشش و رفتار نيكوى ترا در دار دنيا از ياد نمى‏برم.»

[خوف و رجا در مؤمن‏]

و با اين كلمات و امثال آن اميد خود را زياد كن مبادا از جانب اميد به جانب خوف كند و منجر به نااميدى شود!: «وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ‏[[13]](#footnote-14) جز گمراهان از رحمت‏

پروردگارشان نااميد نمى‏شوند. و اميد تو به جانب رجا و آرزوى بيهوده نرود، زيرا به فريب و سفاهت منجر خواهد شد. رسول خدا (ص) فرمود:

زيرك نفس خود را مطيع مى‏سازد، و براى بعد از مرگ تلاش مى‏كند و احمق و عاجز كسى است كه پيروى از هواى نفس خود نمايد و آنگاه از خداى آرزوى مغفرت كند و از ائمه عليهم السلام روايت شده است: مؤمن مانند پرنده است و داراى دو بال مى‏باشد، بالى از اميد و بالى از ترس.

و لقمان به پسرش ماهان گفت: پسرم اگر اندرون مؤمنى شكافته شود بر قلب او دو سطرى از نور نوشته شده، اگر آن دو را وزن كنند، هيچ كدام به سنگينى دانه خردلى بر ديگرى افزون نشود:

يكى رجا و ديگرى خوف. بله در حال مرض مخصوصا مرض موت بايد اميد بر خوف بيشى گيرد و در اين باره روايت از ائمه معصومين عليهم السلام رسيده است.

[مناجاتى براى دفع فقر و سختى‏ها]

يا من يرى ما في الضمير و يسمع انت المعدّ لكل ما يتوقّع يا من يرجى في الشّدائد كلّها يا من اليه المشتكى و المفزع يا من خزائن ملكه في قوله كن امنن فانّ الخير عندك اجمع مالى سوى فقرى اليك وسيلة بالافتقار اليك فقرى ادفع مالى سوى قرعى لبابك حيلة و لئن رددت فاىّ باب اقرع من ذا الّذي ادعو و اهتف باسمه ان كان فضلك عن فقيرك يمنع حاشا لمجدك ان تقنّط عاصيا الفضل اجزل و المواهب اوسع‏

اى كسى كه آنچه در ضمير مى‏رود مى‏بيند و مى‏شنود تو هر آنچه را كه اميد بدان مى‏رود آماده مى‏كنى اى كسى كه در همه شدايد بدو اميد بسته مى‏شود اى كسى كه شكايت به توست و پناه تنها تويى اى كسى كه خزاين مملكتش در گفتار «كن» او نهفته است بر ما منت بگذار همه خوبيها پيش توست من جز فقر خود راهى به تو ندارم به نياز به تو نياز خود را دفع مى‏كنم جز كوبيدن در تو چاره‏اى ندارم و اگر بازم گردانى كدامين در را بكوبم چه كسى را بخوانم و اسمش را فرياد كنم اگر فضل تو از نيازمند به تو گرفته شود دور از بزرگى توست كه عاصيى را نااميد سازى و فضل تو بسيار و عطاياى تو وسيع است.

مناجات ديگر

اجلّك عن تعذيب مثلى على ذنب و لا ناصر لى غير نصرك يا ربى انا عبدك المحقور في عظم شأنكم من الماء انشأت اصلى و من ترب و تقلّبنى من ظهر آدم نطفة احدّر في قعر حريج من الصلب و اخرجتنى من ضيق قعر بمنّكم و احسانكم اهوى الى الواسع الرحب فحاشاك في تعظيم شانك و العلى تعذّب محقورا باحسانكم ربى‏

لانّا رأينا في الأنام معظّما يخلّى عن المحقور في الحبس و الضّرب و ارفده مالا و لو شاء قتله لقطّعه بالسيف اربا على ارب و ايضا اذا عذّبت مثلى و طائعا تنعّمه فالعفو منك لمن يخبى فما هو الّا لى فمنذ رايته لكم شمة اعددته المحو للّذنب و اطمعتنى لمّا رايتك غافرا و وهّاب قد سمّيت نفسك في الكتب فان كان شيطان اعان جوارحى عصتكم فمن توحيدكم ما خلا قلبى فتوحيدكم فيه و آل محمد سكنتم به في حبّة القلب و اللّب و جيرانكم هذى الجوارح كلها و انت فقد اوصيت بالجار ذى الجنب و ايضا راينا العرب تحمى نزيلها و جيرانها و التابعين من الخطب فلم لا ارجى فيك يا غاية المنى حما مانعا ان صحّ هذا من العرب تو بزرگتر از آنى كه همانند مرا بر گناهم عذاب كنى در حالى كه ياورى جز تو اى پروردگارم ندارم در مقابل عظمت تو من بنده ناچيزى هستم كه ريشه‏اش از آب و گل است و مرا از پشت آدم در حال نطفگى نقل دادى‏

و از پشت او پايين آمدم و در تنگناى رحم قرار گرفتم و مرا در تنگى رحم به منت خود خارج ساختى و احسان تو مرا به دنياى وسيع باز آورد و دور است از بزرگيت و علوت كه حقيرى را عذاب كنى كه به احسان تو پرورش يافته زيرا ما انسانهاى بزرگى را ديديم كه از حقير در حبس و زير تازيانه درمى‏گذرند و به او بخشش مى‏نمايند و اگر مى‏خواستند او را بكشند با شمشير پاره پاره‏اش مى‏كردند و نيز اگر همانند مرا عذاب كنى و مطيعى را نعمت بدهى پس عفو تو براى چه كسى ذخيره شده پس عفوت جز براى من نيست پس از زمانى كه ديدم كه عفو روش شماست آن را محو گناهانم شمرده‏ام و مرا به طمع انداختى از آنگاه كه ديدم خويشتن را در كتابها غافر و وهاب ناميدى اگر شيطان من در جوارح من در انجام گناه كمكم كرد اما قلب من از توحيد تو خالى نشد توحيد تو در سويداى قلب من است و آل محمد در درون قلب و جانم جاى گرفته است و اين اعضاى گناهكار من همسايه قلب معتقدم هستند و تو به نيكويى به همسايه سفارش كردى و نيز ديديم كه عرب‏ها از مهمان و همسايگانى كه تابعند در مقام خطرات مهم دفاع مى‏كند پس چگونه، اى! نهايت آرزوها اميدوار نباشم به دفاعى كه مانع از بديها باشد اگر اين عادت عرب باشد

نصيحت‏

شايسته است كه اگر اجابت به تأخير افتاد رضا به قضا الهى دهى و اجابت نشدن را بر خير و خوبى حمل كنى و اينكه آنچه براى تو حاصل شده عين صلاح تو بود و اين كار نهايت تفويض امور به خداست و خداى تعالى اين مقدار بر تو حق دارد. زيرا از رسول خدا (ص) روايت شد كه فرمود: بر نعمت‏هاى الهى خشم نگيريد و بر خدا تحميل نكنيد و اگر در روزى و معيشت‏تان مبتلا شديد، پس سخنى نگوييد! و چيزى را نخواهيد! شايد اين درخواست و سؤال باعث مرگ و هلاكت شما باشد، ولى بايد اين طور بگوييد: خدايا تو را به جاه محمد و آل پاكش قسم مى‏دهم كه اگر اين حالت را كه من دوست ندارم به صلاح من است و به نفع دين من است، پس مرا صبر ده! و به من قوت بده! كه اين حالت را تحمل كنم و اين سنگينى را بر من سبك فرما! و اگر خلاف اين حالت به صلاح من است، پس به فضل خود آن را به من ببخش و مرا در هر حال به قضايت راضى بگردان سپاس تنها از آن توست. و همين معنا در روايت امام صادق عليه السلام آمده است، فرمود: از جمله چيزهايى كه خداى تعالى به موسى بن عمران وحى كرده است اين كه: اى موسى! من خلقى را محبوب‏تر از بنده مؤمنم خلق نكردم و من او را مبتلا مى‏گردانم به بلايى كه مصلحت او در آن است و به او عافيت از در چيزى مى‏دهم كه صلاح او در آن است ولى مى‏دانم كه چه چيزى به صلاح بنده من است. پس بر ابتلاى من صبر كند و بر نعمت‏هاى من شكر نمايد در اين صورت او را از زمره صديقين نزد خود قرار مى‏دهم بشرط آنكه به رضايت من عمل كند و اطاعت امر مرا نمايد[[14]](#footnote-15).

و از امير المؤمنين عليه السلام روايت شده كه فرمود: خداى عز و جل از بالاى عرشش فرمود: اى بندگان من! اوامر مرا اطاعت كنيد و مصالح خودتان را به من نياموزيد، زيرا من به مصالح شما داناترم و مصالح شما را از شما دريغ نمى‏كنم. و از پيامبر (ص) آمده است: اى بندگان خدا! شما همانند بيمارانيد و خداى عالميان بسان طبيب است و صلاح بيماران را طبيب مى‏داند و آن را تدبير مى‏كند نه آنكه صلاح بيمار تابع اشتهاى بيمار و خواست او باشد پس امر خدا را به او واگذاريد در اين صورت رستگار مى‏شويد.[[15]](#footnote-16) و از امام صادق عليه السلام روايت شده: من از مرد مسلمان تعجب مى‏كنم؟ خداى حكمى در مورد او ندارد جز آنكه صلاح وى در آنست اگر حكم خدا تكه تكه شدن او با مقراض باشد صلاح او در آن است و اگر حكم خدا حكومت بر زمين از مشرق تا مغرب باشد باز صلاح او در آن است.

و از امام صادق (ع) نقل شده است كه خداى تعالى فرمود: اگر بنده من آمدن روزى از طرف مرا كند مى‏شمارد، بترسد از اينكه من بر او غضب كنم و درى از دنيا را بر او بگشايم. و از جمله چيزهايى كه خداى تعالى به داود عليه السلام وحى فرمود اين است كه: هر كس به من پناه آورد من او را كفايت مى‏كنم، و هر كس از من درخواست كند به او مى‏بخشم و هر كس مرا بخواند اجابتش مى‏كنم و (تحقق و) اجابت دعاى او را تأخير مى‏اندازم، ولى تحقق اجابت را با آنكه اجابت شده به صورت تعليق در مى‏آورم، زيرا مى‏خواهم قضاى من تمام گردد و وقتى قضاى من تمام شود اجابت را انفاذ مى‏كنم. بگو به مظلوم: من دعاى تو را به تأخير مى‏اندازم با آنكه دعاى تو و نفرين تو در حق ظالم را اجابت كردم، براى اينكه مى‏خواهم قضاى من عليه ظالم به جهاتى كه بر تو مخفى است تمام شود و من بهترين قاضيانم: يا اينكه تو به كسى ظلم كردى و او نفرينت كرده است پس اين نفرين تو در قبال آن نفرين قرار گرفت نه به نفع تو و نه به ضرر تو مورد اجابت قرار نگرفت. و يا آنكه اين ستم براى تو درجه‏اى از بهشت را به ارمغان مى‏آورد كه تو بدون ظلم او بر تو به آن درجه نمى‏رسيدى، زيرا من بندگانم را در اموال و جانهايشان امتحان مى‏كنم و

چه بسا بنده‏اى را بيمار مى‏كنم و نماز و خدمتش كم مى‏شود و شنيدن دعايش در سختى نزد من بهتر از نماز نمازگزاران است و گاهى بنده‏اى نماز مى‏خواند و من نماز را برويش مى‏زنم و صدايش را محجوب مى‏گردانم. اى داود! آيا ميدانى اين بنده كيست؟ آن بنده‏اى كه با چشم بد به زنان مؤمنين نگاه مى‏كند و او بنده‏اى است كه در خاطر او مى‏گذرد كه اگر حكومتى را در دست بگيرد مردم بيگناه را بكشم.[[16]](#footnote-17) اى داود بر گناهانت همانند زن فرزند مرده نوحه كن اى كاش مى‏ديدى اشخاصى را كه مردم را با زبانهاشان مى‏خورند (غيبت مى‏كنند) در حالى كه زبانهاى‏شان را همانند پوست پهن نموده‏ام و كناره‏هاى زبانشان را با آهن گداخته مى‏زنم سپس سرزنشگرى را بر ايشان مسلط كردم كه مى‏گويد: اى اهل آتش اين فلان شخص فحاش بد زبان است او را بشناسيد. چه ركعات زيادى، نمازگزار به طول و تفصيل و گريه گزارد كه در نزد من پشيزى نمى‏ارزد، زيرا زمانى كه به قلب او نظر مى‏كنم مى‏بينم كه اگر از نماز فارغ شود و زنى را بيند و آن زن خود را بر او عرضه كند او را اجابت مى‏كند و اگر مؤمنى با او معامله كند به او خيانت مى‏كند.

و امّا روايات: (بر دعا ترغيب مى‏كند)

روايات بسيارى موجود است كه دلالت بر ترغيب و تحريص بر دعا مى‏كنند كه اگر همه را

نقل كنيم طولانى مى‏گردد و دلزدگى مى‏آورد پس بر نقل اخبار زير اكتفا مى‏كنم: اوّل: حنّان بن سدير روايت كرد گويد: به ابى جعفر (ع) عرضه داشتم كدام عبادت بهتر است؟

فرمود: هيچ چيزى در نزد خدا بهتر از درخواست از خدا نيست كه از چيزهايى كه خدا دارد بخواهيم و هيچ كس در نزد خدا مبغوض‏تر از كسى كه در عبادت خدا استكبار مى‏جويد و از خدا درخواست نمى‏كند نيست.

روايت دوّم: زراره از ابى جعفر (ع) روايت كرد كه حضرت فرمود: خداى عز و جل مى‏فرمايد:

إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ‏:[[17]](#footnote-18) آنانى كه از عبادت من سركشى مى‏كنند در جهنم به خوارى جاى خواهند گرفت». فرمود مراد از آيه همان دعاست و بهترين عبادت دعاست زراره گفت عرضه داشتم: إِنَّ إِبْراهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ‏[[18]](#footnote-19) فرمود منظور از اوّاه بسيار دعاكننده است.

روايت سوم: ابن قداح از ابى عبد اللَّه امام صادق- عليه السلام روايت مى‏كند كه امير المؤمنين فرمود: بهترين اعمال نزد خدا در زمين دعاست، و برترين عبادت عفاف و پاكى است. و حضرت فرمود امير المؤمنين خود مردى بسيار دعاكننده بود.

چهارم: عبيد بن زراره از پدرش از مردى از ابى عبد اللَّه (ع) نقل مى‏كند:

دعا همان عبادتى است كه خداى تعالى فرمود: إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِي‏[[19]](#footnote-20) خدا را بخوان! و از او بخواه! و نگو كه قضاى و قدر الهى پايان يافت و جارى شد.

پنجم: عبد اللَّه بن ميمون قداح روايت كرد كه ابى عبد اللَّه امام صادق عليه السلام فرمود: آيا فرق ابتلاى طولانى از ابتلاى كوتاه را مى‏دانيد؟ عرضه داشتم: خير. فرمود: وقتى به هنگام ابتلا ملهم به دعا شديد پس بدانيد كه مدت ابتلا كوتاه است هفتم: ولّاد گفت كه ابو الحسن (ع) فرمود: هيچ بلايى نيست كه بر بنده مؤمن نازل مى‏شود و بر قلب او دعا الهام مى‏شود مگر آنكه آن بلا بزودى بر طرف مى‏شود و هيچ بلايى نيست كه بر بنده مؤمن نازل مى‏شود و از دعا باز ايستد مگر آنكه مدت بلا طولانى است پس اگر بلايى بر شما نازل شد پس بر شما باد كه دعا و تضرع به سوى خداى عز و جل كنيد.

هشتم: از پيامبر (ص). روايت شده كه فرمود: در حوايج خود به خدا پناه ببريد و در شدايد به‏[[20]](#footnote-21)

[[21]](#footnote-22)

[[22]](#footnote-23)

ذكر نشستيم و گروهايى را ديديم كه تو را تسبيح مى‏كردند و تمجيد مى‏نمودند و تقديس مى‏گفتند و از آتش جهنم مى‏هراسيدند. خداى تعالى مى‏فرمايد:

اى فرشتگان من جهنم را از ايشان دور مى‏كنم و شما را به شهادت مى‏گيرم كه ايشان را آمرزيدم و از چيزى كه ترسيدند ايمن كردم. فرشتگان عرضه داشتند: پروردگارا در بين ايشان فلانى بود و او تو را ياد نمى‏كرد خداى تعالى مى‏فرمايد او را به خاطر همنشينى با آن ذاكرين بخشيدم، ذاكرين خدا كسانى نيستند كه همنشين آنها شقى باشد.

فصل (3) استحباب ذكر در آنجايى كه غافلان حضور دارند مؤكد مى‏شود،

چون ممكن است حادثه‏اى براى ايشان اتفاق بيفتد و او به خاطر ذكرش نجات پيدا كند و شايد ايشان هم به خاطر ذكر وى نجات يابند.

دليل ديگر براى تاكيد در استحباب ذكر گفتار امام صادق عليه السلام است كه فرمود: كسى كه در بين مردم غافل، ذكر خدا كند بسان رزمنده در بين فراريان است. و از آن حضرت از رسول خدا نقل شده است كه پيامبر (ص) فرمود: ذاكر خدا در بين غافلان همانند جنگجوى بين فراريان است و كسى در بين فراريان رزم كند وارد بهشت مى‏شود. و از پيامبر (ص) وارد شده است كه فرمود: هر كس خداى را با اخلاص در بازار ياد كند به هنگامى كه مردم غافلند و مشغول تجارت هستند، خداى تعالى هزار حسنه براى او مى‏نويسد، و روز قيامت او را به مغفرتى مى‏آمرزد كه به قلب بشرى خطور نكرده است.

فصل (4) بهترين اوقات ذكر، وقت صبح و مغرب و بعد از صبح و عصر است. (68)

رسول خدا (ص) از خداى تعالى نقل كرد كه حق سبحانه فرمود: اى فرزند آدم! بعد از صبح ساعتى و بعد از عصر ساعتى مرا ذكر كن! من مطلوبت را بر مى‏آورم. و امام باقر عليه السلام فرمود: ابليس كه بر او لعنت‏هاى الهى باد! لشكريان شب خود را به هنگام غروب خورشيد و طلوع صبح مى‏فرستد، خداى را در اين اوقات زياد ذكر كنيد و از شر ابليس و لشكرش به خدا پناه بريد و بچه‏هاى خود را در اين دو ساعت حفظ كنيد! زيرا اين دو ساعت ساعت غفلت است. و امام صادق عليه السلام در گفتار حق تعالى كه فرمود: وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ‏[[23]](#footnote-24) منظور دعا قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن است و آن ساعت اجابت دعاست.

فصل (5) مستحب است كه ذكر مخفى باشد

، زيرا به اخلاص نزديك و از ريا دور است رسول خدا (ص) به ابى ذر فرمود: اى ابا ذر! خداى را به صورت خامل ذكر كن! پرسيدم خامل يعنى چه؟

پاسخ داد: يعنى مخفى، و امير المؤمنين عليه السلام فرمود: هر كس خداى را در پنهان ياد كند، زياد خداى تعالى را ذكر كرده است، زيرا منافقين خداى تعالى را در جمع زياد ذكر مى‏كردند، ولى در خفا و پنهانى ياد خدا نمى‏كردند پس خداى تعالى فرمود: يُراؤُنَ النَّاسَ وَ لا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا[[24]](#footnote-25) رياكارى مى‏كنند و خداى را جز اندك ياد نمى‏نمايند. و امام صادق عليه السلام فرمود كه خداى تعالى مى‏فرمايد: هر كس مرا در پنهان ياد كند، او را در آشكارا ياد كنم. و زراره از امام باقر (ع) يا امام صادق عليه السلام نقل كرد، فرمود: فرشته جز آنچه را كه مى‏شنود نمى‏نويسد و خداى تعالى فرمود: وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً[[25]](#footnote-26) پروردگارت را در نفس خود به زارى و پنهان ياد نما! پس ثواب ذكر پنهانى خدا را جز خدا نمى‏داند چون ثوابى عظيم دارد.

روايت شده است كه رسول خدا (ص) در غزوه‏اى حضور داشت بر وادى مشرف شدند مردم با صداى بلند شروع به لا اله الا الله و تكبير كردند. حضرت فرمود: اى مردم ذكر را آهسته بگوييد!

مگر نمى‏دانيد كه شما ناشنواى را صدا نمى‏زنيد و غايبى را نمى‏خوانيد و شنواى نزديك خود را مى‏خوانيد.

فصل (6) ذكر اقسامى دارد

قسم اول: تمجيد است.

سعيد قماط از فضل روايت كرد گفت: به ابو عبد الله عليه السلام گفتم:

فدايت شوم! دعايى جامع يادم بده، فرمود: خداى را حمد كن آنگاه هيچ نمازگزارى نيست كه براى تو دعا مى‏كند و مى‏گويد: سمع اللَّه لمن حمده خداى بشنود حمد كسى را كه حمدش نمود.

و از پيامبر (ص) روايت شده است كه فرمود: هر سخنى كه با حمد شروع نشود، ناقص است.

و ابو مسعود از امام صادق (ع) روايت كرد كه فرمود: هر كس چهار بار به هنگام صبح بگويد:

«الحمد لله رب العالمين» شكر آن روز را ادا كرده است و وقتى به هنگام شب چهار بار همان را بگويد شكر آن شب را ادا كرده است. (67) و از امام صادق عليه السلام روايت شده است كه فرمود: رسول خدا مى‏فرمود هر كس بگويد: «الحمد للَّه كما هو اهله» حمد خدايى را همان گونه كه سزاست، نويسندگان آسمانها مشغول نوشتن ثواب آن گردند، پس به خداى عرضه بدارند كه:

خدايا! ما غيب نمى‏دانيم، خداى تعالى مى‏فرمايد: همان طور كه بنده گفته است بنويسيد و من پاداشش را مى‏دهم.

چگونگى تمجيد

على بن حسان از بعضى اصحاب از امام صادق نقل كرد: هر دعايى كه قبل از آن تمجيد نباشد دم بريده است ابتدا با تمجيد خداى تعالى شروع كند، سپس ثنا نمايد. پرسيدم: حد اقل تمجيد لازم چه مقدار است فرمود مى‏گوييد: «اللّهم انت الاوّل فليس قبلك شى‏ء و انت الآخر فليس بعدك شى‏ء و انت الظّاهر فليس فوقك شي‏ء و انت الباطن فليس دونك شى‏ء و انت العزيز الحكيم»: خدايا تو اولى، قبل از تو چيزى نيست. تو آخرى بعد از تو چيزى نيست. تو ظاهرى و بالاتر از تو چيزى نيست و تو باطنى باطن‏تر از تو چيزى نيست و تو عزيز حكيمى. و به همين اسناد گفت: از امام صادق پرسيدم: كمترين چيزى كه از تمجيد كفايت مى‏كند چيست فرمود اين گونه مى‏گويد: «الحمد للَّه الذى علا فقهر و الحمد للَّه الذى بطن»

فخبر و الحمد للَّه الذى يحيى الموتى و يميت الاحياء و هو على كلّ شي‏ء قدير»: حمد خدايى را كه برشد و سلطه پيدا كرد و حمد خدايى را كه باطن گرديد و مطلع شد و حمد خدايى را كه مرده را زنده مى‏كند و زندگان را مى‏ميراند و او بر همه چيز قادر است.

قسم دوم ذكر، تهليل و تكبير است.

ربعى از فضيل از امام باقر يا امام صادق عليهما السلام روايت نمود كه فرمود: تهليل (لا اله الا الله) و تكبير (الله اكبر) را زياد بگوييد زيرا خدا چيزى را از تكبير و تهليل بيشتر دوست ندارد. و از پيامبر (ص) روايت شد كه: آن حضرت فرمود: بهترين عبادت «لا اله الا الله» است.

قسم سوم ذكر تسبيح است.

يونس بن يعقوب گفت از امام صادق عليه السلام پرسيدم: هر كس صد بار «سبحان الله» بگويد آيا از جمله كسانى خواهد بود كه خداى را زياد ذكر كرده است؟ فرمود: بله.

[حضرت سليمان و مرد كشاورز]

حكايت شده كه لشكرگاه حضرت سليمان بن داود عليه السلام صد فرسنگ در صد فرسنگ بوده است. بيست و پنج فرسنگ براى طايفه جن و بيست و پنج فرسنگ براى انسانها و بيست و پنج فرسنگ براى پرندگان و بيست و پنج فرسنگ براى حيوانات وحشى و آن حضرت هزار كاخ شيشه‏اى بر روى چوب داشت كه سيصد زن در آن بودند و هفتصد كنيز مخصوص داشت و اجنه براى او فرشى از طلا و ابريشم بافته بودند كه دو فرسنگ در يك فرسنگ بود و منبر طلايى وى را در وسط آن مى‏گذاشتند و حضرت بر آن مى‏نشست و در كنارش ششصد هزار صندلى طلا و نقره بود و پيامبران بر صندليهاى طلا مى‏نشستند و علما بر صندليهاى نقره قرار مى‏گرفتند و در اطراف ايشان مردم بودند و در اطراف مردم اجنّه و شياطين حضور داشتند و پرندگان با بالهايشان بر ايشان سايه مى‏انداختند تا آنكه خورشيد بر آنها نتابد و باد صبا بساط (فرش) سليمان (ع) را بلند مى‏كرد و در روز به اندازه يك ماه راه مى‏رفتند. و روايت شده است كه طوفان آن را حركت مى‏داد و باد آرام آن را به دوش مى‏كشيد خداى تعالى در حال سير بين آسمان و زمين به حضرت سليمان (ع) فرمود كه من بر سلطنت تو اضافه كردم به اينكه هر كس سخنى بگويد باد به‏

گوش تو برساند. حكايت شد كه آن حضرت به كشاورزى رسيد كشاورز گفت: به پسر داود سلطنت بزرگى داده شده است! باد صداى آن مرد را به گوش حضرت سليمان رسانيد. سليمان پايين آمد و به پيش مرد كشاورز رفت و گفت: من پيش تو آمدم كه مبادا چيزى را كه تو بر آن قدرت ندارى از خدا بخواهى! سپس فرمود: تسبيحى را كه خداى تعالى آن را بپذيرد بهتر از آن سلطنتى است كه به پسر داود داده شده است. و در حديث ديگر آمده است: زيرا ثواب تسبيح مى‏ماند و پادشاهى سليمان از بين مى‏رود.

قسم چهارم تسبيح و تحميد است.

از امام صادق عليه السلام روايت شده است كه فرمودند: امير المؤمنين (ع) فرمود: تسبيح نصف ميزان است (69) و تحميد ميزان را پر مى‏سازد. و لا اله الا اللَّه و اللَّه اكبر بين آسمانها و زمين را پر مى‏سازد.

قسم پنجم از آن حضرت روايت شده كه: «اشهد ان لا اله الّا اللَّه وحده لا شريك له الها واحدا احدا فردا صمدا لم يتّخذ صاحبة و لا ولدا»

گواهى مى‏دهم كه جز الله خدايى نيست تنهاست و شريكى ندارد و خدايى واحد احد فرد و صمد است و همسر و فرزندى نگرفته است.

هر كس چهل و پنج بار آن را بگويد چهل و پنج هزار هزار براى او مى‏نويسد و چهل و پنج هزار هزار سيئه از نامه عمل او محو مى‏كند و چهل و پنج هزار هزار درجه او را بالا مى‏برد و بسان كسى است كه در روزش دوازده هزار بار قرائت قرآن كند و خداى تعالى خانه‏اى در بهشت براى او بنا مى‏كند.

قسم ششم قسم ششم از اذكار پنج كلمه زير است. [ «سبحان اللَّه و الحمد اللَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اكبر لا حول و لا قوة الّا باللَّه العلىّ العظيم»]

پيامبر فرمود: آيا شما را پنج كلمه ياد ندهم كه بر زبان سبكند و در ميزان سنگينند و خداى را راضى مى‏كنند و شيطان را طرد مى‏نمايند و از گنجهاى بهشتند و از تحت عرش هستند و باقيات صالحات مى‏باشند، پاسخ دادند: بله اى رسول خدا (ص)! رسول خدا (ص) فرمود: بگوييد «سبحان اللَّه و الحمد اللَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه‏

اكبر لا حول و لا قوة الّا باللَّه العلىّ العظيم» و فرمود: چه مقدار اين پنج كلمه مباركند و چه قدر سنگينى آنها در ميزان خيلى زياد است!

قسم هفتم قسم هفتم از اذكار تسبيحات اربع است.

از امام ابى جعفر باقر (ع) روايت شده كه فرمود:

رسول خدا (ص) به مردى كه درخت در باغ خود كاشت رسيد در كنارش ايستاد، فرمود: آيا شما را راهنمايى نكنم بر كاشتن درختى كه ريشه‏اش محكمترين و ميوه‏اش زودرس‏ترين و خوش خوراكترين و ماندگارترين ميوه‏هاست؟ گفت: اى رسول خدا مرا به آن راهنمايى كن! فرمود:

وقتى صبح و شب كردى بگو: «سبحان اللَّه و الحمد اللَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اكبر» اگر اينها را بگويى به عوض اين كلمات در قبال هر تسبيح ده درخت در بهشت مى‏دهند كه از انواع ميوه‏ها در آن باشد و آنها از اعمال نيكوى باقى هستند آن حضرت (ع) فرمود: آن مرد گفت: اى رسول خدا (ص) من تو را به شهادت مى‏گيرم كه اين باغ صدقه بر فقراى مسلمين باشد خداى تعالى اين آيه را فرستاد فَأَمَّا مَنْ أَعْطى‏ وَ اتَّقى‏ وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنى‏ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرى‏[[26]](#footnote-27). هر كس ببخشد و تقوى پيشه كند و نيكويى را تصديق كند ما هم بر او آسان مى‏گيريم. محمد بن خالد برقى از امام صادق (ع) از جدش عليهم السلام از رسول خدا (ص) نقل كرد كه آن حضرت فرمود: هر كس بگويد «سبحان الله» خداى درختى را عوض آن او در بهشت مى‏كارد و هر كس «الحمد لله» بگويد خداى تعالى بابت آن درختى در بهشت براى او مى‏كارد. و هر كس بگويد «لا اله الا اللَّه» خداى درختى را به عوض آن در بهشت مى‏كاريد. و هر كس بگويد «اللَّه اكبر» خداى درختى را به عوض آن در بهشت براى او مى‏كارد. مردى از قريش به آن حضرت عرضه داشت: بنا بر اين در بهشت درختان زيادى داريم حضرت فرمود: ولى شما را بر حذر مى‏دارم كه آتشهايى نفرستيد كه آنها را بسوزانيد و آن قول خداى تعالى است كه فرمود: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لا تُبْطِلُوا أَعْمالَكُمْ‏[[27]](#footnote-28) اى كسانى كه كه ايمان آورديد خدا و رسول خدا را اطاعت كنيد و اعمال خويش را باطل نكنيد. و از آن حضرت (ع) آمده است كه روزى پيامبر به اصحابش فرمود:

به نظر شما اگر البسه و امتعه خانه‏هاى شما جمع آورى شود و بر روى هم چيده شود آيا به آسمان مى‏رسد؟ پاسخ دادند: نه اى رسول خدا (ص)! فرمود: آيا شما را راهنمايى به چيزى نكنم كه‏

ريشه‏اش در زمين و شاخه‏اش در آسمان باشد؟ گفتند: آرى، فرمود: وقتى نماز واجب تمام شد، سى مرتبه گفته شود: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر» ريشه آن در زمين و شاخه آن در آسمان است و اين كلمات در آن روز او را از آوار و سوختن و غرق و در چاه افتادن و دريده شدن بواسطه حيوانات درنده و مرگ و بلايى كه از آسمان نازل مى‏شود حفظ مى‏كند و اينها باقيات صالحات هستند.

و حمّاد بن عثمان از جعفر بن محمد (ص) از پدرانش از على (ع) نقل كرده است كه پيامبر اكرم فرمود: وقتى مرا به آسمان بردند و داخل بهشت شدم در آنجا صحرايى سپيد از مشك ديدم و ملايكه‏اى را ديدم كه با آجرى از طلا و آجرى از نقره در آن ساختمان مى‏ساختند و گاهى مى‏ايستادند از ايشان پرسيدم چرا گاهى مى‏سازيد و گاهى مى‏ايستيد پاسخ دادند: ما مى‏ايستيم تا مصالح بنا از راه برسد پرسيد: مصالح بناى شما چيست؟ گفتند: سخن مؤمن كه بگويد:

«سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الا الله و الله اكبر» مصالح ماست. وقتى اين كلمات را بگويد ما بنا مى‏كنيم وقتى ساكت شد، از ساختن دست بر مى‏داريم.

قسم هشتم از اذكار قسم هشتم استغفار است‏

(70) سكونى از امام صادق عليه السلام روايت كرد: فرمود رسول خدا (ص) فرمود: بهترين دعا استغفار است و فرمود: دلها زنگ مى‏زند مانند زنگ زدن مس، آن را با استغفار جلا دهيد. فرمود هر كس زياد استغفار كند خداى تعالى از همه غمها او را نجات مى‏دهد و براى هر سختى راه نجاتى قرار مى‏دهد و به او از راهى كه گمان ندارد روزى مى‏دهد. و زراره از ابى عبد الله (ع) روايت كرد كه: وقتى بنده زياد استغفار كند كتاب عملش در حال درخشش بالا مى‏رود. و از امام رضا عليه السلام آمده كه فرمود: مثل استغفار مثل برگ درخت است كه وقتى حركت كند برگهايش مى‏ريزد و كسى كه استغفار از گناه مى‏كند، ولى در همان حال آن را انجام مى‏دهد مثل اين است كه خداى تعالى را مسخره مى‏كند. و فرمود: رسول خدا (ص) از مجلس و لو كوتاه، بلند نمى‏شد تا بيست و پنج بار استغفار كند. و از آن حضرت آمده است كه رسول خدا (ص) هر صبح هفتاد بار استغفار مى‏كند و هفتاد بار به سوى خداى توبه مى‏نمود، پرسيدند: به هنگام استغفار چه مى‏فرمود آيا مى‏فرمود استغفر الله و اتوب اليه؟ امام فرمود:

پيامبر (ص) هفتاد بار مى‏فرمود: «استغفر الله» و هفتاد بار مى‏فرمود «اتوب الى الله». و از آن حضرت عليه السلام آمده كه فرمود: استغفار و قول «لا اله الا الله» بهترين عبادت است. خداى عزيز

جبار فرمود: فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ‏[[28]](#footnote-29) بدان كه خدايى نيست جز او و از گناهت استغفار كن!

فصل (1) و بهترين اوقات استغفار سحرها و بعد از صبح و عصر است.

از ائمه اطهار عليهم السلام روايت شده است كه: اولين صفحات و آخرين صفحات كتاب روزتان را از نيكى پر كنيد، بين اول و آخر از شما گذشت مى‏شود. هارون بن موسى تلعكبرى به اسناد خود از امام صادق نقل كرد كه رسول خدا (ص) فرمود: هر كس هر روز بعد از عصر يك بار بگويد: «استغفر اللَّه الّذى لا اله الّا هو الحىّ القيّوم ذو الجلال و الاكرام و اسأله ان يتوب علىّ توبة عبد ذليل خاضع فقير بائس مستجير مستكين لا يملك لنفسه نفعا و لا حيوة و لا موتا و لا نشورا»: طلب آمرزش مى‏كنم از خدايى كه جز او خدايى نيست زنده و قيوم است و ذو الجلال و الاكرام مى‏باشد و از او مى‏خواهم توبه مرا بپذيرد. توبه بنده‏اى خوار خاضع بى‏چيز زمينگير و پناه آورنده و بى‏چيز كه نفع و ضرر و زندگى و مرگ و بعثى را مالك نيست خداى تعالى دو فرشته را امر مى‏كند كه هر چه در كتاب اعمالش موجود است هر چه كه باشد بسوزانند. و از ائمه اطهار عليهم السلام روايت شده است: درود خدا بر سحرخيزان و استغفاركنندگان در سحرها باد! روايت شده كه ابا القمقام خدمت ابو الحسن (ع) رسيد و شغلش صنعت بود از حرفه‏اش به آن حضرت شكايت برد و اينكه به هر چه روى مى‏كند نيازهايش برطرف نمى‏شود و سود نمى‏برد.

ابو الحسن (ع) به او فرمود: بعد از فجر بگو: «سبحان اللَّه العظيم و بحمده استغفر اللَّه من فضله» قمقام مى‏گويد پيوسته آن را مى‏گفتم به خدا قسم! اندكى نگذشت تا اينكه عده‏اى از باديه آمدند و مرا خبر دادند كه مردى از فاميلهايم مرده است و هيچ وارثى جز من ندارد من رفتم و ميراث را گرفتم و تاكنون بى‏نيازم.

فصل در دعاهاى مخصوص به اوقات‏

اول: از امير المؤمنين وارد شده است كه وقتى صبح مى‏شد سه بار مى‏فرمود: «سبحان الملك القدّوس» و مى‏گفت: «اللّهمّ انّى اعوذ بك من زوال نعمتك و تحويل عافيتك و من فجأة نقمتك و من درك الشّقاء و من سوء القضاء و من شرّ ما سبق في الكتاب اللّهمّ‏

انّى اسألك بعزّة ملكك و شدّة قوّتك و بعظيم سلطانك و بقدرتك على خلقك». خدايا! من از، از بين رفتن نعمت تو بر خود و دگرگونى سلامتى تو و از عذاب ناگهانى و از شقاوت و بدى قضايت و از شر آنچه كه در كتاب گذشت به تو پناه مى‏برم، خدايا! تو را به عزت ملكت و سختى قوتت و به بزرگى سلطنت و به قدرت تو بر خلقت قسم مى‏دهم. سپس حاجت خود را ذكر مى‏كرد.

دوّم: وقتى صبح مى‏كرد مى‏فرمود: خوش آمديد اى دو فرشته حافظ كريم من به خواست خدا به شما چيزى را املا مى‏كنم و شما هم آن را مى‏پسنديد پس پيوسته در تسبيح و تهليل بود تا صبح مى‏كرد همين طور بعد از عصر چنان بود.

سوّم: از امام باقر عليه السلام از رسول خدا (ص) نقل شده است كه آن حضرت فرمود: هر كس دوست دارد كه خداى تعالى را ملاقات كند و در كتابش شهادت به «لا اله الا الله وحده لا شريك له و انّ محمدا رسول الله» باشد و براى او هشت در بهشت باز شود و به او گفته مى‏شود كه: اى دوست از هر در كه مى‏خواهى داخل بهشت شو! به هنگام صبح و شام بگويد: اى دو ملك بنويسيد: «بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم: اشهد ان لا اله الا اللَّه وحده لا شريك له و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله و اشهد انّ الساعة آتية لا ريب فيها و انّ اللَّه يبعث من في القبور على ذلك احيى و على ذلك امرت و على ذلك ابعث حيّا ان شاء اللَّه اقرأ محمّدا منّى السّلام (ص) الحمد للَّه الذى اذهب اللّيل مظلما بقدرته و جاء بالنّهار مبصرا برحمته خلقا جديدا مرحبا بالحافظين» و به طرف چپ و راست متوجه شود. و بگويد حيّاكما اللَّه من كاتبين» و به طرف چپ متوجه شود و ترجمه دعا اين است شهادت مى‏دهم كه خدايى جز الله نيست يگانه است و شريك ندارد و شهادت مى‏دهم كه محمد (ص) بنده و رسولش مى‏باشد و شهادت مى‏دهم كه قيامت مى‏آيد و شكى در آن نيست و خداى تعالى هر كسانى را كه در قبورند زنده مى‏كند و بر اين عقايد زندگى مى‏كنم و به آن مأمور شدم و در آن بخواست خدا در قيامت مبعوث مى‏شوم: اى دو فرشته از طرف من به حضرت محمد (ص) سلام برسانيد سپاس خداى را كه به قدرت خود شب تار را برد و روز روشن را به آفرينشى تازه برحمت خويش آورد.

خوش آمديد اى دو كاتب حافظ من چهارم: حمّاد بن عثمان از امام صادق عليه السلام روايت كرد: هر كس بعد از نماز صبح و قبل از هر سختى بگويد: «رب صلّ على محمد و اهل بيته» خداى تعالى صورتش را از وزش بادهاى آتشين جهنم باز مى‏دارد.

پنجم: از امام رضا (ع) روايت شده است كه فرمود: هر كس بعد از نماز صبح دعاى زير را بخواند هيچ حاجتى نخواهد جز آنكه بر او آسان مى‏شود و خداى تعالى آن را كفايت مى‏كند.

«بسم اللَّه و صلّى اللَّه على محمّد و آل محمّد و افوّض امرى الى اللَّه انّ اللَّه بصير بالعباد فوقيه اللَّه سيئات ما مكروا لا اله الا انت سبحانك انّى كنت من الظّالمين فاستجبنا له و نجّيناه من الغمّ و كذلك ننجى المؤمنين حسبنا اللَّه و نعم الوكيل فانقلبوا بنعمة من اللَّه و فضل لم يمسسهم سوء ما شاء اللَّه لا حول و لا قوة الّا باللَّه ما شاء اللَّه لا ما شاء النّاس ما شاء اللَّه و ان كره النّاس حسبى الرّب من المربوبين حسبى الخالق من المخلوقين حسبى الرازق من المرزوقين حسبى اللَّه ربّ العالمين حسبى من هو حسبى، حسبى من لم يزل حسبى حسبى من كان منذ كنت لم يزل حسبى، حسبى اللَّه لا اله الّا هو عليه توكلت و هو ربّ العرش العظيم» (71) بنام خدا و درود خدا بر محمد و آلش كارم را به خداى تعالى واگذار مى‏كنم، زيرا خدا به بندگانش بيناست، خداى تعالى او را از بديهاى مكر ايشان حفظ كرد خدايى نيست جز تو، منزّهى تو! من از ستمكاران بودم پس دعايش را اجابت كرديم و او را از غم نجات داديم و اين گونه مؤمنين را نجات مى‏دهيم خداى ما را كافى و وكيل خوبى است مؤمنين داخل نعمت و فضل پروردگار شدند كه هرگز تا خداى نخواهد به ايشان بدى نرسد و آنچه كه خداى خواهد.

قدرتى نيست جز از آن خدا، خواسته خدا را خواهم و به خواسته مردم تمايلى ندارم خواسته خدا را طالبم گرچه مردم بدشان آيد، تربيت خداى مرا از تربيت‏كننده‏هاى ديگر كفايتم مى‏كند، خالق من مرا از ديگر مخلوقات كافى است، رازق من مرا از ديگر روزى دهنده‏ها كافى مى‏باشد.

خداى رب العالمين مرا كافى است. مرا كافى است آنكه مرا كافى است، كافى است آنكه مرا در ازل كافى بوده است. كافى است آنكه تا بودم مرا كافى بوده است خداى مرا كافى است خدايى جز او نيست كارهاى خودم را به او واگذار كردم و او پروردگار عرش عظيم است.

ششم: بهترين دعايى كه در هنگام زوال ظهر (اذان ظهر) بايد خواند اين است: «اللّهم انّك لست باله استحدثناك» و اين دعا در مصباح المتهجدين نقل شده است و بهترين دعايى كه در پايان روز جمعه بايد خواند دعاى سمات است و بعد از آن دعايى را كه قبلا گذشت مى‏خوانى:

«اللّهم انّى اسألك بحقّ هذا الدّعاء و بما فات من الاسماء».

هفتم: از ابى جعفر باقر (ع) آمده كه رسول خدا (ص) وقتى آفتاب بر بالاى كوه قرار مى‏گرفت چشمانش پر از اشك مى‏شد، سپس مى‏فرمود: «امسى ظلمى مستجيرا بعفوك و امست ذنوبى مستجيرا بمغفرتك»

ستم من به عفو تو پناه برده است و گناهان من به بخشش تو ملتجى شده «و امسى خوفى مستجيرا بامانك و امسى ذلّى مستجيرا بعزّك و امسى فقرى مستجيرا بغناك» و ترس من به امان تو پناه گزيده و ذلت من به عزت تو پناه برده است و نياز من بر بى‏نيازى تو پناه آورده «و امسى وجهى البالى الفانى مستجيرا بوجهك الدّايم الباقى اللّهم البسنى عافيتك و غشّنى برحمتك» و روى پوسيده فانى من به روى هميشگى باقى تو پناه جسته خدايا عافيت خويش را به من بپوشان و رحمت خود را و جلّلني كرامتك و قنى شرّ خلقك من الجنّ و الانس يا اللَّه يا رحمان يا رحيم به من بپوشان و مرا به كرامت خود مجلل نما و مرا از شر خلقت از جن و انس حفظ نما. اى خدا اى بخشنده اى مهربان.

هشتم: سليمان بن جعفرى گفت: از ابا الحسن (ع) شنيدم كه مى‏فرمود: بهنگامى كه شب فرا مى‏رسد و به خورشيد نگاه مى‏كنى كه به طرف مغرب مى‏رود و در حال فرو رفتن است (بگو):

«بسم اللَّه و باللَّه و الحمد للَّه الّذى لم يتّخذ» بنام خدا و به استعانت از الله ستايش خدايى را كه صاحبة و لا ولدا و لم يكن له شريك في الملك و لم يكن له ولى من الذلّ و كبّره تكبيرا و الحمد للَّه همسر و فرزندى نگرفته و در پادشاهى خويش شريكى ندارد و ذلّت و خوارى نداشته تا به خاطر آن دوست گيرد و او را الّذي يصف و لا يوصف و الحمد للَّه الذى يعلم، و لا يعلم يعلم خائنة الأعين و ما تخفى الصّدور بزرگ دارد و ستايش خداى را كه وصف مى‏كند ولى خود به وصف در نمى‏آيد و سپاس خداى را

كه مى‏داند ولى خود دانسته نمى‏شود چشمان خيانتكار را و اعوذ بوجه اللَّه الكريم و بسم اللَّه العظيم من شرّ ما ذرأ مى‏شناسد و اسرار پنهان سينه ترا مى‏داند و به وجه كريم و به بسم الله عظيم پناه مى‏برم از شر آنچه آفريد و خلق كرد و از شر و برأ و من شرّ ما تحت الثرى و من شرّ ما ظهر و ما بطن و من شر ما آنچه كه زير خاك است و آنچه بر روى آن قرار دارد و آنچه ظاهر و آشكار است و آنچه باطن مى‏باشد.

«وصفت و ما لم اصف و الحمد للَّه ربّ العالمين».

و از شر آنچه كه وصفش كردم و وصفش نكردم و ستايش از آن پروردگار عالميان است.

و فرمود اين دعا شخص را از هر درنده و شيطان رجيم و ذريه او حفظ مى‏كند و از هر چه كه مى‏گزد و نيش مى‏زند در امان است و اگر كسى اين دعا را بخواند از دزد و از غول نمى‏هراسد.

عرض كردم: من شكارچى حيوانات و درنده هستم و در خرابه‏ها مى‏خوابم و مى‏ترسم فرمود:

وقتى وارد شدى بگو: «بسم اللَّه و باللَّه» و پاى راست خود را داخل كن و وقتى خارج مى‏شوى پاى چپ را بيرون بگذارد و نام خداى را ببر! حادثه بد براى تو اتفاق نمى‏افتد.

نهم: شيخ صدوق به اسناد خود به عبد الله انصارى از خليل بكرى روايت كرد كه گفت: از يكى از اصحاب شنيدم مى‏فرمود: على بن ابى طالب عليه السلام هر روز دهه ذى الحجه اين كلمات ارزشمند را مى‏فرمود ابتداى آن اين است: «لا اله الّا اللَّه عدد اللّيالي و الدّهور لا اله الّا اللَّه عدد امواج البحور لا اله الّا اللَّه».

به تعداد شبان و روزگاران لا اله الا الله به عدد امواج درياها لا اله الا الله لا اله الّا الله در حالى كه و رحمته خير ممّا يجمعون لا اله الّا اللَّه عدد الشّوك و الشّجر لا اله الّا اللَّه عدد الشّعر و الوبر لا اله الّا اللَّه رحمت وى بهتر است از آنچه جمع مى‏كنند. به تعداد خارها و درختان لا اله الّا اللَّه، به تعداد پشم‏ها و موها لا اله الا اللَّه و به تعداد عدد القطر و المطر لا اله الّا اللَّه عدد الحجر و المدر لا اله الّا اللَّه عدد لمح العيون‏

قطره‏ها و باران‏ها لا اله الا الله، به تعداد سنگها و كلوخها لا اله الا الله به تعداد چشم بهم خوردنها لا اله الّا الله لا اله الّا اللَّه في اللّيل اذا عسعس و الصّبح اذا تنفّس لا اله الّا اللَّه عدد الرّياح در شبانگاه كه شب مى‏رود و صبح تنفس مى‏كند لا اله الّا الله. به تعداد بادها در بيابانها و دشت لا الله الّا الله «في البرارى و الصّحارى. لا اله الّا اللَّه من اليوم الى يوم ينفخ في الصّور».

از امروز تا روز نفخ صور لا اله الا الله سپس فرمود: هر كس آن را در هر روز از دهه ذى الحجه ده مرتبه بخواند خداى تعالى به هر تهليلى يك درجه در بهشت مى‏دهد كه از در و ياقوت مى‏باشد و ما بين هر درجه‏اى مسير صد سال براى سوار تيز تك مى‏باشد و در هر درجه شهرى بنا شده و در آن شهر قصرى از جوهر يكپارچه بنا شده كه هيچ فصلى در آن نيست و در هر شهرى از آن شهرها خانه‏ها و قلعه‏ها و غرفه‏ها و منازل و فرشها و زنها و كنيزان و حور العين و بالشها و فرشها و خوانها و خدمه و جويها و درختان و زيور آلات و حله‏هايى است كه بشر از تعريف آنها عاجز است وقتى از قبرش خارج شود از هر مويى نورى بدرخشد و به شتاب به سوى او بيايند و هفتاد هزار فرشته در پيشاپيش و طرف راست و طرف چپ وى قرار مى‏گيرند تا آنكه به در بهشت برسد وقتى او داخل بهشت شود فرشتگان در پشت سر او قرار گيرند و او در جلوى آنهاست تا به شهرى مى‏رسند كه ظاهر آن از ياقوت سرخ و داخل آن از زبرجد سبز است و در آن از همه اصناف خلق خدا كه خداى در بهشت خلق كرده موجود است. وقتى به آن برسند به او گويند: اى دوست خدا! آيا مى‏دانى اين شهر و آنچه در آن است به خاطر چيست؟ مى‏گويد: خير، سپس مى‏پرسد شما كى هستيد؟ پاسخ دهند ما فرشتگانى هستيم كه در دنيا شاهد بر تهليل تو بوديم اين شهر با آنچه در آن است پاداش آن تهليل است و بشارت باد به فضلى بهتر كه خداى تعالى از ثواب خود به تو مى‏دهد به هنگامى كه تو آنچه خداى تعالى براى تو در دار السلام در جوار خود آماده كرده بينى و آن ثواب به عنوان عطاى دايمى ابدى الهى است. خليل گفت: هر چه مى‏توانيد بگوييد تا خداى تعالى بر شما زياد كند.

دهم: از ابى الدرداء رضى الله عنه روايت شد كه يك روز به او گفتند كه خانه‏ات سوخت‏

ابى الدرداء در پاسخ گفت: نسوخت. كسى ديگر آمد و گفت: خانه‏ات سوخت، گفت: نسوخت سومى آمد و گفت: خانه‏ات سوخت، گفت: نسوخت. سپس واقعيت روشن شد، به اينكه همه خانه‏هاى اطراف جز خانه ابى الدرداء سوخت. پرسيدند، از كجا دانستى كه خانه‏ات نسوخت گفت: از پيامبر (ص) شنيدم كه مى‏فرمود: هر كس اين كلمات را به هنگام صبح بگويد در آن روز از حادثه بد محفوظ است و اگر در اول شب بگويد در آن شب حادثه بدى براى او اتفاق نمى‏افتد و من اين كلمات را خواندم: «اللّهم انت ربّى لا اله الّا انت عليك توكّلت و انت ربّ العرش العظيم و لا حول و لا قوّة الّا باللَّه العلىّ العظيم ما شاء اللَّه كان و ما لم يشأ لم يكن اعلم انّ اللَّه على كلّ شي‏ء قدير و انّ اللَّه قد احاط بكلّ شى‏ء علما اللّهم انّى أعوذ بك من شرّ نفسى و من شرّ كلّ دابّة انت آخذ بناصيتها انّ ربّى على صراط مستقيم».

ترجمه: خدايا تو پروردگار منى خدايى جز تو نيست بر تو توكل كردم و تو پروردگار عرش عظيم هستى و حول و قوه‏اى جز حول و قوه خداى بزرگ نيست آنچه خدا بخواهد مى‏شود و آنچه نخواهد نمى‏شود مى‏دانم كه خداى تعالى بر هر چيزى تواناست و بر همه اشيا احاطه دارد.

خدايا من از شر نفس خودم، و از شر هر جنبنده‏اى كه تو پيشانى وى را دارى به تو پناه مى‏برم خداى من بر راه راست است.

خاتمه در شفا گرفتن از دعا و رقعه بستن‏

. كه اقسامى دارد.

قسم اول: براى دفع بيماريهاست‏

و دعاهايى كه در اين زمينه موجود است به شرح زير است: ابو نجران و ابن فضّال از يكى از اصحاب از امام صادق عليه السلام نقل كردند كه آن حضرت به هنگام بيمارى مى‏فرمود:

«اللّهمّ عيّرت اقواما فقلت قل ادعوا الّذين زعمتم من دونه فلا يملكون كشف الضّر عنكم و لا تحويلا فيا من لا يملك كشف ضرّى و لا تحويله عنّى احد غيرك صلّ على محمّد و آله و اكشف ضرّى و حوله الى من يدعو معك الها آخر لا اله غيرك» خدايا! تو گروهايى را سرزنش كردى و فرمودى: بگو كسانى را كه غير خدا هستند (براى يارى) بخوانيد! ولى نمى‏توانند ضرر را از شما بردارند و آن را دگرگون كنند. پس اى كسى كه جز تو قادر به دفع ضرر و برگرداندن آن از من نيست، درود بر محمد و آلش فرست و ضرر و بدى را از

من بردار و آن را به طرف كسى ببر كه با تو خداى ديگرى را مى‏خواند و خدايى غير از تو نيست.

حديث دوم: يونس بن عبد الرحمن از داود بن زيد روايت كرد كه من در مدينه به بيمارى سخت دچار شدم حضرت ابا عبد الله، امام صادق- عليه السلام، متوجه بيمارى من شد براى من نامه نوشت و فرمود: خبر بيمارى تو به من رسيد يك صاع گندم بخر و به پشت بخواب و گندم را هر طور كه خواستى بر سينه‏ات بريز و بگو: «اللّهمّ انّى أسألك باسمك الّذى اذا سألك به المضطرّ كشفت ما به من ضرّ و مكّنت له في الارض و جعلته خليفتك على خلقك ان تصلّى على محمّد و على اهل بيته و ان تعافينى من علّتى» ترجمه: خدايا من تو را مى‏خوانم به حق آن اسمى كه وقتى مضطر تو را بخواند ضرر و بدى را از وى بردارى و او را در زمين مسلط كنى و وى را خليفه بر خلق خود قرار دهى اينكه بر محمد و اهل بيت وى درود بفرستى و مرا از بيماريم برهانى! سپس بنشين و گندم اطرافت را جمع كن دوباره همين را بگو! و به هر مسكينى مدى (ده سير) از آن گندم بده و دعا را بخوان. داود گفت: اين كار را كردم مثل اينكه از زنجير رهايى يافتم و ديگران نيز انجام دادند و نتيجه گرفتند.

روايت سوم: «بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم الحمد للَّه ربّ العالمين حسبنا اللَّه و نعم الوكيل تبارك اللَّه احسن الخالقين و لا حول و لا قوّة الّا باللَّه العظيم». بنام خداى بخشنده مهربان سپاس خداى عالميان را است. خدا ما را كافى است و وكيل خوبى است. مبارك است خدايى كه بهترين خلق‏كنندگان است و حول و قوه‏اى جز حول و قوه خداى بزرگ نيست.

كه چهل بار پشت سر نماز صبح خوانده شود و بر درد بمالند مخصوصا اگر بيمارى خنا زير باشد به اذن خدا معالجه خواهد شد اين كار را كردند و نتيجه گرفتند.

روايت چهارم: يونس بن عمار گفت: به ابا عبد الله (ع) عرض كردم: فدايت شوم اين بيمارى كه در صورتم پيدا شده مردم گمان مى‏كنند كه خداى تعالى بنده‏اى را مبتلا نمى‏كند كه حاجتى به او داشته باشد فرمود: مؤمن آل فرعون انگشتانش به كف دستش چسبيده بود و در حالى كه دست خود را به سوى ايشان دراز مى‏كرد چنين مى‏گفت: «يا قوم اتّبعوا المرسلين» اى قوم! از پيامبران پيروى كنيد. (72) سپس فرمود: در اوّل ثلث آخر شب وضو بگير! و در آخرين سجده دو ركعت اول در حال سجده بگو: «يا علىّ يا عظيم يا رحمان يا رحيم يا سامع الدّعوات يا معطى الخيرات صلّ على محمّد و آل محمّد و اعطنى من خير الدّنيا و الآخرة ما انت اهله و

اصرف عنّى من شرّ الدّنيا و الآخرة ما انت اهله و اذهب عنّى الوجع فانّه قد اغاظنى و احزننى». اى بلند مرتبه‏اى بزرگ! اى بخشنده! اى مهربان! اى شنواى دعاها! اى دهنده خوبيها! درود بر محمد و آل محمد بفرست! و خير دنيا و آخرت را همان طور كه اهليت و شايستگى دارى بده! و شر دنيا و آخرت را آن طور كه سزاوارى از من دور كن! و درد را از من دور كن زيرا مرا به خشم آورده و محزونم كرده است. و در دعا اصرار نما! گفت: من هنوز به كوفه نرسيده بودم كه خداى تعالى همه آن بيمارى را از صورتم بر طرف كرد.

روايت پنجم: و داود بن زربى از امام صادق عليه السلام روايت كرد كه فرمود: دست خود را بر جاى درد بگذار و سه بار بگو: «اللَّه اللَّه اللَّه ربّى حقّا لا اشرك به شيئا اللّهم انت لها و لكلّ عظيمة ففرّقها عنّى» خدا! خدا! خدا! به حق پروردگار من است و من شريكى براى او قرار نمى‏دهم. خدايا تو حلّال مشكلى و هر مشكل بزرگ را تو بر مى‏دارى پس اين درد را از من دور كن.

روايت ششم: مفضّل از امام صادق عليه السلام روايت كرد فرمود: براى خوب شدن دردها بگو:

«بسم اللَّه و باللَّه كم من نعمة للَّه في عرق ساكن و غير ساكن على عبد شاكر و غير شاكر» بنام خدا و به كمك خدا. چه بسا نعمت‏هايى كه در رگهاى ساكن و غير ساكن بر بنده شاكر و غير شاكر موجود است. و بعد از نماز واجب با دست راست لحيه خود را بگير و سه بار بگو: «اللّهمّ فرج عنّى كربتى و عجّل عافيتى و اكشف ضرّى» خدايا سختى را از من بردار و در عافيت من تعجيل كن و بدى را از من بردار و سعى كن كه با گريه و ريزش اشك توأم باشد.

روايت هفتم: ابو حمزه گفت: دردى در زانويم پيدا شد من به امام باقر عليه السلام شكايت كردم حضرت فرمود: وقتى نماز گزاردى بگو:

«يا اجود من اعطى و يا خير من سئل و يا ارحم من استرحم! ارحم ضعفى و قلّة حيلتى و اعفنى من وجعى» اى بهترين كسانى كه مى‏بخشند و اى بهترين مسئول و اى مهربانترين كسى كه از وى درخواست رحمت شده به ضعف و بيچارگى من رحمت آور و از درد مرا معاف دار! ابو حمزه گفت: آن را گفتم و از آن شفا يافتم.

روايت هشتم: ابو جعفر عليه السلام فرمود: على (ع) مريض شد رسول خدا (ص) آمد به حضرت على فرمود:

«اللّهم انّى أسألك تعجيل عافيتك او صبرا على بليّتك او خروجا الى رحمتك» خدايا! من تعجيل در سلامت تو را مى‏خواهم يا صبر و بلاى تو يا رفتن به سوى رحمت تو را خواهانم.

روايت نهم: ابراهيم بن عبد الحميد از مردى روايت كرد كه گفت: من بر حضرت امام صادق عليه السلام وارد شدم از دردى كه در من بود به آن حضرت شكايت بردم فرمود: بگو: «بسم الله» سپس دست خود را بر درد بكش سپس بگو:

«و اعوذ بعزّة اللَّه و اعوذ بقدرة اللَّه و اعوذ بجلال اللَّه و اعوذ بعظمة اللَّه» پناه مى‏برم به عزت خدا و پناه مى‏برم به قدرت خدا و پناه مى‏برم به جلال خدا و پناه مى‏برم به بزرگى خدا «و اعوذ بجمع اللَّه و اعوذ برسول اللَّه من شرّ ما احذر و من شرّ ما اخاف على نفسى» و پناه مى‏برم به اراده خدا! و پناه مى‏برم به رسول خدا و پناه به اسماى خدا مى‏برم از شر آنچه مى‏ترسم و از شر آنچه كه بر نفس خود مى‏ترسم. اين كلمات را هفت بار مى‏گويى. آن مرد گفت:

من اين كار را كردم درد از من رخت بر بست.

روايت دهم: ابراهيم بن اسرائيل از امام رضا (ع) نقل كرد كه فرمود: در گردن كنيزى از ما خنازير[[29]](#footnote-30) بيرون آمد هاتفى مرا ندا داد به من گفت: اى على به آن كنيز بگو كه بخواند: «يا رئوف يا رحيم يا ربّ يا سيّدى» فرمود: آن كنيز خواند خداى تعالى آن را بر طرف فرمود: اين دعايى است كه جعفر بن سليمان آن را خوانده است.

قسم دوم دعاهايى كه براى دفع بديها خوانده مى‏شود.

روايت اوّل: ابن مسكان از ابى حمزه روايت كرد وى گفت: محمد بن على (ع) فرمود: اى ابا حمزه! چرا وقتى از مشكلى مى‏هراسى به گوشه منزلت پناه نمى‏برى و به طرف قبله روى نمى‏آورى و دو ركعت نماز نمى‏خوانى؟ هر گاه چنين شد پس از نماز هفتاد بار بگو:

«يا ابصر النّاظرين و يا اسمع السّامعين و يا اسرع الحاسبين و يا ارحم الرّاحمين».

اى ديده‏ورترين بينندگان و اى شنواترين شنوندگان و اى سريعترين حسابگران و اى مهربانترين مهربانان.

هر بار كه اين كلمات را مى‏خوانى حاجت خود را ذكر كن! روايت دوم: از امام باقر عليه السلام روايت شده كه فرمود: مردى بنام شيبة الهذلى خدمت پيامبر (ص) آمد، عرض كرد: اى رسول خدا (ص)! من مرد پيرى هستم كه سن من بالا آمده و نيروى من از نماز و روزه و حج و جهادى كه به خود عادت داده بودم كم گرديده است اى رسول خدا! مرا كلامى سبك ياد ده كه به من منفعت دهد. آن حضرت فرمود: دوباره بگو: آن مرد همين سخن را تا سه بار تكرار كرد. رسول خدا (ص) فرمود: هيچ درخت و سنگريزه‏اى در اطراف تو نيست كه به رحمت بر تو گريست وقتى نماز صبح را خواندى بگو: «سبحان اللَّه العظيم و بحمده و لا حول و لا قوّة الّا باللَّه العلى العظيم» خداى تعالى به اين كلمه از كورى و جنون و جذام و فقر و پيرى تو را نجات مى‏دهد پيرمرد گفت: اين براى دنياى من براى آخرت من چه؟

حضرت فرمود: بعد از هر نماز بگو: «اللهمّ اهدنى من عندك و افض علىّ من فضلك و انشر علىّ من رحمتك و انزل علىّ من بركاتك». (73) خدايا خودت مرا هدايت كن و از فضل خويش بر من ببخش و رحمت خودت را بر من بريز و بركات خودت را بر من فرود آور.

اين كلمات را آن پيرمرد بخوبى مراقبت مى‏كرد. مردى به ابن عباس گفت: دايى تو خوب به آن كلمات چسبيده است. پيامبر (ص) فرمود: اگر اين مرد در روز قيامت به آن برسد و عمدا آن كلمات را ترك نكرده باشد هشت در بهشت براى او باز مى‏شود و از هر كدام كه خواهد داخل شود.

روايت سوم: محمد بن يعقوب بدون واسطه از امام صادق عليه السلام روايت كرد كه دعاى امام صادق عليه السلام در حوادث ناگوار اين بود: «اللّهم صلّ على محمّد و آل محمّد و اغفر لي و ارحمنى و زكّ عملى و يسّر» خدايا درود بر محمد و آل محمد بفرست و مرا بيامرز و رحم نما و عمل مرا پاك نما و عاقبت مرا آسان نما «منقلبى و اهد قلبى و آمن خوفى و عافنى في عمرى كلّه و ثبّت حجّتى و اغسل خطايايى و بيّض» و قلبم را هدايت كن و ترس مرا به امنيت بدل كن و مرا در همه عمر سلامت بدار حجت مرا محكم نما و گناهان مرا بشوى «وجهى و اعصمنى في دينى و سهّل مطلبى و وسّع علىّ في رزقى فانّى ضعيف و تجاوز عن» روى مرا سپيد نما عصمت دينى به من عنايت فرما و خواسته مرا آسان كن روزى‏ام را توسعه ده، زيرا من ناتوانم و از بديهايى كه در نزد من است بگذر! «سي‏ء ما عندى بحسن ما عندك و لا تفجعنى بنفسى و لا تفجع بى‏حميمى و هب لى الهى» در قبال خوبيهاى خودت، و مرا بواسطه خودم دردمند مساز و مرا باعث دردمندى دوستم قرار مده! خدايا لحظه‏اى از «لحظة من لحظاتك تكفّ بها ما به ابتليتنى و تردّني بها الى (على) احسن عادتك عندى فقد» لحظه‏هاى خويش را به من بده تا جلوى ابتلايى را بگيرد كه مرا مبتلا كردى و به واسطه آن لحظه بهترين عادت‏هاى تو نسبت به من بازگشت كند، زيرا نيروى من.

«ضعفت قوّتى و قلّت حيلتى و انقطع عن خلقك رجائى و لم يبق لى الّا رجاك» ضعيف شده و چاره من كم شده و اميد من از خلق تو منقطع شده و جز اميد به تو چيزى براى من نمانده است.

و توكّلى عليك و قدرتك يا ربّ على ان ترحمنى و تعافينى لقدرتك على ان تعذّبنى و و تنها توكل بر تو و قدرت تو دارم اى پروردگارم! به من رحم كن و مرا عافيت (ده)، زيرا تو توان عذاب كردن من و ابتلايم را تبتلينى الهى ذكر عوائدك يؤنسني و الرّجاء لانعامك يقوّينى و لم اخل من نعمك دارى خداى من: ياد نعمت‏هاى تو مرا مأنوس تو مى‏كند و اميد به بخشش تو مرا دلگرم مى‏كند و از زمانى كه مرا خلق كردى منذ خلقتنى فانت ربّى و سيّدى و مفزعى و ملجئي و الحافظ لى و الذّابّ عنّى و الرحيم لى از نعمت‏هاى تو بيرون نبودم پس تو پروردگار و آقايم و پناهگاه و ملجأ امن هستى و مرا نگهدارى مى‏كنى و از من دفاع مى‏نمايى و به من محبت دارى و المتكفّل برزقى و عن قضائك و قدرك كلّما أنا فيه فليكن يا سيّدى و مولاى فيما قضيت و متكفل روزى من هستى و در قضا و قدرت در هر چه كه در آنم پس چنين باشد كه اى آقاى من! و مولاى من در قضا و قدر حتمى خودت «و قدرت و حتمت تعجيل خلاصى ممّا انا فيه جميعه و العافية لى فانّه لا اجد لدفع ذلك احدا» رهايى مرا تسريع نمايى در همه آن رنجهايى كه در آن هستم و سلامتى مرا مقدر نمايى! زيرا من كسى را جز تو براى دفع حوادث ناگوار

غيرك و لا اعتمد. فيه الّا عليك فكن يا ذا الجلال و الاكرام عند حسن ظنّى بك و رجائى ندارم و جز بر تو اعتماد ندارم پس اى جلالت مآب و داراى كرامت، گمان نيكوى مرا به خودت تحقق بخش و لك و ارحم تضرّعى و استكانتى و ضعفه و امنن بذلك علىّ و على كلّ داع دعاك اميدم را به خودت محقق كن و به زارى و خوارى من ترحم نما و به اين وسيله بر من و همه نيايشگران منت‏گذار «يا ارحم الرّاحمين و صلّ على محمّد و آله» اى مهربانترين و درود بر محمد و آلش فرست.

روايت چهارم: عاصم بن حميد از اسماء روايت كرد كه گفت: رسول خدا (ص) فرمود: هر كس را هم و غمى يا سختى و بلايى و رنجى به او برسد بگويد: «اللَّه ربّى لا اشرك به شيئا توكّلت على الحىّ الّذي لا يموت».

خداى پروردگار من است بدو شرك نمى‏ورزم و بر حىّ كه نمى‏ميرد توكل مى‏كنم.

روايت پنجم: هشام بن سالم از امام صادق عليه السلام روايت كرد فرمود: وقتى بلايى يا سختى يا رنج كارى بر كسى برسد زانوان و بازوان را برهنه كند و آنها را به زمين بچسباند و سينه را نيز به زمين بچسباند سپس حاجت خود را در حال سجده بيان كند.

روايت ششم: براى طلب روزى از خدا امام صادق عليه السلام فرمود كه بگويد: «يا اللَّه يا اللَّه يا اللَّه أسألك بحقّ من حقّه عليك عظيم ان تصلّى على محمّد و آل محمّد و ان ترزقنى العمل بما علّمتى من معرفة حقّك و ان تبسط علىّ ما خطرت من رزقك».

از تو مى‏خواهم به حق كسى كه حق تو بر وى بزرگ است اينكه بر محمد و آلش درود فرستى و عمل به آنچه از معرفت حق خودت كه مرا آموختى روزى كنى و روزيت را بر من توسعه دهى روايت هفتم: سعيد بن زيد گفت: ابو الحسن فرمود: وقتى نماز مغرب را خواندى، پايت را

باز نكن! و با كسى سخن مگو! تا آنكه صد بار بگويى «بسم الله الرحمن الرحيم لا حول و لا قوه الا بالله العلى العظيم» و [صد مرتبه در عشا] و صد مرتبه در صبح بگو هر كس اين كلمات را بگويد صد نوع از انواع بلاها كه كمترين آن برص و جذام و شيطان و سلطان است از او برداشته مى‏شود.

روايت هشتم: براى دفع عاقبت رؤيا، بعد از بيدارى از آن خواب بلافاصله سجده كن و بر خداى تعالى آنچه مى‏توانى ثنا بگو سپس بر محمد و آل محمد درود بفرست و به خدا زارى نما و از خدا بخواه كه شر آن خواب را از تو بر طرف كند و عاقبت آن را ختم به خير كند و به فضل و رحمت الهى از آن خواب شرى متوجه تو نخواهد شد.

روايت نهم: ابو قتاده حرث بن ربعى روايت كرد كه از رسول خدا شنيدم مى‏فرمود (74) رؤياى صالحه از خداست اگر شما خواب دلخواه ديديد از آن سخن نگوييد مگر آنكه به دوست خود بگوييد. و اگر خواب بدى ديديد سه بار به طرف چپ آب دهان بياندازيد و از شرّ شيطان و شر آن رؤيا به خدا پناه ببريد و از آن با كسى سخن نگوييد. و از آن حضرت روايت شده كه فرمود:

رؤياى صالح از خداست و خوابهاى پريشان از شيطان است.

و از آن حضرت (ع) وارد شده كه فرمود: خواب خوب از مرد صالح يك چهل و ششم پيامبرى است.

روايت دهم: از اهل بيت عليهم السلام وارد شده كه فرمود: اگر كسى از شما خواب بدى ديد از آن طرف كه خواب ديد به طرف ديگر برگردد و بگويد: «انّما النّجوى من الشّيطان ليحزن الّذين آمنوا» نجوى از شيطان است تا آنكه مؤمنين محزون شوند ولى «و ليس بضارّهم شيئا الّا باذن اللَّه و اعوذ باللَّه بما عاذت (75) به الملائكة المقرّبون و انبيائه».

جز به اذن خدا به ايشان ضررى نمى‏زند و پناه مى‏برم به خدا به آنچه كه ملائكه مقرب و انبياء مرسل و

المرسلون و الائمة الرّاشدون المهديّون و عباده الصّالحون من شرّ ما رأيت و من شرّ رؤياى امامان راه يافته و هدايت‏كننده و بندگان شايسته از آن به وى پناه مى‏برند از شر آنچه در خواب ديدم و از شر رؤياى خودم «ان تضرّنى في دينى او دنياى و من الشيطان الرّجيم» اينكه به من ضررى در دين يا دنياى من زند و از شر شيطان رجيم.

روايت يازدهم: على بن مهزيار گفت: محمد بن حمزه علوى به من نوشت و از من درخواست كرد كه به ابى جعفر (ع) بنويسم و از او درخواست كنم كه دعايى براى گشايش امور به من تعليم دهد و آن حضرت در پاسخ من نوشت: امّا درخواستى كه محمد بن حمزه علوى كرد كه اميد گشايش او را در آن دارم به او بگو كه پيوسته بگويد:

«يا من يكفى من كلّ شي‏ء و لا يكفى منه شي‏ء اكفنى ما اهمّنى» اى كسى كه همه اشياى را كفايت مى‏كند و هيچ چيز وى را كفايت نمى‏كند از آنچه كه مرا مغموم كرده است كفايت كن! من اميدوارم كه خداى تعالى از غم او كفايت كند ان شاء الله تعالى روايت دوازدهم: صدوق گفت پدرم از پدرش از امير المؤمنين (ع) حديث كرد كه فرمود شبى قبل از جنگ بدر، خضر را در خواب ديدم به او گفتم چيزى به من بياموز كه بر دشمنان پيروز شوم خضر گفت بگو: «يا هو يا من لا هو الّا هو» به هنگام صبح قصه را به عرض رسول خدا (ص) رساندم حضرت فرمود: اى على (ع) اسم اعظم به تو ياد داده شد و آن كلمات در زبانم در روز جنگ بدر بود و اينكه امير المؤمنين قل هو الله را خواند وقتى تمام شد فرمود: «يا هو يا من لا هو الّا هو اغفر لي و انصرنى على القوم الكافرين» اى هواى كسى كه خدايى نيست جز وى مرا بيامرز و بر گروه ستمكار پيروزى بخش. و همان را در جنگ صفين مى‏خواند و دشمنان را دفع مى‏كرد.

قسم سوم دعاهاى تعويذ و آن چند دعاست.

روايت اول: عبد الله بن يحيى كاهلى گفت ابو عبد الله (ع) فرمود: وقتى با درنده بر خورد كردى در صورتش آية الكرسى بخوان و بگو: «عزمت عليكم بعزيمة اللَّه و عزيمة محمّد (ص)- و عزيمة سليمان بن داود و عزيمة امير المؤمنين عليه السّلام و الائمة من بعده».

شما را به سوگند خدا، سوگند مى‏دهم و به سوگندهاى محمد (ص)- و سوگندهاى سليمان بن داود و سوگندهاى امير المؤمنين و ائمه بعد از وى سوگند مى‏دهم.

ان شاء اللَّه درنده باز مى‏گردد راوى گفت: بيرون آمدم ناگاه به درنده‏اى برخورد كردم دعا را خواندم و او را سوگند دادم كه از سر راه ما دور شود و به ما اذيت نرساند راوى گفت: وقتى به او نگاه كردم سرش را پايين كرد و زير انداخت و از راه بازگشت. عبد الله بن سنان از امام صادق عليه السلام روايت كرد گفت: وقتى با حيوان درنده برخورد كردى بگو: «اعوذ بربّ دانيال و الجبّ من كلّ اسد مستأسد» پناه مى‏برم بر پروردگار دانيال و چاه از شر هر شير دلير.

روايت دوم: امام صادق فرمود: آيا تو را كلماتى ياد ندهم كه در گرفتارى بگويى: بگو «بسم الله الرّحمن لا حول و لا قوّة الّا بالله» خداى تعالى بوسيله اين دعا بلاها را از تو دور مى‏كند.

روايت سوم: محمد بن يعقوب در حديث مرفوعى روايت كرد كه محمد بن هارون به ابى جعفر (ع) نوشت و از او درخواست تعويذ براى بادهايى كه بر كودكان عارض مى‏شود نمود (76) حضرت به خط خود نوشت: «اللَّه اكبر اشهد انّ محمّدا رسول اللَّه اللَّه اكبر لا اله الّا اللَّه و لا ربّ لى الّا اللَّه له الملك و له» خداى بزرگ است شهادت مى‏دهم كه محمد رسول خدا است خداى بزرگ است خدايى جز الله نيست و پروردگارى جز الله نيست سلطنت از آن او است.

«الحمد لا شريك له سبحان اللَّه، ما شاء اللَّه كان و ما لم يشاء لم يكن اللّهمّ ذو الجلال و الاكرام ربّ موسى» و حمد از آن وى مى‏باشد شريكى ندارد و منزه است. آنچه خدا بخواهد مى‏شود و آنچه نخواست نشد و اى خداى ذو الجلال و الاكرام خداى موسى‏

«و عيسى و ابراهيم الّذى وفّى اله ابراهيم و اسماعيل و اسحق و يعقوب و الاسباط لا اله الّا انت».

و عيسى و ابراهيم كه وفاى به عهد نمود خداى ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب و اسباط خدايى جز تو نيست.

«سبحانك مع ما عددت من آياتك و بعظمتك و بما سألك به النبيّون و بأنّك ربّ النّاس» خدايا منزّهى با نشانه‏هايى كه شمردى و به عظمت تو و به آنچه انبياء از تو خواستند و اينكه تو پروردگار عالميانى.

«كنت قبل كلّ شى‏ء و انت بعد كلّ شي‏ء أسألك بكلماتك الّتى تمسك السّماء ان تقع على الارض» قبل از همه اشيا بودى و بعد از همه اشيا هستى خدايا تو را به حق كلماتى كه آسمانها را نگه مى‏دارد و نمى‏گذارد كه بر زمين فرود آيد الّا باذنك و بكلماتك الّتى تحيى بها الموتى ان تجير عبدك فلانا من شرّ ما ينزل من السّماء جز به اذن تو و به اسمايى كه اموات را با آن زنده مى‏كنى اينكه بنده‏ات فلانى را از شر آنچه را از آسمان فرود مى‏آيد و آنچه به سوى آن «و ما يعرج فيها و ما يخرج من الارض و ما يلج فيها و السّلام على المرسلين و الحمد للَّه ربّ العالمين» بالا مى‏رود و آنچه از زمين بيرون مى‏آيد و در وى داخل مى‏شود پناه دهى و درود بر پيامبران و حمد براى پروردگار عالميان باد! روايت چهارم: محمد بن يعقوب به حديثى مرفوع حديث كرد. رسول خدا (ص) در بعضى از غزوه‏هايش كه وقتى از اذيت كك به او شكايت بردند فرمود: وقتى خواستيد به بستر خواب‏

برويد بگوييد: «ايّها الاسد الوثّاب الّذي لا يبالى غلقا و لا بابا عزمت عليكم بامّ الكتاب ان لا تؤذونى و اصحابى الى ان يذهب اللّيل و يجي‏ء الصّبح بما جأ و الّذى نعرفه الى ان يؤب الصّبح بما آب».

اى شير جهنده كه اعتنايى به قفل و در ندارى تو را به ام الكتاب قسم مى‏دهم كه مرا و ياران مرا آزار نرسانى تا آنكه شب برود و صبحگاه بيايد و قسم به آنكه او را مى‏شناسيم تا صبحگاه به آنچه ارمغان آورد برسد.

روايت پنجم: از آن حضرت نقل شده كه به خط خود نوشت: «بسم اللَّه و باللَّه و الى اللَّه و كما شاء اللَّه» به نام خدا و با يارى و به سوى خدا و چنان كه خدا خواست.

«و بعزّة اللَّه و جبروت اللَّه و قدرة اللَّه و ملكوت اللَّه هذا الكتاب اجعله يا اللَّه شفاء لفلان بن فلان ابن عبدك و ابن امتك صلّى اللَّه على رسول اللَّه».

و به عزت خدا و جبروت خدا و قدرت خدا و ملكوت خدا اين نامه را شفا براى فلان، پسر فلان، فرزند بنده تو و پسر كنيز تو قرار ده! درود خدا بر رسول خدا (ص) باد.

روايت ششم: امير المؤمنين عليه السلام فرمود: پيامبر (ص) امام حسن و امام حسين عليهما السلام را به اين كلمات تعويذ كرد.

«اعيذ بكلمات اللَّه التّامة و اسمائه الحسنى كلّها عامة من شرّ السّامة و من شرّ عين لامّة شما را به كلمات تامه پناه مى‏دهم و به همه اسماى حسناى خداى پناه مى‏دهم از شر حيوانات سمى و خزنده و از شر چشم بد و من حاسد اذا حسد» و از شر حسدكننده وقتى حسد نمايد.

سپس به ما روى كرد و گفت: حضرت ابراهيم اسحاق و اسماعيل را اين گونه تعويذ مى‏كرد.

روايت هفتم: از ابى جعفر عليه السلام روايت شده كه فرمود: هر كس «لا حول و لا قوّة الّا باللَّه العلىّ العظيم» بگويد خداى تعالى هفتاد نوع بلا را از او دور مى‏كند كه كمترين آن جنون است و هر كس از خانه‏اش خارج شود و بگويد: «بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم» دو فرشته گويند هدايت شدى و وقتى بگويد «لا حول و لا قوّة الّا باللَّه العلىّ العظيم» به او گويند محفوظ شدى وقتى بگويد: «توكلت على الله» به او گويند: كفايت شدى و شيطان مى‏گويد: چه كنم با كسى كه هدايت شد و محفوظ ماند و كفايت شد.

روايت هشتم: ابو حمزه گفت: از ابى جعفر باقر (ع) اذن دخول خواستم آن حضرت خارج شد در حالى كه لبانش حركت مى‏كرد: سؤال كردم چه مى‏فرموديد؟ پاسخ داد: اى ثمالى آيا فهميدى؟

گفتم: فدايت شوم، بله! فرمود: من كلمه‏اى را گفتم كه هيچ كس نگفت جز آنكه خدا امر دنيا و آخرت او را كفايت مى‏كند، گفت: پرسيدم آيا مرا از آن مطلع نمى‏كنى؟ پاسخ داد: بله، سپس فرمود: هر كس به هنگام خروج از منزلش بگويد: «بسم اللَّه حسبى اللَّه توكّلت على اللَّه اللّهم انّى اسألك خير امورى كلّها و اعوذ بك من خزى الدّنيا و عذاب الآخرة» بنام خدا، خدا مرا كافى است. بر خداى توكل كردم خدايا! من بهترين امور را از تو مى‏خواهم و از دشمنى دنيا و عذاب آخرت پناه به تو مى‏برم خداى تعالى امر دنيا و آخرتش را كفايت مى‏كند.

روايت نهم: امير المؤمنين فرمود: وقتى خواستيد بخوابيد پهلو بر زمين نگذاريد تا آنكه بگوييد:

«اعيذ نفسى» خودم و دينم و اهل و فرزندام و دينى و اهلى و ولدى و خواتيم عملى و ما رزقنى ربّى و ما خوّلنى بعزّة اللَّه و عظمة اللَّه و جبروت اللَّه و پايان كارم و آنچه خداى به من روزى داد و آنچه را كه مملوك من كرد پناه مى‏دهم به عزت خدا و عظمت خدا و جبروت خدا و سلطان اللَّه و رحمة اللَّه و رأفة اللَّه و غفران اللَّه قوّة اللَّه و قدرة اللَّه و جلال اللَّه و بصنع‏

اللَّه و اركان و سلطان خدا و رحمت خدا و مهربانى خدا و بخشش خدا و قوت خدا و قدرت خدا و جلالت خدا و به صنع خدا و به اركان خدا اللَّه و بجمع اللَّه و برسول اللَّه و قدرة اللَّه على ما يشأ من شرّ السّامّه و الهامّة و من شرّ الجنّ و به اراده خدا و به رسول خدا و قدرت خدا بر آنچه خداى خواهد از شر حيوانات سمى و خزنده و از شر جن و الانس و من شرّ كل ما دبّ على الارض و ما يخرج منها و من شرّ ما ينزل من السّماء و ما يعرج فيها و انس و از شر هر موجودى كه بر روى زمين راه مى‏رود و از آن خارج مى‏شود. و از شر آنچه كه از آسمان فرود مى‏آيد و آنچه به سوى وى بالا مى‏رود و من شرّ كلّ دابّة انت ربّى آخذ بناصيتها انّ ربّى على صراط مستقيم و هو على كلّ شي‏ء قدير و لا حول و از شر هر جنبنده‏اى تو پروردگار منى پيشانى آن را در دست دارى پروردگار من بر راه راست قرار دارد و وى بر همه چيز تواناست و و لا قوّة الّا باللَّه العلىّ العظيم» حول و قوه‏اى جز براى خداى بلند مرتبه بزرگ نيست.

زيرا رسول خدا (ص) امام حسن و امام حسين عليهما السلام را با آن تعويذ مى‏كرد و به همين، امر مى‏كرد.

روايت دهم: از امير المؤمنين عليه السلام روايت شده است كه: وقتى خواستيد بخوابيد دست راست را در زير صورت راست گرفته و بگوييد: «بسم اللَّه وضعت جنبى لله على بنام خدا پهلوى خود را بر زمين مى‏گذارم و

ملّة ابراهيم و دين محمّد و ولاية من افترض اللَّه طاعته ما شاء اللَّه كان و ما لم يشأ لم يكن» بر ملت ابراهيم و دين محمد (ص) و ولايت كسانى كه طاعت آنها را خدا واجب كرده است آنچه خدا بخواهد مى‏شود و آنچه نخواهد نمى‏شود.

هر كس به هنگام خواب چنان كند از دزد غارتگر و آوار محفوظ ماند و ملايكه براى او استغفار كنند.

روايت يازدهم: ابو بصير از امام جعفر باقر (ع) روايت كرد فرمود: هر كس وقتى از خانه‏اش خارج مى‏شود بگويد:

«اعوذ بما عاذت ملائكة اللَّه من شرّ هذا اليوم الجديد الّذى اذا غابت شمسه لم يعد من شرّ نفسى پناه مى‏برم به آنچه ملايكه كه به آن پناه بردند از شر اين روز تازه كه وقتى خورشيدش غروب كرد باز نمى‏گردد و از شر نفس خودم و من شرّ غيرى و من شرّ الشّيطان و من شرّ من نصب لاولياء اللَّه و من شرّ الجنّ و الانس و از شر ديگران و از شرّ شيطان و از شر كسى كه با دوستان خدا دشمنى مى‏كند و از شر جن و انس و من شرّ السباع و الهوامّ و شرّ ركوب المحارم كلّها اجير نفسى باللَّه من كلّ سوء» و از شر حيوانات درنده و خزنده و از شر ارتكاب اعمال حرام خود را به خدا پناه مى‏دهم از همه بديها.

خداى تعالى او را بيامرزد و توبه‏اش را قبول كند و مقاصد مهم او را كفايت كند و بين او و بدى مانع شود و از شر آن حفظ نمايد.

باب ششم در تلاوت قرآن‏

تلاوت خود از اقسام ذكر و دعاست و جانشين ذكر مى‏شود و هر تشويق و ترغيب و جلب منفعت و دفع ضرر كه در ذكر و دعاست در تلاوت قرآن نيز موجود است در آنچه مى‏آيد مطلب فوق را خواهى يافت و مطالب زير فضايلى را بيشتر از آن دو به اثبات مى‏رساند.

اول: قرآن كلام خداست دوم: قطعا در قرآن اسم اعظم است سوم: سر چشمه علم و دانش است.

حفص بن غياث از زهرى نقل كرد گفت: از على بن الحسين (ع) شنيدم كه مى‏فرمود: آيات قرآن خزانه‏هاى علم هستند هر گاه خزانه‏اى گشوده شود شايسته است كه به آنچه در آن است نظر كنى چهارم: تلاوت و زياد خواندن قرآن باعث انتشار معجزه پيامبر (ص) است و آن را در تواترى كه دارد براى آيندگان حفظ مى‏كند پنجم: براى هر حرفى از قرآن پاداشى داده مى‏شود چنان كه بيايد و در غير آن نيامده است براى هر كدام تعدادى اندك از اخبار را بياوريم: روايت اول: از پيامبر روايت شده كه فرمود خداى تعالى مى‏فرمايد: هر كس قرائت قرآن او را از دعايم باز دارد من بهترين ثواب شاكرين را به او مى‏دهم.

روايت دوّم: محمد بن يعقوب در حديثى مرفوع از پيامبر (ص) نقل كرد كه فرمود: هر كس خداى تعالى به او قرآن را بدهد و فكر كند كه خداى تعالى به ديگران بهتر از آنچه كه به او داده عطا كرده است بزرگى را كوچك شمرده و كوچكى را بزرگ شمرده است.

روايت سوم: از آن حضرت روايت شده كه: وقتى فتنه‏ها همانند پاره‏هاى شب تار به شما روى آورند بر شما باد به قرآن زيرا قرآن شفيعى است كه از ديگران شفاعت مى‏كند و شاهدى است كه خداى تعالى او را تصديق مى‏كند و هر كس او را جلوى خود قرار دهد او را به بهشت مى‏برد و هر كس او را پشت سر خود قرار دهد او را به جهنم سوق مى‏دهد و او بهترين راهنما به بهترين راههاست و هر كس از قرآن گفت، راست گفت و مؤمن شد و هر كس به قرآن حكم كند عدالت كرده و هر كس به قرآن تمسك كند اجر برده است.

روايت چهارم: ليث بن سليم بدون واسطه از پيامبر روايت كرده است كه آن حضرت فرمود:

خانه‏هاى خويش را با تلاوت قرآن نورانى كنيد و خانه‏هاى خود را جايگاه مردگان نسازيد چنان كه يهود و نصارى چنان كردند كه در معابد و كنيسه‏هايشان نماز گزاردند و خانه‏هاى خود را خالى گذاشتند، زيرا خانه‏اى كه در آن زياد تلاوت قرآن شود خيرش زياد مى‏شود و اهل آن از تلاوت قرآن بهرمند مى‏شوند و آن خانه اهل آسمان را روشنى مى‏دهد چنان كه ستارگان آسمان به اهل دنيا نور مى‏دهند.

روايت پنجم: از امام صادق عليه السلام آمده كه فرمود: خانه‏اى كه در آن مسلمانى باشد كه قرآن مى‏خواند اهل آسمان آن خانه را مى‏بينند، چنان كه اهل زمين ستاره درخشان آسمان را مى‏بينند.

روايت ششم: امام رضا عليه السلام از پيامبر نقل مى‏فرمايد كه آن حضرت فرمود: براى خانه‏هايتان بهره‏اى از قرآن قرار دهيد، زيرا وقتى در خانه‏اى قرآن خوانده شود بر اهل آن خانه سبك گرفته مى‏شود و خيراتش زياد مى‏گردد و اهل آن در زياده هستند و اگر در آن خانه قرآن خوانده نشود خانه بر اهلش تنگ مى‏شود و خيراتش كم مى‏شود و ساكنين آن در نقصان خواهند بود.

روايت هفتم: امام صادق عليه السلام فرمود: شايسته است كه مؤمن نميرد تا آنكه قرآن بياموزد و يا آنكه در راه فراگيرى آن باشد.

روايت هشتم: حسن بن ابى الحسين ديلمى از كتابش نقل كرد كه آن حضرت فرمود: قرائت قرآن بهتر از ذكر است و ذكر بهتر از صدقه است و صدقه بهتر از روزه است و روزه سپر آتش است و فرمود: قارى قرآن به عوض هر حرفى در نمازش در صورتى كه در حال ايستاده بخواند صد حسنه دارد و در صورتى كه نشسته نماز گزارد و در آن قرآن بخواند پنجاه حسنه بابت هر حرفى مى‏برد و در غير نماز اگر با طهارت باشد بابت هر حرفى بيست و پنج حسنه مى‏برد و اگر بدون طهارت باشد ده حسنه مى‏برد منظور من از حرف اين نيست كه بگويم «الم» يك حرف است بلكه براى قارى قرآن براى هر حرف يعنى بابت «الف» ده حسنه و بابت حرف «لام» ده حسنه و

بابت حرف «ميم» ده حسنه و عوض حرف راء ده حسنه مى‏برد.

روايت نهم: بشر بن غالب اسدى از امام حسين بن على (ع) روايت كرد كه فرمود: هر كس آيه‏اى از كلام خدا را در نمازش به حالت ايستاده بخواند خداى تعالى در عوض هر حرفى صد حسنه برايش مى‏نويسد و اگر در غير نماز بخواند بابت هر حرفى ده حسنه (77) به او مى‏دهد و اگر قرآن را بشنود به عوض هر حرفى يك حسنه مى‏نويسند و اگر قرآن را در شب ختم كند فرشتگان آسمان بر او صلوات مى‏فرستند تا صبح كند و اگر در روز ختم قرآن كند ملايكه بر او درود فرستند تا شب كند و براى وى يك دعاى مستجاب هست و آن بهتر است از آنچه كه بين آسمان و زمين است، پرسيدم: اين پاداش كسى است كه قرآن خوانده است (ولى كسى كه قرآن نخوانده پاداشش چيست)؟ حضرت فرمود: اى برادر بنى اسد! خداى تعالى بخشنده و بزرگوار و كريم است وقتى آنچه كه شنيده (در حفظ دارد) بخواند خداى تعالى همان را به او مى‏دهد.

روايت دهم: عبد الله بن سليمان از ابى جعفر باقر عليه السلام نقل كرد كه آن حضرت فرمود:

هر كس در نماز در حال ايستاده قرآن بخواند خداى تعالى به هر حرفى صد حسنه به او مى‏دهد و هر كس در نمازش نشسته قرآن بخواند خداى تعالى براى هر حرفى پنجاه حسنه مى‏نويسد. و هر كس در غير نماز قرآن بخواند به عوض هر حرف ده حسنه برايش مى‏نويسند.

روايت يازدهم: از امام صادق عليه السلام آمده است كه فرمود: هر كس حرفى از قرآن را در حال نشسته در نماز بخواند خداى پنجاه حسنه در عوض آن حرف برايش مى‏نويسد و پنجاه گناه را از او محو مى‏كند و پنجاه درجه او را بالا مى‏برد و هر كس در حال ايستاده در نماز حرفى از قرآن بخواند خداى تعالى به عوض آن حرف صد حسنه برايش مى‏نويسد و صد گناه از او محو كند و صد درجه او را بلا برد و هر كس قرآن را ختم كند يك دعاى مستجاب دارد، خواه در آينده و يا در حال. راوى گفت: خداى مرا فدايت كند همه قرآن را بخواند، فرمود: همه قرآن را ختم كند. منصور از ابى عبد الله (ع) نقل كرد فرمود: از پدرم شنيدم كه مى‏فرمود: رسول خدا مى‏فرمود: قرآن را تا آنجا كه مى‏داند ختم كند.

روايت دوازدهم: از امام صادق عليه السلام وارد شده كه فرمود: هر كس حرفى از كتاب خدا را بدون قرائت بشنود خداى تعالى براى او حسنه‏اى بنويسد و گناهى را از وى محو كند و درجه‏اى‏

را به او دهد.

روايت سيزدهم: خالد بن مارد قلانسى از ابى حمزه از ابى جعفر باقر (ع) نقل كرده است كه آن حضرت فرمود: هر كس قرآن را در مكه از جمعه تا جمعه ديگر ختم كند يا كمتر از آن ختم نمايد و يا بيشتر از آن ختم كند خداى تعالى براى او اجر و حسناتى را كه از جمعه اول دنيا تا جمعه آخر دنيا بوده و يا خواهد بود براى او مى‏نويسد و اگر در ساير ايام هم ختم كند نيز چنين حسناتى دارد.

روايت چهاردهم: سعيد بن ظريف از امام باقر (ع) نقل كرد كه فرمود: رسول خدا فرمود: هر كس ده آيه از آيات قرآن را در يك شب بخواند از غافلين شمرده نمى‏شود و هر كس پنجاه آيه از قرآن را بخواند از ذاكرين نوشته مى‏شود و هر كس صد آيه بخواند از قانتين نوشته مى‏شود. و هر كس دويست آيه بخواند از خاشعين نوشته مى‏شود و هر كس سيصد آيه بخواند از فايزين نوشته مى‏شود و هر كس پانصد آيه بخواند از مجتهدين نوشته مى‏شود و هر كس هزار آيه بخواند قنطارى از نيكى براى او نوشته مى‏شود و مقدار قنطار پانزده هزار مثقال از طلاست و مثقال بيست و چهار قيراط مى‏باشد كه كمترين آن مثل كوه احد است و بزرگترين آن به بزرگى آنچه ميان آسمان و زمين است مى‏باشد.

فصل (1) «در فضيلت قرائت قرآن قبل از خواب»

و شايسته است كه انسان نخوابد جز آنكه مقدارى قرآن بخواند. فضيل بن يسار از امام صادق عليه السلام روايت كرد كه فرمود: چه چيز مانع تاجر در بازار است كه وقتى از بازار برگشت نخوابد تا آنكه سوره‏اى از قرآن بخواند و براى او در قبال هر آيه‏اى كه مى‏خواند ده حسنه مى‏باشد و ده سيئه از او محو مى‏شود.

فصل (2) «در فضيلت نگهدارى قرآن در منزل»

و مستحب است كه در خانه قرآن نگهدارند، چون امام صادق عليه السلام فرمود: خوشم مى‏آيد كه در خانه قرآنى باشد كه خداى تعالى شيطان را به آن طرد كند و شايسته است كه آن قرآن‏

را بخواند اگر چه از حفظ مى‏تواند قرآن بخواند و قرآن را رها نكند. و نيز به دليل سخن امام صادق عليه السلام كه فرمود: سه چيز به درگاه خداى عزيز جليل شكايت مى‏كند: مسجد خراب كه كسى در آن نماز نمى‏خواند و عالمى كه در ميان نادان‏هاست و قرآنى كه غبار بر او نشسته و از آن خوانده نمى‏شود. و از اسحاق بن عمار روايت شده كه فرمود: به امام صادق عليه السلام عرضه داشتم: فدايت شوم. من قرآن را حفظ هستم آيا از حفظ بخوانم بهتر است و يا از روى قرآن بخوانم؟ اسحاق بن عمار گفت: امام در پاسخ من فرمود: نه، بلكه قرآن را بخوان و در كتاب نگاه كن! و اين بهتر است آيا نمى‏دانى كه نگاه به قرآن عبادت است؟ و از آن حضرت نقل شده است كه هر كس در قرآن نگاه كند از چشمش بهره مى‏برد و از عذاب پدر و مادرش و لو كافر باشند كاسته مى‏گردد و از آن حضرت بدون واسطه از پيامبر نقل شده است كه فرمود: هيچ چيز بر شيطان از قرائت قرآن از روى مصحف سنگينتر نيست و قرآن در منزل شيطان را طرد مى‏كند.

فصل (3) و شايسته است هر كس قرآن را از حفظ دارد در تلاوت آن مداومت كند

تا آنكه از يادش نرود و در قيامت بر آن تأسف و حسرت بخورد. عبد الله مسكان از يعقوب بن احمد روايت كرد كه به امام صادق عليه السلام عرض كردم: فدايت شوم غمها و حوادثى بر من فرود آمد كه بخششى همه خيرات از من رخت بر بستند حتى بخششى از قرآنى كه از حفظ داشتم از خاطر رفت. وقتى ياد قرآن كردم آن حضرت غمگين شد سپس فرمود: مرد سوره‏اى از قرآن را از ياد مى‏برد، روز قيامت آن سوره در درجه‏اى از درجات بهشت بر او مشرف مى‏شود و مى‏گويد: «السلام عليك» آن شخص پاسخ مى‏دهد: «عليك السلام» از او مى‏پرسد. تو كى هستى؟ جواب مى‏دهد: من سوره فلان هستم كه مرا ضايع كردى و ترك نمودى (اگر مداومت مى‏كردى) و به من چنگ مى‏زدى تو را به اين درجه مى‏رساندم سپس حضرت با انگشت خويش اشاره كرد و فرمود: شما را به قرآن سفارش مى‏كنم. قرآن را بياموزيد، گروهى از مردم قرآن مى‏آموزند تا بگويند فلانى قارى قرآن است و عده‏اى قرآن مى‏آموزند و مقصود او صداست تا آنكه بگويند فلانى صداى خوشى دارد در اين گروهها خيرى نيست و عده‏اى قرآن مى‏آموزند تا در شب و روز با قرآن باشند و در اين انديشه نيستند كه كسى بداند و يا نداند. و از آن حضرت در اين زمينه آمده است كه فرمود: هر كس سوره‏اى از قرآن را از ياد ببرد آن سوره در صورتى زيبا و بر درجه بلند بهشتى براى او تمثّل پيدا مى‏كند وقتى آن را ببيند. مى‏پرسد: تو كيستى؟ چقدر زيبايى! اى كاش از آن من‏

بودى! آن صورت در جوابش مى‏گويد آيا مرا نمى‏شناسى من سوره فلان هستم اگر مرا فراموش نمى‏كردى تو را به آن درجه بالا مى‏بردم. و از امام صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود: قرآن عهد خداى با خلقش مى‏باشد شايسته است كه مسلمان در عهد خدا نگاه كند و هر روز پنجاه آيه بخواند. و هيثم بن عبيد گفت. از ابا عبد الله عليه السلام در مورد شخصى پرسيدم كه قرآن را حفظ نموده است سپس فراموشش كرد آنگاه ياد آورى نمايد تا سه بار آيا مشكلى متوجه او مى‏شود؟

فرمود: خير.

فصل (4) «در شفا به از قرآن و تعويذ با آن»

بدان كه نوشداروى اعظم و ياقوت سرخ قرآن است و خواص عجيب و معجزات غريب در قرآن موجود است عظمت آن را نمى‏توان با كوه عظيم مقايسه كرد بلكه قرآن گرانسنگ‏تر است و نمى‏توان آن را با درياى عميق مقايسه نمود بلكه قرآن عظيم‏تر است اگر به مواعظ و نواهى آن بنگرى سخنران ماهر و واعظ بليغ از آن اقتباس مى‏كند و اگر به احكام و معالم حلال و حرامش بنگرى از درياى آن فقيه ماهر و مفتى راستگو كفى بر مى‏دارد و اگر به بلاغت و فصاحت قرآن نگاه كنى اهل بلاغت و فصاحت از آن بهره مى‏جويند و از دريافت معانى و شناخت سبكها و مبانى قرآن اديب توانا و فرزانه دانا استفاده مى‏برد بعد از اين گفتار حق سبحان، مداحان و ثناگويان در مدح و ثناى قرآن چه مى‏توانند گفت كه فرمود: فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ\*[[30]](#footnote-31) بعد از قرآن به كدام گفتار ايمان مى‏آورند. فرمود: ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْ‏ءٍ[[31]](#footnote-32) ما در قرآن چيزى را فرو گذار نكرديم و اگر براى استشفا و تعويذ به قرآن نگاه كنى در قرآن شفا و دوا موجود است.

در اين زمينه نيز قرآن غنى و كافى است و خود راهى براى اجابت دعاهاست اكنون در مورد استشفاء و تعويذ سخن مى‏گوييم. و آن سه قسم است:

قسم اول: شفا از بيماريها.

مقدارى اندك از آن را در اينجا مى‏آوريم تا شاهد ادعاى ما باشد گر چه بسيارى از كلمات استشفا قرآن را جز پيامبر و اوصيا كه مبيّن وحى الهى هستند نمى‏دانند و ديگران از پيدا كردن آن كلمات عاجزند:

روايت اول: امام صادق (ع) از پدرانش بلا واسطه از پيامبر نقل مى‏فرمايد كه: مردى به خدمت پيامبر اكرم (ص) آمد و از درد سينه شكايت كرد حضرت فرمود از قرآن شفا بگير! زيرا، خداى تعالى مى‏فرمايد: وَ شِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ[[32]](#footnote-33) قرآن شفاى دردهايى است كه در سينه مى‏باشد.

روايت دوم: صدوق بدون واسطه از پيامبر (ص) نقل مى‏كند: شفاى امت من در يك سوم آيه‏اى از قرآن يا شربتى از عسل يا نيشتر حجّام مى‏باشد.

روايت سوم: از امام باقر عليه السلام نقل شده است كه: هر كس سوره حمد او را معالجه نكند چيزى او را درمان نمى‏كند.

روايت چهارم: از امام ابى الحسن عليه السلام آمده است كه فرمود: هر كس آية الكرسى را به هنگام خواب بخواند از بيمارى فالج نمى‏ترسد و هر كس بعد از هر نمازى بخواند جانور سمى او را آزار نمى‏رساند.

روايت پنجم: اصبغ بن نباته در حديث طولانى نقل كرد: مردى در پيشگاه امير المؤمنين بلند شد عرضه داشت در شكم من آبى زرد است آيا دوايى دارد؟ فرمود: بله: بدون خرج كردن درهم و دينارى براى شفاى آن. آية الكرسى را بر شكمت بنويس و نيز آن را مى‏نويسى و مى‏خورى و ذخيره در شكم قرار مى‏دهى به اذن خدا تندرست مى‏شوى. مرد دستور حضرت را انجام داد به اذن حق تعالى شفا يافت.

قسم دوم: در كافى دانستن قرآن‏

در اين مورد روايات زيادى موجود است. به مقدارى اندك اكتفا مى‏كنيم: روايت اول: حسين بن احمد منقرى نقل كرد گفت: از ابا ابراهيم عليه السلام شنيدم مى‏فرمود: هر

كس قرآن را براى خود كافى بداند وقتى يقين داشته باشد از مشرق و مغرب بى‏نياز مى‏شود.

روايت دوم: مفضّل بن عمر از آن حضرت نقل كرد كه فرمود: اى مفضل از همه مردم به «بسم الله الرحمن الرحيم» (78) و به «قل هو الله احد» در پرده شو كه از راست و چپ و جلو و پشت سر و پايين و بالايت بخوانى و نيز از پادشاه ستمگر، وقتى به او بنگرى سه بار آن را بخوان و دست چپ را گره كن و از هم مگشا! تا از نزد او بيرون آيى.

روايت سوم: براى محافظت از دزدان وقتى به بسترت پناه بردى بگو: قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَيًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‏ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً[[33]](#footnote-34) از على (ع) روايت شده و نيز از ائمه اطهار عليه السلام نقل شده است كه هر كس اين دو آيه را بخواند به هنگامى كه در بسترش قرار مى‏گيرد پيوسته از همه شياطين و از ستمگران عنود تا به هنگام صبح در حفظ خداست.

روايت چهارم: قرائت سوره «انا انزلناه في ليلة القدر» براى چيزهايى كه ذخيره مى‏شود و ميوه‏هايى كه چيده مى‏شود حرز است، و روايت از ائمه عليهم السلام بر آن وارد شده است.

روايت پنجم: براى حفاظت از شياطين وقتى در بسترش آرام گرفت آيه سخره را بخواند «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوى‏ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثاً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِهِ أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ‏[[34]](#footnote-35) مردى از امير المؤمنين اين را آموخت و رفت سپس به دهى خراب رسيد شب را در آن خوابيد و اين آيه را نخواند شياطين او را آموخت و رفت سپس به دهى خراب رسيد شب را در آن خوابيد و اين آيه را نخواند شياطين او را فرا گرفتند ناگاه يكى از آنها لحيه او را گرفت شيطان ديگر به رفيقش گفت او را مهلت بده، مرد بيدار شد و اين آيه را خواند آن شيطان به رفيقش گفت خدا بينى‏ات را به خاك ماليد الان تا صبح او را نگهبانى كن. وقتى صبح شد به نزد امير المؤمنين بازگشت و قصه را به عرض آن حضرت رساند. و گفت: در كلام تو شفا و درستى‏

يافتم. سپس آن مرد بعد از طلوع آفتاب به آن ده خراب بازگشت ناگاه آثار كشيده شدن موهاى شيطان را در آنجا ديد.

روايت ششم: از پيامبر (ص) روايت شده كه: هر كس چهار آيه از اول بقره و آية الكرسى و دو آيه بعدش و سه آيه آخر بقره را بخواند در مورد خود و اموالش بدى نمى‏بيند و شيطان به او نزديك نمى‏شود و قرآن از يادش نمى‏رود.

روايت هفتم: از امام صادق عليه السلام وارد شده كه فرمود: هر كس بر سلطانى وارد شود كه از او مى‏ترسد به هنگام ورود و مواجهه با او آيه: كهيعص‏[[35]](#footnote-36) را بخواند و انگشتان دست راست را ببندد به اينكه هر گاه حرفى را مى‏خواند انگشتى را ببندد سپس «حمعسق را بخواند و انگشتان دست چپ را ببندد سپس‏ وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَ قَدْ خابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً[[36]](#footnote-37) را بخواند و در صورت او دو دست را باز كند خداى تعالى شر سلطان را از او بر مى‏گرداند.

روايت هشتم: از امام ابو الحسن (ع) آمده كه فرمود: وقتى از امرى، هراسناكى صد آيه از هر كجاى قرآن كه خواستى بخوان سپس سه بار بگو: «اللّهمّ ادفع عنّى البلا»: خدايا بلا را از من دفع كن.

[قرآن مؤمن را از ديد كفار پنهان مى‏كند]

روايت نهم: ابو عمران موسى بن عمران كسروى حديث كرد گفت: عبد الله بن كلب ما را حديث كرد او گفت: مرا منصور بن عباس از سعد بن جناح از سليمان بن جعفر جعفرى از امام رضا عليه السلام از پدرش حديث فرمود كه ابو منذر هشام بن سايب بن كلبى بر ابى عبد الله صادق عليه السلام وارد شد فرمود: آيا تو قرآن را تفسير مى‏كنى! پاسخ داد: بله. حضرت از او سؤال كرد:

اين آيه كه خداى تعالى به پيامبرش فرمود وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً[[37]](#footnote-38) وقتى قرآن مى‏خوانى ما بين تو و بين كسانى كه ايمان نمى‏آورند پرده‏اى ساتر قرار مى‏دهيم» آن قرآنى كه مورد اشاره اين آيه مى‏باشد كه‏

رسول خدا (ص) آن را مى‏خواند و از چشم كفار پوشيده مى‏گشت كدام آيه است. جواب داد نمى‏دانم فرمود: پس چگونه مى‏گويى كه من مفسّر قرآنم؟ پاسخ داد! اى پسر رسول خدا (ص)! بر من منت گذاريد و به من بياموزيد، فرمود: آيه‏اى در سوره كهف و آيه‏اى در سوره نحل و آيه‏اى در سوره جاثيه بدين شرح: أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى‏ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلى‏ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى‏ بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ‏[[38]](#footnote-39) و آيه سوره نحل: أُولئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلى‏ قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ وَ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ‏[[39]](#footnote-40) و كهف: وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْها وَ نَسِيَ ما قَدَّمَتْ يَداهُ إِنَّا جَعَلْنا عَلى‏ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدى‏ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذاً أَبَداً.[[40]](#footnote-41)

[اسير همدانى در دست ديلميان‏]

كسروى گفت: من به مردى از اهل همدان آموختم آن مرد بدست ديلميان اسير بود سپس اين سه آيه يادش آمد گفت من در محلات و مجالس و نگهبانيهاى ايشان عبور مى‏كردم ولى مرا نمى‏ديدند و چيزى به من نمى‏گفتند تا آنكه به سرزمين اسلام رسيدم. ابو منذر مى‏گويد من به گروهى آموختم كه با كشتى از كوفه به بغداد مى‏رفتند و هفت كشتى بودند دزدان دريايى شش كشتى را سرقت كردند ولى كشتى كه در آن اين آيات خوانده شد سالم ماند. و روايت شده است كه آن مرد كه از او اين آيات سؤال شد كه مقصود از قرآنى كه بواسطه آن حجاب پديد مى‏آيد كدام است خضر بوده است.

روايت دهم: براى گشودن بسته شده و افسون شده اين آيات را در كاغذى بنويسند و بر او بياويزيد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ: إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيَكَ صِراطاً مُسْتَقِيماً[[41]](#footnote-42) سپس بنويسد: وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ‏ فَإِذا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غالِبُونَ‏ فَفَتَحْنا أَبْوابَ السَّماءِ بِماءٍ

مُنْهَمِرٍ وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُوناً فَالْتَقَى الْماءُ عَلى‏ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ قالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي‏ وَ تَرَكْنا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْناهُمْ جَمْعاً كذلك حللت فلان بن فلانه عن بنت فلانه‏ لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ».

قسم سوم: «آياتى كه مربوط به اجابت دعاهاست»

و همه قرآن براى اجابت دعا بعد از قرائت آن مناسب است و بعضى از روايات در آداب دعا گذشت و بر آياتى از قرآن تاكيد شده كه بعد از آن دعا اجابت مى‏گردد بعضى از آنها را ذكر مى‏كنيم: روايت اول: امام جعفر بن محمد عليه السلام از پدرش و از پدرانش از پيامبر (ص) نقل فرمود كه پيامبر (ص) فرمود: وقتى خداى عز و جل خواست سوره فاتحه الكتاب و آيه الكرسى و شهد الله و قل اللهمّ مالك الملك تا بغير حساب را نازل كند اين آيات به عرش چسبيدند (79) در حالى كه بين ايشان و خداى تعالى پرده‏اى نبود عرضه داشتند؟ پروردگارا! آيا ما را به سرزمين گناه و سرزمين گناهكاران مى‏فرستى و ما با طهارت و قدس آويخته بوديم. خداى سبحان فرمود: قسم به عزت و جلالم! هيچ بنده‏اى نيست كه شما را بعد از نماز واجبش بخواند جز آنكه او را در حظيره قدس با همه نعمت‏هايى كه دارد، وارد مى‏كنم و الّا هر روز به او با چشم نهان خود هفتاد بار بنگرم و الّا هر روز هفتاد حاجت ويرا كه كمترين آن مغفرت و آمرزش است برآورم و الّا از هر دشمنى او را حفظ نمايم و او را بر دشمنش پيروز كنم و چيزى بين او و ورود به بهشت را جز مرگ نمى‏گيرد.

روايت دوّم: در بعضى از روايات ديدم كه دعا بعد از ده بار قرائت سوره جحد به هنگام طلوع آفتاب در روز جمعه مستجاب است.

روايت سوّم: از امير المؤمنين (ع) روايت شد: هر كس صد آيه از هر كجاى قرآن كه خواست بخواند آنگاه هفت بار بگويد: «يا الله» اگر بر صخره‏اى نفرين كند خداى تعالى آن را بشكافد.

فصل در خواص متفرقه:

حديث اول:

درست از ابى عبد الله از رسول خدا (ص) روايت كرد كه آن حضرت فرمود: هر كس سوره‏ «أَلْهاكُمُ التَّكاثُرُ» را به هنگام خواب بخواند از فتنه قبر محفوظ مى‏گردد.

حديث دوّم: از امام صادق (ع) روايت شده كه قرآنى در دريا افتاد، همه آيات آن از بين رفت جز اين آيه‏ «أَلا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ».

حديث سوم: از امام عليه السلام در فرق بين قرآن و فرقان سؤال شد كه آيا قرآن و فرقان دو چيزند يا معنايشان يكى است؟ فرمود: قرآن به همه كتاب گويند و فرقان به آيات محكم كه عمل به آن واجب است گفته مى‏شود.

حديث چهارم: اولين آيات نازله بر رسول خدا (ص) «اقرأ باسم ربك» تا آخر مى‏باشد و آخرين آيات نازله بر آن حضرت «اذا جاء نصر الله» مى‏باشد.

حديث پنجم: از امير المؤمنين (ع) روايت شده كه آن حضرت فرمود: هر كس سه بار به هنگام ورود در بستر «قل هو الله احد» را بخواند خداى تعالى پنجاه هزار فرشته بر او موكل مى‏كند كه آن شب او را حفظ نمايند. و صدوق در كتاب توحيد نقل كرده است كه: قرائت آن كفاره پنجاه سال گناه است.

حديث ششم: ابو بكر خفرى از امام صادق عليه السلام نقل كرد: هر كس به خداى تعالى و روز قيامت اعتقاد دارد بعد از نماز واجب سوره قل هو الله احد را رها نكند زيرا هر كس آن را بخواند، خداى تعالى خير دنيا و آخرت را برايش جمع مى‏كند و وى و پدر و مادر و فرزندانش را مى‏آمرزد.

حديث هفتم: حماد بن عيسى بدون واسطه از امير المؤمنين و آن حضرت از رسول خدا (ص) نقل كرد كه رسول خدا (ص) فرمود: دعايى شما را تعليم مى‏كنم كه قرآن را فراموش نكنيد و آن دعا اين است بگو:

«اللّهم ارحمنى بترك معاصيك ابدا ما ابقيتنى بار خدايا به من رحم نما به اينكه هميشه گناهان را ترك كنم مادامى كه زنده هستم فارحمنى من تكلّف ما لا يعنينى و ارزقنى حسن النّظر فيما يرضيك و الزم قلبى حفظ

پس به من رحم كن كه تكلف چيزى كه به درد من نمى‏خورد نكنم و نظر خوش به آنچه كه تو را راضى مى‏نمايد به من عنايت فرما و قلب مرا كتابك كما علّمتنى و ارزقنى ان اتلوه على النّحو الّذى يرضيك عنّى اللّهم نوّر بكتابك ملزم به حفظ كتابت نما چنان كه كتابت را به من آموختى و مرا توفيق ده كه قرآن را به آن صورت كه تو را راضى مى‏كند بخوانم خداى من! چشمانم را بصرى و اشرح به صدرى و اطلق به لسانى و استعمل به بدنى و قوّنى به على ذلك و اعنّى به واسطه قرآن نورانى گردان! و سينه‏ام منشرح نما! و زبانم را به آن گويا نما! و قرآن را در بدنم به كار بگير! و به واسطه قرآن مرا بر آن قدرت بده! و مرا بر استفاده از آن توانا نما! «عليه لا يعين عليه الّا انت، لا اله الّا انت».

و مرا بر آن يارى نما و هيچ كس جز تو كمكى بر آن نمى‏تواند بنمايد خدايى جز تو نيست.

و گفت: همين را يكى از اصحاب از وليد بن صبيح و حفص اعور از امام صادق نقل كرد.

حديث هشتم: از امام صادق عليه السلام وارد شد كه فرمود: هر كس يك روز از او بگذرد و در نمازش «قل هو الله احد» را نخواند در روز قيامت به او مى‏گويند تو از نمازگزاران نيستى.

حديث نهم: از آن حضرت وارد شده كه فرمود: هر كس جمعه‏اى بر او بگذرد و در آن «قل هو الله» را نخوانده باشد، سپس بميرد بر دين ابو لهب مرده است.

حديث دهم: و از آن حضرت نقل شده كه فرمود: هر كس مرضى يا سختى به او برسد و در مرض و سختى‏اش سوره «قل هو الله احد» را نخواند و بعد از آن مرض يا سختى‏اش بميرد از اهل آتش است.

حديث يازدهم: قاسم بن سليمان از ابى عبد الله السلام و آن حضرت از پدرش امام باقر (ع) نقل كرد كه فرمود: هيچ گاه مردى بعضى از قرآن را به بعضى ديگر از قرآن نزد جز آنكه كافر گرديد.

حديث دوازدهم: عامر بن عبد الله بن خزاعه از ابى عبد الله عليه السلام نقل كرده است كه آن حضرت فرمود: هيچ بنده‏اى آخر سوره كهف را نخواند جز آنكه در همان ساعت دلخواهش بيدار مى‏شود.

حديث سيزدهم: زهرى مى‏گفت: از حضرت على بن الحسين عليه السلام پرسيدم: كدام اعمال بهتر است؟ فرمود: عمل حالّ و مرتحل افضل است پرسيدم؟ مقصود از حالّ و مرتحل چيست؟

فرمود: اينكه قرآن را بگشايى و ختمش كنى هر گاه كه ابتدا كردى به پايانش برسانى.

حديث چهاردهم: از امام جعفر (ع) روايت شده كه فرمود هر كس سوره بنى اسرائيل را در هر شب جمعه بخواند نميرد تا حضرت قائم عليه السلام را درك كند و با او محشور باشد و هر كس سوره كهف را هر شب جمعه بخواند جز با شهادت نميرد و خداى تعالى او را با شهدا محشور كند.

حديث پانزدهم: از آن حضرت روايت شده كه فرمود: هر كس در نماز وتر خود «معوّذتين» و «قل هو اللَّه احد» را بخواند به او بگويند: بشارت باد تو را كه نمازت قبول شد.

حديث شانزدهم: عمر بن يزيد از پدرش از امام صادق عليه السلام نقل كرد كه فرمود: هر كس قل هو اللَّه احد را ده بار به هنگام خروج از منزلش بخواند، پيوسته در حفظ و حراست خدا باشد تا آنكه به منزلش بازگردد.

حديث هفدهم: تعويذ براى كرمهايى كه جاليزها و زراعت را مى‏خورند. بر چهار «نى» يا كاغذ دعاى زير را بنويسند و بر چهار «نى» گذاشته و در چهار جانب جاليز يا زراعت بگذارند.

«ايّها الدّوابّ و الهوامّ و الحيوانات اخرجوا عن هذه الأرض و الزّرع اى جنبندگان و خزندگان و حيوانات از اين زمين و زراعت به سوى محل خراب خارج شويد.

الى الخراب كما خرج ابن متّى من بطن الحوت و ان لم تخرجوا ارسلت عليكم شوّاظا چنان كه حضرت يونس از شكم ماهى خارج گرديد و اگر خارج نشويد شراره‏هاى آتش و مس من نار و نحاس فلا تنتصران أ لم تر الى الذين خرجوا من ديارهم و هم الوف حذر الموت بر شما فرو ريزم در آن صورت يارى نشويد آيا نمى‏بينيد به كسانى كه از ترس مرگ از سرزمين خويش بيرون رفتند در حالى كه هزاران نفر بودند.

فقال لهم اللَّه موتوا فماتوا اخرج منها فانك رجيم فخرج منها خائفا يترقب سبحان الذى‏

خداى تعالى به ايشان فرمود بميريد پس ايشان مردند از آن خارج شو تو رجيم هستى از آنجا خارج شد در حالى كه ترسان بود و انتظار مى‏برد.

اسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى الّذي كأنّهم يوم يرونها لم يلبثوا منزه است خدايى كه بنده خويش را به هنگام شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصى برد.

مثل آنكه آن روز وقتى الّا عشية او ضحيها فاخرجنا هم من جنّات و عيون و زروع و مقام كريم و نعمة كانوا فيها آن را ببينند گويا شبى و يا روزى در آن بيشتر درنگ نكرده بودند. پس ايشان از بهشت و چشمه‏ساران و زراعت‏گاهها.

فاكهين فما بكت عليهم السماء و الارض و ما كانوا منظرين اخرج منها فما يكون لك أن تتكبّر.

و جايگاه نيكو نعمت‏هايى كه در آن متنعم بودند بيرون كرديم پس آسمان و زمين بر ايشان نگريست و مهلتى نداشتند از آن خارج شويد شما حق نداريد فيها فاخرج انّك من الصاغرين اخرج منها مذموما مدحورا فلنأتينّهم بجنود لا قبل لهم كه در آن كبر بورزيد خارج شو تو از حقيرانى از آن خارج شو در حالى كه نكوهش شده و رانده‏شده‏اى هستى پس لشكريانى بى‏پايان برايشان بها و لنخرجنّهم منها اذلّه و هم صاغرون» فرود آورم و ايشان را از آن سرزمين به خوارى بيرون كنم در صورتى كه تحقير شده‏اند.

حديث هيجدهم: از سمرة بن جندب نقل شده كه رسول خدا (ص) فرمود: هر كس وضو بگيرد و به قصد مسجد از خانه خارج شود و به هنگام خروج از خانه بگويد: بسم اللَّه‏ الَّذِي خَلَقَنِي‏

فَهُوَ يَهْدِينِ‏[[42]](#footnote-43) بنام خداى كه مرا خلق كرد پس او مرا هدايت مى‏كند. خداى تعالى او را به ايمان هدايت مى‏كند و اگر بگويد: وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِ‏[[43]](#footnote-44) آنكه غذايم مى‏دهد و سيرابم مى‏كند.

خداى تعالى از غذاهاى بهشتى به او مى‏خوراند و از نوشيدنى‏هاى بهشتى به او مى‏نوشاند و اگر بگويد: وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ‏ اگر مريض شدم خداى مرا شفا مى‏دهد خداى تعالى آن را كفاره گناهانش قرار مى‏دهد و اگر بگويد: وَ الَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ‏ آن كه مرا مى‏ميراند سپس زنده مى‏كند. حق سبحان او را به مرگ شهدا مى‏ميراند و به زندگى سعادتمندان زنده‏اش مى‏كند و اگر بگويد وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ‏[[44]](#footnote-45) خدايى كه اميد دارم كه در روز قيامت مرا بيامرزد و خداى تعالى همه گناهان او را بيامرزد گرچه از كفهاى دريا بيشتر باشد. و اگر بگويد:

رَبِّ هَبْ لِي حُكْماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ‏[[45]](#footnote-46) خدايا به من حكمت بياموز و به صالحان ملحق گردان خداى تعالى به او حكمت و علم مى‏آموزد و او را به شايستگاه ملحق مى‏كند وقتى بگويد: وَ اجْعَلْ لِي لِسانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ‏[[46]](#footnote-47) خدايا نامم را بر زبان اقوام آتيه نيكو نما و سخنم را دلپذير گردان (ترجمه قمشه‏اى) خداى تعالى براى او كاغذى سپيد مى‏نويسد كه فلانى از راستگويان است و اگر بگويد: وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ‏[[47]](#footnote-48) و مرا از وارثان نعمت قرار بده و خداى تعالى به او منازلى در بهشت عطا مى‏كند و اگر بگويد وَ اغْفِرْ لِأَبِي‏[[48]](#footnote-49) پدرم را بيامرز.

خداى تعالى پدر و مادر او را بيامرزد.

حديث نوزدهم: از پيامبر (ص) روايت شده كه فرمود: هر كس آيه زيرا را به هنگام خواب بخواند: قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى‏ إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً[[49]](#footnote-50) نورى از مسجد الحرام درخشش مى‏كند كه در آن ملايكه‏اى هستند كه تا هنگام صبح براى او استغفار مى‏كنند.

خاتمه و راهنمايى‏

حال كه فضيلت ذكر و دعا را دانستى و آداب آن دو را فهميدى كه بهترين آن دعا و ذكر پنهانى است و فضيلت آن از هفتاد برابر عبادت آشكار نيز بيشتر است، بدان كه اين سخن از امام باقر و يا امام صادق عليهما السلام در روايتى كه زراره از ايشان نقل كرده است كه: ثواب ذكر پنهانى در نفس مرد را جز خداى نمى‏داند، اشاره به قسم سوم از اقسام ذكر است كه بهتر از آن دوى اول است يعنى ذكر پنهانى و نهانى همان است كه در نفس مرد است و جز خداى نمى‏داند.

بهترين طاعات‏

بدان كه غير اين اقسام سه‏گانه ذكر، قسم چهارمى نيز موجود است كه افضل از همه اينهاست و آن ياد خدا به هنگام برخورد با اوامر و نواهى اوست كه امر را انجام دهد و نهى را به خاطر ترس از خدا و مراقبت او ترك كند. و ابو عبيده خزاعى از امام صادق عليه السلام روايت كرد كه آن حضرت (ع) فرمود: آيا تو را خبر ندهم به مشكلترين تكليفى كه خدا واجب كرده است؟ پاسخ داد: بله، سپس فرمود: مشكلترين تكليفى كه خدا واجب كرده است رعايت انصاف با مردم و كمك و يارى مالى به برادر مسلمان و ياد زياد خداست، اما مقصود از ياد خدا گفتن:

«سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر» نيست گرچه اين هم ياد خداست؛ بلكه مقصودم يادآورى خدا به هنگام برخورد با حلالها و حرامهاى الهى است كه اگر به طاعتى برسد به آن عمل مى‏كند و اگر به معصيتى برسد آن را ترك مى‏نمايد. نظير اين حديث گفتار جدّ بزرگوار آن حضرت سيد المرسلين است كه فرمود: هر كس طاعت خداى كند خداى تعالى را بسيار ذكر كرده است اگر چه نمازها و روزه و تلاوت قرآن او اندك باشد. بنا بر اين حديث نبوى، طاعت خدا را ذكر كثير قرار داده است، با آنكه نماز و روزه و تلاوت قرآن شخص اندك است.

مثل اين سخن حديث پيامبر (ص) است كه فرمود: خداى جل و علا مى‏فرمايد: من هر سخن حكمت آميزى را قبول نمى‏كنم در صورتى كه مقصود گوينده هواى نفسانى باشد و اگر هدف و خواسته بنده محبت و رضايت من بوده باشد سكوت او را حمد و به عنوان وقار قرار مى‏دهم گرچه سخن نگفته باشد. پس بنگر چگونه مدار قبولى و ثواب بر عمل بر امور باطنى گذاشته شده است كه آيا در قلب ذكر خدا و آرامش به حق و مراقبت او موجود است يا خير؟ و هر سخنى از بنده مورد قبول قرار نمى‏گيرد، بلكه هر سخنى كه از قلب برخاسته باشد و ميل به خداى سبحان داشته باشد و اوامر خداى را اطاعت كند و از خشم او پرهيز كند با چنين اوصافى‏

سكوتش را حمد قرار مى‏دهيم و اين نظير گفتار آن حضرت است كه فرمود: گرچه نمازش اندك باشد و نزديك به اين گفتار گفتار آن حضرت است كه دعا با نيكوكارى بسان نمك در طعام است پس كم دعا با افعال خير كافى است.

تقوى‏

و خبر داد (80) دعا و ذكر بسيار با عدم اجتناب از نواهى الهى سودى نمى‏بخشد. چنان كه در گفتار آن حضرت آمده است كه داستان كسى كه دعا مى‏نمايد ولى عمل نمى‏كند مثل كسى است كه بى‏چله كمان تير بياندازد. دعا با خوردن حرام مثل بنا بر روى آب است. و در وحى قديم آمده است: عمل با غذاى حرام مثل آب الك كردن است. و فرمود: بدان كه اگر نماز بگذارى تا مثل كمان منحنى شوى و سكوت نمايى تا مثل ميخ گردى سودى ندارد. مگر آنكه تقوايى داشته باشى كه شما را از مناهى الهى باز دارد. و فرمود: اصل دين ورع است ورع پيشه كن از عابدترين بندگانى و اهتمام به تقوا بايد بيشتر از اهتمام به عمل بدون تقوا باشد، زيرا عملى كه با تقوى توام باشد هرگز كم نيست و چطور مى‏توان عمل با تقوى را كم شمرد در صورتى كه خداى تعالى قبولش مى‏كند، زيرا خداى فرمود: إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ‏[[50]](#footnote-51) (81) پس تقوى مدار قبولى عمل است. بدان كه از امام جعفر صادق از تفسير تقوى پرسيدند؟ فرمود: تقوى آن است كه خداى تعالى تو را در موردى كه امر كند غايب نبيند و در موردى كه نهى كرده است حاضر نبيند.

اين گفتار عينا گفتار آن حضرت در ابتداى باب است كه فرمود: امّا به هنگام حلال و حرام ياد خدا كند، اگر طاعت است آن را بياورد و اگر معصيت است از آن دست بكشد و اين حدّ تقوى است و اين ذخيره براى پيمودن راه بهشت كافى است، بلكه سپر نگهدارى از مهالك دنيا و آخرت است و تقواست كه هر زبانى ثناگوى آن و شرافت هر انسانى بدان است. و قرآن از مدح آن پر است و در شرافت آن اين گفتار حق كافى است. وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ إِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ‏[[51]](#footnote-52).

و اگر در عالم خصلتى كه براى بندگان، بهترين خصلت باشد و به از همه اعمال، خيرات را براى او جمع كند و گرانمايه‏تر از همه باشد و سزاوار ترس و رواكننده حاجت باشد، اگر بهتر از اين خصلت يعنى تقوى پيدا مى‏شد خداى به حكمت و رحمت خود آن را به بندگانش وصيت‏

مى‏كرد پس چون تنها اين خصلت را سفارش كرد پس اولين و آخرين را در آن جمله كرده است و بر آن اقتصار نمود، معلوم مى‏شود كه تقوى نهايتى است كه نبايد از آن تجاوز كرد و ايستگاهى پايين‏تر از آن نيست و قرآن پر از مدح تقوى است و خصلت‏هايى را در مدح آن شمرده است:

(سيزده فايده تقوا)

اوّل: تقوا را مدح كرده و ستوده‏

به اينكه‏ وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ[[52]](#footnote-53) و اگر صبر پيشه كرده و پرهيزگار شويد (البته ظفر يابند) كه ثبات و تقوى سبب نيرومندى و قوت اراده در كارهاست.

دوّم: حفاظت و نگهدارى از دشمنان‏

و إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً[[53]](#footnote-54). اگر صبر پيشه كرده و پرهيزگارى نماييد نيرنگ دشمنان به شما ضررى نمى‏زند.

سوم: تاييد و پيروزى الهى با تقوى بدست مى‏آيد.

أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ\*[[54]](#footnote-55) خداى با پرهيزگاران است.

چهارم: اصلاح با تقوى حاصل مى‏شود:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيداً يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمالَكُمْ‏[[55]](#footnote-56) اى اهل ايمان متقى و خدا ترس باشيد و هميشه به حق و صواب سخن گوييد تا خدا اعمال شما را به لطف خود اصلاح فرمايد.

پنجم: بخشش گناهان با تقواى الهى:

«و يغفر لكم ذنوبكم» و خداى گناهان شما را مى‏بخشد.

ششم: محبت خدا با تقوا بدست مى‏آيد.

فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ\*[[56]](#footnote-57) خداى متقين را دوست دارد.

هفتم: پذيرش الهى:

إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ‏[[57]](#footnote-58) خداى اعمال را تنها از پرهيزگاران قبول مى‏كند.

هشتم: اكرام الهى‏

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ‏[[58]](#footnote-59) كريمترين مردم نزد خدا با تقواترين آنهاست.

نهم: بشارت به هنگام مرگ:

الَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرى‏ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ[[59]](#footnote-60).

آنانى كه ايمان آورند و تقوى پيشه كردند در زندگى دنيا و در آخرت بر آنها بشارت است.

دهم: نجات از آتش‏

ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا[[60]](#footnote-61) سپس تقوى پيشه‏گان را نجات مى‏دهيم.

يازدهم: خود در بهشت:

أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ‏[[61]](#footnote-62) 3 بهشتى كه براى پرهيزگاران آماده شده است.

دوازدهم: آسانى حساب:

وَ ما عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ[[62]](#footnote-63). بر آنانى كه تقوى را پيشه كردند، حسابى نيست.

سيزدهم: نجات از سختيها و رزق حلال‏

مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ‏[[63]](#footnote-64)- هر كس از خداى بترسد خداى تعالى براى او گشايش قرار مى‏دهد و از راهيكه گمان نمى‏برد به او روزى مى‏دهد. نگاه كن چگونه تقوى همه خصلت‏هاى سعادت بار را در خود جمع كرده است سپس بهره خود را از تقوى فراموش نكن!

[استفاده از آيه و من يتق الله‏]

آنگاه به آيه اخير و معناى آن توجه كن! اين آيه بر امورى دلالت مى‏كند: اوّل: اينكه تقوى قلعه‏اى غير قابل نفوذ و پناهگاهى نگه‏دار است، زيرا خداى تعالى فرمود:

«يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً» نظير اين آيه سخن آن حضرت است كه فرمود: اگر آسمانها و زمين بر بنده‏اى بسته گردند، سپس پرهيزگارى از خدا را پيشه كند خداى تعالى براى او خروج و نجاتى قرار مى‏دهد.

دوم: تقوا گنجى كافى و مكفى است: زيرا خداى تعالى فرمود: وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ‏ از راه غير قابل حساب به او روزى مى‏دهد.

سوم: آيه دلالت مى‏كند بر فضيلت توكل و اينكه خداى تعالى ضامن مهمات و مشكلات متوكل است به اينكه خود كفايت امر آنها را مى‏نمايد چون فرمود: «فهو حسبه» او كفايتش مى‏كند و كدام كس از خداى راستگوتر است؟ و به همين خاطر پيامبر اكرم (ص) فرمود: اگر مردم همين آيه را مى‏گرفتند ايشان را كافى بود.

چهارم: خداى تعالى به بندگان، خويش را معرفى كرد به اينكه او بر آنچه كه مى‏خواهد تواناست و چيزى نمى‏تواند او را ناتوان كند و هيچ مطلوبى نمى‏تواند از اراده‏اش امتناع كند، زيرا خداى تعالى فرمود: إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ» خداى تعالى امرش را به بنده متقى مى‏رساند تا آنكه مردم به وعده الهى اطمينان كنند و تقوى پيشه كنند و اينكه خدا ايشان را كافى است.

از امام صادق عليه السلام سؤال شد كه تعريف توكل چيست؟ فرمود: متوكّل با خدا، از كسى نترسد. و اين آيه بندگان را به مطلوب مى‏رساند و آن كس كه خواهان هدايت است ارشادش مى‏كنند.

احمد بن حسين ميثمى از مردى از يارانش نقل كرد كه جواب امام صادق عليه السلام به مردى از را اصحابش خواندم كه در آن نوشته بود: اما بعد، من تو را به تقواى خداى سفارش مى‏كنم زيرا خداى تعالى ضمانت متقين را كرده است كه او را در امور نامطلوب به امور محبوب هدايت كند، و او را از راهى كه اميد ندارد روزى دهد، خداى عز و جل فريب نمى‏خورد و به آنچه نزد خداست‏

نمى‏رسند، مگر آنكه طاعت شود ان شاء الله.

و از امام باقر عليه السلام از رسول خدا روايت شده كه آن حضرت فرمود: كه خداى تعالى مى‏فرمايد:

قسم به عزت و جلال و عظمت و كبريا و نور و علو و بزرگيم! هيچ بنده‏اى، خداى خود را بر هواى خود اختيار نمى‏كند جز آنكه كار را بر او سخت مى‏گيرم و دنيايش را بر او بپوشانم و قلبش را مشغول دنيا كنم و به او از دنيا نمى‏دهم جز آنكه برايش مقدر كردم و قسم به عزت و جلال و عظمت و كبريا و نور و علو و بزرگيم! هيچ بنده‏اى هدايت مرا بر هواى خود برنمى‏گزيند جز آنكه ملايكه خود را حافظ او قرار مى‏دهم و آسمان و زمين روزى وى را كفايت و سرپرستى مى‏كنند، و من دنيا را بالاتر از تجارت هر تاجرى براى او مى‏آورم در حالى كه دينار مقهور بنده من است. ابو سعيد خدرى گفت: در زمان مراجعت رسول خدا از احد در حالى كه مردم در اطرافش حلقه زده بودند و او به درخت طلحه پشت داده بود فرمود: اى مردم به اصلاح آخرت خود كه خداى شما را به آن تكليف كرده، روى آوريد و از دنيايى كه خداى تعالى آن را ضمانت كرده است روى برگردانيد و به اعضايى كه به نعمت الهى تغذيه شده‏اند، معصيت وى نكنيد و متعرض خشم الهى نشويد و كارتان التماس مغفرت از وى باشد، و همت خود را صرف در تقرب به وى نماييد به اينكه با اطاعتش به او نزديك شويد و هر كس به بهره دنيوى مبادرت كند بهره اخروى او نيز همانست و از آخرت بهره‏اى نمى‏برد، ولى هر كس مبادرت به بهره‏اى اخروى كند بهره دنيوى وى به وى مى‏رسد و مقاصد اخروى را نيز درك مى‏كند.

عبد الله بن سنان از ابى عبد الله (ع) نقل كرد كه فرمود: هر مؤمنى كه به محبوبهاى الهى روى آورد، و آنها را بپذيرد خداى تعالى به وى رو آورد و هر چه را كه بنده دوست دارد مى‏پذيرد و هر كس به خداى تعالى چنگ زند خداى تعالى او را معصوم نگه مى‏دارد و هر كس خداى به او روى آورد و قبولش كند و او را محفوظ بدارد، هيچ نگرانى ندارد گرچه آسمان و زمين ويران شوند و اگر حوادث تلخى بر اهل زمين نازل شود و بلا شامل حال ايشان گردد او در حرز و پاسدارى خدا از همه بلاهاست آيا خداى تعالى نفرمود: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقامٍ أَمِينٍ‏[[64]](#footnote-65) متقين در مقام امين هستند؟

فصل [قاضى و زن مؤمن‏]

محمد بن يعقوب در حديثى مرفوع از اسحاق بن عمار از امام صادق عليه السلام نقل كرد كه آن حضرت فرمود: در بنى اسرائيل پادشاهى بود و قضاوت وى را قاضيى بر عهده داشت (از قضا مسأله‏اى پيش آمده و) پادشاه مى‏خواست كسى را براى آن بفرستد. به قاضى گفت: مردى امين براى اين مأموريت پيدا كن. قاضى برادرى داشت كه مردى راستگو بود و زنى از نسل انبيا در خانه او بود. قاضى به پادشاه گفت: مردى مطمئن‏تر از برادرم سراغ ندارم. قاضى برادر خود را خواست تا او را به آن مأموريت بفرستد آن مرد دوست نداشت كه به مأموريت برود و به برادرش گفت من دوست ندارم كه زنم را تنها بگذارم پس قاضى سوگندش داد كه قبول كند مرد ناچار پذيرفت و به برادرش گفت: برادرم هيچ چيزى براى من از زنم مهمتر نيست تو از او مواظبت نما و خود احتياجات او را كفالت كن! قاضى پذيرفت. و آن مرد به مأموريت رفت. زن او نيز به مسافرت شوهرش تمايل نداشت. پس از رفتن آن مرد قاضى به منزل او مى‏آمد و از احتياجاتش مى‏پرسيد و آنها را برمى‏آورد (كم كم) از آن زن خوشش آمد و او را به خود خواند زن ابا كرد.

قاضى قسم خورد كه اگر تسليم خواسته من نشوى من به پادشاه خواهم گفت كه تو عمل ناشايسته انجام دادى. زن پاسخ داد: هر چه مى‏خواهى بكن من به خواسته تو تسليم نمى‏شوم قاضى پيش پادشاه آمد و گفت: زن برادرم عمل ناشايسته انجام داده و در نزد من به اثبات رسيده است، پادشاه به او گفت: او را پاك كن! قاضى به پيش زن آمد و گفت: پادشاه مرا امر به سنگسار كردن تو كرده است چه مى‏گويى؟ يا به خواسته من سر تسليم فرود مى‏آورى و الا سنگسارت مى‏كنم. زن پاسخ داد: من هرگز به اين عمل تن ندهم هر چه خواهى بكن. پس زن را از شهر بيرون آورد و چاله‏اى كند و با مردم او را سنگسار كردند. وقتى مطمئن شد كه زن مرد، او را رها كرد و به شهر بازگشت. شب شد، هنوز زن رمقى داشت و به خود تكانى داد و از چاله بيرون آمد و با زحمت خود را بر زمين كشيد تا از شهر خارج شد و به ديرى رسيد كه مردى راهب در آن زندگى مى‏كرد در بيرون دير مقابل در آن خوابيد وقتى صبح شد راهب در را باز كرد ناگهان با زنى مواجه شد از او قضيه را پرسيد زن ماجرا را گفت: دل راهب به حالش سوخت و او را وارد دير نمود راهب مردى درست كار بود جز فرزندى كوچكش كسى را نداشت. شروع به مداواى زن كرد تا آنكه جراحت‏هاى وى بهبود يافت و پسر كوچكش را به او سپرد زن آن بچه را تربيت و نگهدارى مى‏كرد. كارهاى راهب بعهده قهرمان يعنى وكيل وى بود. (وقتى زن را ديد) از او خوشش آمد و او را به خود خواند زن ابا كرد و قهرمان هر چه كوشش كرد فايده‏اى نداشت به وى گفت: اگر به اين‏

عمل تن ندهى من در كشتن تو كوشش خواهم كرد گفت: هر چه خواهى كن. قهرمان كودك را گرفت و گردنش را شكست و به پيش صاحب دير آمد و گفت: زن فاجره‏اى را پناه دادى و پسرت را به او سپردى، ولى پسرت را كشت راهب آمد وقتى فرزند خود را به آن حال ديد به او گفت:

چرا چنين كردى؟ زن ماجرا را گفت راهب گفت: بعد از اين واقعه ديگر خوش ندارم كه در اين دير باشى خارج شو! و پس زن را شب هنگام از دير بيرون كرد و مقدار بيست درهم به عنوان توشه راه به وى داد، و به وى گفت اين پولها به عنوان توشه راهت باشد خدا تو را كافى است. زن به هنگام شب از دير بيرون آمد و به هنگام صبح وارد دهى شد ناگهان ديد مردى را بردار آويخته‏اند آن مرد زنده بود از داستان آن مرد پرسيد گفتند: بيست درهم بدهكار است و رسم ما چنين است كه هر كس بدهكار باشد او را دار مى‏زنيم تا مال را به صاحبش برساند پس بيست درهم بيرون آورد و به طلب كار داد گفت: او را نكشيد مردم او را از دار پايين آوردند مرد مصلوب به زن گفت:

هيچ كس حقى بالاتر از حق تو بر گردن من ندارد، مرا از چوبه دار و مرگ نجات دادى هر كجا كه خواهى بروى من با تو هستم آن مرد به همراه زن راه افتاد تا به ساحل دريا رسيدند. كنار دريا عده‏اى از مردم در كنار دو كشتى بودند ايشان وقتى آنها را ديدند مرد به زن گفت همين جا بنشين تا بروم و كار كنم و غذا تهيه كنم و برايت بياورم به پيش ايشان آمد و به ايشان گفت در اين كشتى چه داريد؟ گفتند در اين كشتى مال التجاره و جواهر و عنبر و اموال تجارى موجود هست و آن كشتى براى سوارى ماست، گفت: اموال كشتى شما چه مقدار مى‏ارزد گفتند: اموال زيادى در آن است و ارزشى بى‏شمار دارد مرد گفت: من چيزى گرانبهاتر از اموال درون كشتى شما دارم پرسيدند چه دارى؟ گفت: كنيزى زيبا روى كه همتايى ندارد گفتند: آن را خريداريم مرد گفت در صورتى مى‏فروشم كه كسى از شما برود و كنيز را ببيند، ولى البته به خود كنيز چيزى نگويد و آنگاه معامله صورت گيرد و پولها را نيز به من تحويل دهيد و به او نگوييد تا من بروم گفتند:

شرايط را پذيرفتيم آنگاه كسى را فرستادند زن را ببيند. آن مرد رفت و ديد و برگشت گفت هرگز همانند اين زن نديدم زن را به ده هزار درهم از او خريدند و درهمها را به او تحويل دادند و او درهمها را گرفت و وقتى ناپديد شد تجار به پيش زن آمدند و به او گفتند: بلند شو! و به داخل كشتى بيا زن گفت: چرا؟ گفتند: ما تو را از مولايت خريديم. زن پاسخ داد آن مرد مولايم نبود.

گفتند: بلند شو! و تو را به زور مى‏بريم زن بلند شد و با ايشان راه افتاد. وقتى به دريا رسيدند هيچ كس، ديگرى را بر آن زن امين ندانست و او را در كشتى كه در او جواهر و مال التجاره بود گذاشتند و خود در كشتى ديگر نشستند. آنگاه راه افتادند. خداى تعالى طوفانى بر انگيخت و

ايشان را غرق كرد و او با اموال بى‏پايان نجات يافت تا به جزيره‏اى از جزاير دريا رسيدند و كشتى را بست و خود در جزيره گردش كرد. در آن جزيره آب و درختان ميوه وجود داشت با خود گفت:

از اين آب مى‏خورم و از اين ميوه‏هاى درختان تغذيه مى‏كنم و خداى را در اين موضع عبادت مى‏كنم. خداى تعالى به پيامبرى از پيامبران بنى اسرائيل امر فرمود كه به پيش آن پادشاه برود و به او بگويد در اين جزيره يكى از بندگان صالح من زندگى مى‏كند و تو و اهل مملكت خود به آن جزيره برويد و در نزد اين بنده من گناهان خويش را اعتراف نماييد سپس از او بخواهيد كه شما را بيامرزد اگر بخشيد من هم مى‏بخشم پادشاه با اهل مملكت خود خارج شد. زنى را در آن جزيره يافتند پادشاه پيش او آمد و (به گناهان خود اقرار كرد) گفت: اين قاضى پيش من آمد و مرا خبر داد كه زن برادرش عمل منافى عفت انجام داد من امر كردم كه او را سنگسار كنند و شهود پيش من شهادت ندادند مى‏ترسم كه بر حرام اقدام كرده باشم دوست دارم كه براى من طلب آمرزش كنى؟

زن گفت: خداى تو را بيامرزد! همين جا بنشين! سپس شوهر آن زن آمد، ولى زن را نمى‏شناخت به او گفت: من زنى فاضله و شايسته داشتم از نزد او براى كارى خارج شدم در حالى كه زن دوست نداشت كه من به مسافرت بروم برادرم به من خبر داد كه اين زن كار ناشايست كرده است پس او را رجم نمود و من مى‏ترسم كه مبادا در حق زنم كوتاهى كرده باشم براى من استغفار كن! زن گفت خداى تو را بيامرزد! بنشين! و او را در كنار پادشاه نشانيد. آنگاه قاضى آمد به زن گفت برادرم زنى (زيبا) داشت كه من از او خوشم آمد و او را به عمل زشت خواندم ولى او ابا كرد من به پادشاه خبر دادم كه اين زن عمل ناشايست انجام داد و پادشاه به من فرمان داد كه او را سنگسار كنم من او را سنگسار كردم در حالى كه دروغ گفته بودم براى من طلب استغفار كن! زن گفت: خداى تو را بيامرزد. سپس به شوهرش روى آورد و گفت بشنو. سپس راهب آمد و قصه خود را باز گفت. و اضافه كرد كه من شبانه او را از دير بيرون كردم مى‏ترسم كه درنده‏اى به او برخورد كرده باشد و او را كشته باشد براى من استغفار كن! زن گفت: خداى تو را بيامرزد سپس قهرمان آمد و قصه خود را باز گفت زن به راهب گفت بشنو خداى تو را بيامرزد. آنگاه شخص مصلوب آمد و قصه خود را باز گفت زن به او گفت: خداى تو را نيامرزد! سپس به شوهرش روى آورد و گفت من زن تو هستم و هر چه شنيدى داستان زندگى من بود و من نيازى به مرد ندارم من دوست دارم كه اين كشتى و اموالش را بگيرى و مرا رها كنى تا آنكه خداى را در اين جزيره عبادت كنم. ديدى كه از مردم چه كشيدم. مرد او را رها كرد. و كشتى و اموالش را گرفت و پادشاه و اهل مملكت او مراجعت كردند.

خداى تو را رحمت كند به تقواى اين زن نگاه كن چگونه خدا او را از سه ورطه سخت نجات‏

داد. خداى از مرگ در حال سنگسار شدن نجاتش داد و از تهمت قهرمان و از بردگى تجار او را رهانيد سپس چقدر اين زن بر خداى تعالى عزيز شد كه رضايت اين زن با رضايت خدا مقرون گرديد و مغفرت زن با مغفرت خدا توأم شد و چگونه آنهايى كه در صدد حيله و نيرنگ با او برآمدند و مشكلاتى را براى زن آفريدند، خداى تعالى ايشان را در مقابل زن خوار نموده تا آنكه از او مغفرت و رضايت طلبيدند و چگونه به او عظمت داد و يادش را بلند كرد بطورى كه به پيامبرش دستور داد كه پادشاه و قاضيان و عباد صالح را فرمان دهد كه او را به عنوان راهى و بابى براى خدا و رضايتش بدانند.

و به همين مضمون در حديث قدسى آمده است: اى پسر آدم من غنى هستم كه هرگز فقير نمى‏شوم و فرامين مرا اطاعت كن تو را غنى قرار مى‏دهم كه هرگز فقير نشوى اى فرزند آدم! من زنده‏اى هستم كه نمى‏ميرم فرامين مرا اطاعت نما! تو را زندگى دهم كه هرگز مرگ در آن راه نيابد اى فرزند آدم! من هر چه بخواهم به آن مى‏گويم موجود شو، موجود مى‏شود و امر مرا اطاعت كن تو را نيز چنان مى‏كنم كه اگر چيزى را بخواهى به او بگويى موجود شو! موجود شود.

و از ابى حمزه نقل شده است كه گفت: خداى تعالى به داود امر فرمود اى داود هيچ بنده‏اى از بندگان من نيست كه اوامر مرا اطاعت كند جز آنكه قبل از درخواست به او بدهم و او را قبل از دعا اجابت كنم. و از امام ابى جعفر باقر عليه السلام آمده است كه فرمود: خداى تعالى به داود وحى فرمود كه: پيام مرا به قومت برسان كه هيچ بنده‏اى را امر به اطاعت نمى‏كنم جز آنكه اگر طاعت كند بر من سزاوار است كه او را اطاعت كنم و بر طاعتم او را كمك كنم و اگر از من بخواهد به او بدهم. و اگر بخواند اجابتش مى‏كنم و اگر از من حفظ طلبد او را حفظ كنم و اگر از من كفالت طلبيد او را كفايت كنم و اگر بر من توكل نمايد او را حفاظت نمايم و اگر همه خلايق بخواهند به او نيرنگ زنند من حايل بين او و نيرنگ ايشان مى‏شوم.

[مرد عاشق از امام صادق راهنمايى مى‏گيرد]

و از درعه بن محمد نقل شده كه مردى در مدينه كنيزى ارزشمند داشت و عشق او در قلب مردى افتاد و از او خوشش آمد به امام صادق عليه السلام شكايت برد: فرمود كه متعرض ديدار او شو و هر گاه او را ديدى بگو: «أسأل اللَّه من فضله» از خداى فضلش را مى‏طلبم. آن مرد دستور امام صادق را اجرا كرد اندكى نگذشت كه براى مولاى كنيز سفرى پيش آمد. به نزد همين مرد آمد و به او گفت اى فلانى! تو همسايه و امين‏ترين مرد نزد منى و براى من سفرى پيش آمد و دوست‏

دارم كه كنيز من در نزد تو باشد مرد گفت: من زن ندارم و در خانه‏ام زنى زندگى نمى‏كند (كه كنيز تو پيش او باشد) چگونه كنيز تو در نزد من باشد؟ گفت: من اين كنيز را با تو قيمت مى‏كنم و تو ضامن قيمت مى‏شوى! وقتى كه من آمدم اين كنيز را به من بفروش و من وى را مى‏خرم و اگر از او لذت بردى بر تو حلال باشد. مرد پذيرفت و با قيمت معامله را محكم كرد. مولاى كنيز به سفر رفت و كنيز در مدتى نزد مرد ماند تا آنكه كام دل از او گرفت سپس نماينده يكى از خلفاى بنى اميه براى خريد كنيز به مدينه آمد، از جمله كنيزانى كه مأموريت داشت بخرد همين كنيز بود.

والى مدينه براى او شخصى را فرستاد و از او خواست كه كنيز را بفروشد مرد مدنى گفت: مولاى كنيز در سفر است ولى والى او را مجبور به فروش كرد و بيش از مبلغى كه مولاى كنيز قيمت كرده بود به او پرداخت. وقتى كنيز با (جمع كنيزان) از مدينه خارج شد مولاى كنيز از سفر برگشت و به نزد او آمد و اولين چيزى كه پرسيد از كنيز بود كه حالش چطور است. آن مرد قصه را باز گفت و تمام قيمتى كه والى مدينه پرداخته بود، چه اصل قيمتى كه مولاى كنيز معين كرده بود و چه بهره آن را، جلوى او گذاشت. به او گفت اين قيمت كنيز است مرد ابا كرد و گفت همان قيمتى كه با تو معين كرده بودم برمى‏دارم و بقيه پول از آن توست و گوارايت باشد. خداى تعالى به حسن نيتش با او چنين رفتار كرد.

بدان كه تقوى دو قسمت دارد تقواى اكتساب و تقواى اجتناب. مقصود از تقواى اكتساب انجام اعمال صالح و طاعات مى‏باشد و منظور از تقواى اجتناب ترك منهيات است تقواى اجتناب سالمتر و شايسته‏تر و مهمتر از تقواى اكتسابى است زيرا در صورتى كه اجتناب از محارم شود تقواى اكتسابى مفيد فايده است و ثمرات فعل طاعات و تقواى اكتساب و لو اندك باشد با وجود اجتناب از محارم پاكيزه و سالم مى‏ماند و اين از لابلاى مطالب مذكور كه: دعاى اندك با اعمال نيكو بسان نمك در طعام است و نظاير آن از مطالب فوق، روشن گرديد.

بنا بر اين با تكرار آن كلام را، طولانى نمى‏كنيم. و قسمت اكتساب با ضايع كردن قسمت اجتناب ثمرى ندارد و اين مطلب از لابلاى اين كتاب روشن شد و خبر معاذ در اثبات اين مطلب كافى است. و نيز از گفتار آن قريشى به پيامبر (ص) كه گفت: ما در بهشت درختان زيادى داريم حضرت فرمود: بلى، ولى شما را بر حذر مى‏دادم كه بر آن درختان آتشهايى بفرستيد كه آنان را بسوزاند. و از آن حضرت عليه السلام آمده است كه حسد (ش 82) حسنات را مى‏خورد چنان كه آتش هيزم را از بين مى‏برد، و از ائمه اطهار عليه السلام آمده است كه فرمودند: تلاش و كوشش كنيد و اگر عمل نمى‏كنيد معصيت نكنيد هر كس بنا مى‏كند و خراب نمى‏كند خانه‏اش بالا مى‏رود، گرچه بنايش‏

كم باشد، ولى كسى كه بنا مى‏كند و خراب مى‏كند ممكن است اصلا بنايى برايش باقى نماند.

پس كوشش كن كه هر دو طرف را مراعات نمايى تا آنكه حقيقت آن را مراعات كنى و به سلامت بمانى و غنيمت ببرى. پس اگر به يكى بيشتر نمى‏رسى پس بهترين انتخاب، انتخاب قسمت اجتناب است بنا بر اين سالم مى‏مانى گرچه غنيمت هم نبرى و در غير اين صورت هر دو قسمت از دستت بيرون مى‏رود و شب زنده دارى و سختى آن نفعى به حال تو ندارد در صورتى كه آبروى مردم را در دهان مضمضه مى‏كنى.

از پيامبر (ص) روايت شده كه فرمود: شما را از پرخورى بر حذر مى‏دارم، زيرا بر قلب داغ سختى و مهر قساوت مى‏زند و اعضا را در طاعت كند مى‏كند و گوشها را از شنيدن موعظه گنگ مى‏نمايد شما را بر حذر مى‏دارم از نگاه زيادى، زيرا هواى نفس را در دل مى‏كارد و باعث غفلت مى‏شود و شما را بر حذر مى‏دارم از اينكه طمع پيشه كنيد، زيرا قلب را با سختى حرص توأم مى‏سازد و مهر دنيا دوستى، بر دل مى‏زند و اين كليد همه معاصى و گناهان است و باعث از بين رفتن همه حسنات مى‏باشد. و اين سخن نظير گفتار آن حضرت است كه در گذشته بيان شد كه فرمودند: بر حذر مى‏دارم شما را كه آتشهايى به درختانتان در بهشت بفرستيد و آنها را بسوزانيد.

محمد بن يعقوب با واسطه از ابى حمزه نقل مى‏كند: گفت در نزد على بن الحسين امام سجّاد بودم مردى خدمت آن حضرت (ع) رسيد عرضه داشت اى ابا محمد! به زنان مبتلا هستم روزى زنا مى‏كنم و روزى روزه مى‏گيرم آيا مى‏تواند روزه‏ام كفاره زنا باشد؟ حضرت على بن الحسين (ع) فرمود: هيچ چيز نزد خدا عزيزتر از طاعت نيست به اينكه عصيان نشود پس زنا هم مكن و روزه هم مگير. حضرت ابو جعفر عليه السلام دست او را گرفت و او را به طرف خود كشيد و فرمود: آيا عمل اهل آتش مى‏كنى و اميد بهشت دارى؟! و از پيامبر (ص) آمده كه فرمود: اقوامى در روز قيامت مى‏آيند حسناتى بسان كوههاى تهامه دارند امر مى‏شود كه به آتش انداخته شوند. از آن حضرت پرسيدند آيا ايشان نماز مى‏گذاشتند؟

فرمود: اينها نماز مى‏گزاردند و روزه مى‏گرفتند و نزديك نيمى از شب را عبادت مى‏كردند، ولى وقتى اندكى از دنيا بر ايشان لبخند مى‏زد بر آن مى‏افتادند. بدان كه تو به اين مرحله نمى‏رسى جز آنكه با نفس اماره جهاد كنى، زيرا بدترين دشمنان نفس اماره مى‏باشد و انسان ابتلاى بسيارى به او دارد و نيز بسيار ويرا در مهالك مى‏اندازد و بسيار پر شهوت است. خداى تعالى فرمود: فَأَمَّا مَنْ طَغى‏ وَ آثَرَ الْحَياةَ الدُّنْيا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوى‏ وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَى‏

النَّفْسَ عَنِ الْهَوى‏ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوى‏.[[65]](#footnote-66) هر كس طغيان كند و زندگى دنيا را انتخاب كند جهنم جايگاه اوست و هر كس از مقام پروردگارش بترسد و نفس را از هواهاى نفسانى باز دارد بهشت جايگاه اوست و فرمود: دشمنترين دشمنان نفس توست كه در دو پهلوى توست و از او غافل مشو و با عنان تقوى افسارش كن.

[راه شكستن نفس‏]

و با سه چيز نفس را بشكن، اول: منع شهوات زيرا اگر از علف حيوان چموش كم كنى نرم و رام مى‏شود.[[66]](#footnote-67) دوم: بار عبادت را بر نفس بيفكن زيرا وقتى چارپا بارش زياد شود و علفش كم گردد، ذليل و منقاد مى‏شود از خدا كمك خواستن و زارى به سوى وى، به اينكه از خدا بخواهى كه تو را كمك كند، آيا به گفتار حضرت يوسف صديق (ع) نمى‏نگرى كه فرمود: «انّ النّفس لامارة بالسّوء الا ما رحم ربّى» نفس بسيار به بديها امر مى‏كند جز آنكه خداى تعالى رحم كند، وقتى بر اين امور مداومت كردى نفس به اذن خدا براى تو منقاد مى‏شود و اين زمان تسلّط بر نفس است كه بر او لگام بزنى و از شر او در امان باشى چگونه با سهل انگارى در امور نفس مى‏توانى از نفس ايمن باشى و يا از او سالم بمانى، با آنكه مشاهده مى‏كنى كه نفس بد اختيار مى‏كند و حالات نفسانى پست است آيا نفس را در حالت شهوت مى‏بينى كه حيوانى بيش نيست و در حالت غضب درنده‏اى است و در حال مصيبت بچه‏اى مى‏باشد. و در حال نعمت فرعون است و در حال سيرى او را مستكبر مى‏يابى و در حال گرسنگى مجنونش مى‏بينى و اگر او را سير كنى طغيان مى‏كند و اگر ويرا گرسنه نگه دارى صيحه مى‏زند و جزع مى‏كند پس نفس بسان الاغى بد مى‏باشد اگر علفش دهيد در مى‏رود اگر گرسنه‏اش نگهدارى عر عر مى‏زند.

[نفس شفاعت هيچ كس را قبول نمى‏كند]

دانشمندى مى‏گويد: نفس شفاعت هيچ كس را قبول نمى‏كند. از بدى نفس و نادانيش آنكه وقتى به معصيتى همت گمارد يا در شهوتى افتد اگر خداى تعالى را شفيع نمايى و سپس پيامبرش و جميع انبيا و كتابهاى خدا و همه ملايكه مقرب را به شفاعت بياورى و مرگ و قبر و قيامت و بهشت و آتش را براى وى سان دهى نمى‏توانى او را لگام زنى و آرام و قرار نمى‏گيرد و شهوت را ترك نمى‏كند، ولى اگر نان را از او باز دارى و يا به او نانى بدهى آرام مى‏شود و شهوتش را ترك مى‏كند تا آنكه بر تو واضح شود كه او پست و نادان است تو را سفارش مى‏كنم كه هرگز از نفس به چشم بهم زدنى غافل نشوى! زيرا نفس چنان كه خالق وى فرمود: إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا ما رَحِمَ رَبِّي‏[[67]](#footnote-68) و همين آگاهى براى عاقل كافى است. پس به تقوا لگامش زن و افسار اميد را بر او بزن و با تازيانه ترس او را بران! ولى تقوا براى سركشى نكردن و نرميدن نياز است، ولى ترس به دو دليل لازم است:

اوّل: نفس از معاصى باز داشته شود، زيرا بسيار به بدى امر مى‏كند و بسيار ميل به شر دارد و از آن جز با ترس شديد و تهديد باز نمى‏گردد.

دوم: براى اينكه از طاعت به خود عجب راه ندهى و عجب از مهلكات است، بلكه بواسطه مذمت و عيب‏گيرى و ياد آورى گناهان و خطاها كه باعث خوارى و آتش مى‏شود او را افسار بزنى.

و اما اميدوارى به دو دليل لازم است.

اوّل: براى اينكه انگيزه بر طاعت پيدا كند، زيرا اعمال خير سنگين است و شيطان جلوى آن را مى‏گيرد و نفس هم به كسالت و بيكارى و بطالت تمايل دارد.

دوم: اميد به اين خاطر كه كشيدن مشقت‏ها و سختيهاى طاعات آسان گردد، زيرا كسى كه بداند چه مى‏خواهد بر او خرج كردن آسان مى‏شود آيا نمى‏بينى خواهان عسل هرگز در نيش زنبور فكر نمى‏كند، چون ياد شيرينى عسل مى‏كند. و كارگر در طول روز به زحمت شديد كار مى‏كند و از آن لذت مى‏برد به اميد اينكه اجرت بگيرد. و كشاورز در سختى گرما و سرما، كار و كوشش در

طول سال را به خاطر دسترسى به خرمن تحمّل مى‏كند، بنا بر اين اى آگاه! به نهايت بكوش و بر درد و رنج صبر نما!

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما ضرّ من كانت الفردوس مسكنه‏ |  | ما ذا تحمّل من بؤس و افتقار |
| تراه يمشى كئيبا خائفا وجلا |  | الى المساجد يمشى بين اطمار |
|  |  |  |

ترجمه شعر: آن كس را كه جايگاهش بهشت است ضرر نمى‏رساند كه از فقر و تنگدستى چه مى‏كشد او را در حال حزن و ترس و هراس مى‏بينى كه به مساجد در ميان كهنه پوشان مى‏رود.

حال كه اثر عبوديت قيام به طاعت و نهى از معصيت است و آن بدون ترغيب و ترساندن و تشويق كردن نفس اماره ميسّر نمى‏شود زيرا حيوان سركش محتاج كسى است كه او را راه برد و چاروادار كه او را سوق مى‏دهد وقتى در پرتگاه افتاد از طرفى او را تازيانه مى‏زند و از طرفى با نشان دادن جو، تحريك و تشويقش مى‏كند تا بلند شود و از آن مهلكه خلاص شود زيرا كودك مغرور نادان به مدرسه نمى‏رود مگر آنكه پدر و مادر او را تشويق كنند و معلم او را بترساند همين طور اين نفس حيوانى سركش است كه در مقاصد پرتگاه دنياوى افتاده است پس ترس، تازيانه‏اش و اميد جو راننده آن مى‏باشد كه او را حركت مى‏دهد و مى‏برد. و كودك نادان به مدرسه مى‏رود، چون به اميد ترغيب شده و بواسطه ترسانيدن ترسيده است پس ذكر بهشت و ثوابش تشويق و ترغيب نفس است و آتش و عاقبت آن تهديد و ترسانيدن نفس مى‏باشد.

خاتمه كتاب در اسماى حسنى الهى (83)

فصل [اسماى حسنى‏]

به دو دليل دوست دارم كه اين رساله را به ياد اسما حسناى الهى ختم كنم دليل اول آنكه مقصود از اين كتاب آگاهى بر علل اجابت دعاست و خداى تعالى فرمود: وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‏ فَادْعُوهُ بِها[[68]](#footnote-69) صدوق به اسناد خود بدون واسطه به عبد السلام صالح هروى از على بن موسى الرضا (ع) از پدران بزرگوارش از على (ع) از رسول خدا (ص) نقل كرد كه فرمود: خداى تعالى نود و نه (84) اسم دارد كه هر كس به آن واسطه خداى را بخواند خداى تعالى وى را اجابت مى‏كند و هر كس آنها را احصا كند داخل بهشت مى‏شود. دليل دوم: اينكه مى‏خواهم اين رساله را به شرافت اسماء الهى مشرّف گردانم و مهر آن را به مشك بگيرم. سپس به طور كوتاه شرح آن اسما كنم نه به اختصارى كه مقصود از دست رود و نه به اطاله كلام كه خسته‏كننده و ملال آور باشد تا آنكه اين اسما و شرح آن مثل عقيده‏اى براى شنونده و خواننده و حفظكننده و داننده و نويسنده آن شود تا آنكه به اين وسيله به حقيقت توحيد برسند، و شايد صدوق نيز بر همين مطلب اشاره فرموده باشد در آنجايى كه فرمود مقصود از شمارش اسما (احصاها) (85) در روايت احاطه و اطلاع بر معانى آن اسما است. و معنى «احصا» شمارش نيست و نيز صدوق به اسناد خود به سليمان بن مهران از امام صادق (ع) از جعفر بن محمد از پدرش محمد بن على از پدرش على بن حسين از پدرش حسين بن على از پدرش على بن ابى طالب عليهم السلام از رسول خدا نقل كرد كه آن حضرت فرمود: خداى تعالى نود و نه اسم دارد صد جز يكى. هر كس آن را «احصا» كند داخل بهشت مى‏شود و آنها عبارتند از: الله، الواحد، الاحد، الصمد، الاول، الآخر، السميع، البصير، القدير، القاهر، العلى، الاعلى، الباقى، البديع، البارى، الاكرم، الظاهر، الباطن، الحى، الكريم، الحكيم، العليم، الحفيظ، الحق، الحسيب، الحميد، الحفى، الرب، الرحمن، الرحيم، الذارى، الرازق، الرقيب، الرءوف، الرائى، السلام، المؤمن، المهيمن، العزيز، الجبار، المتكبر، السيد، السبّوح، الشهيد، الصادق، الصانع، الطاهر، العدل، العفوّ، الغفور، الغنى، الغياث، الفاطر، الفرد الفتّاح، القديم، الملك، القدوس، القوى، القريب، القيّوم، القابض، الباسط، القاضى، المجيد، المولى، المنّان، المحيط، المبين، المقيت، المصوّر، الكبير، الكافى، كاشف الضرّ، الوتر، النور، الوهّاب، الناصر، الواسع، الودود، الهادى، الوفىّ الوكيل، الوارث، البرّ،

الباعث، التوّاب، الجليل، الجواد، الخبير، الخالق، خير الناصرين، الديان، الشكور، العظيم، اللطيف، الشّافى.

شرح اين اسما» (85)

(1) اللَّه:

مشهورترين اسم خداى تعالى است و جايگاهى والا در ذكر و دعا دارد و ساير اسما به آن علامت شناخته مى‏شوند.

2 و 3: الواحد، الاحد:

دو اسم هستند كه بر نفى بعضيت و اجزا دلالت دارند. و تفاوت‏هايى بين آن دو وجود دارد اول: واحد يعنى ذاتا يكى و متفرد است و احد يعنى به جهت معنا يكى و متفرد است دوم: واحد مصاديقش بيشتر است، زيرا بر عاقل و غير عاقل اطلاق مى‏شود، ولى احد تنها بر عاقل اطلاق مى‏گردد سوم: واحد در ضرب و عدد داخل است، ولى در احد اين دو محال است.

4- الصمد:

آقايى كه در امور مقصود همه است و در نيازمنديها و حوادث به او مراجعه مى‏شود و اصل «الصمد» قصد است، مى‏گويى «صمدت صمدا هذا الامر» يعنى «قصدت قصده» يعنى قصد اين امر كردم. و گفته شد: «صمد» آن است كه جسم و مجوّف و تو خالى نيست.

5- الاول:

سابق بر همه اشياى موجودى كه هميشه قبل از وجود خلق، موجود بود و هيچ چيز قبل از وى نبوده است.

6- الآخر

آنكه بعد از فناى همه خلق باقى است و معنى آخر اين نيست كه: وى چيزى است كه پايان دارد چنان كه معنى اول آن نيست كه وى چيزى است كه ابتدا دارد پس «هو الاول و الآخر»

7- السميع:

به معناى شنونده است كه پنهان و نجوى و در گوشى را مى‏شنود در نزد او بلندى صدا و كوتاهى آن برابر است و گفتگو و سكوت مساوى است گاهى شنيدن به معناى قبول و

اجابت است و اوست كه توبه را از بندگان مى‏پذيرد و دعا را مى‏شنود و گفتند سميع يعنى داناى به شنيدنيها كه همان اصوات و حروف است حصول اين معنا براى خدا روشن است زيرا هيچ يك از صداهاى خلقش بر او پنهان نيست يا آنكه سميع است چون به همه اشيا عالم است و در اين معنا اسم «البصير» شريك است.

8- البصير:

و او بيناست يعنى داناى پنهانى‏ها. و گفتند كه بصير يعنى داناى ديدنى‏ها.

9- القدير:

به معناى تواناست و كسى كه قدرت و تمكن امرى داشته باشد به او قدير گفته مى‏شود. كسى نمى‏تواند از مراد و خواست او امتناع كند چيزى نمى‏تواند از قبض و بسط او خارج شود.

10- القاهر:

[[69]](#footnote-70) و او كسى است كه ستمگران را مقهور ساخته و بندگانش را بواسطه مرگ مغلوب كرده است و اشياء از آنچه كه او اراده اجرا دارد، نمى‏توانند امتناع كنند.

11- العلىّ:

كسى كه از صفات مخلوقات پاك است و بزرگتر از آن است كه به تعريف درآيد و گاهى العلىّ به معناى برتر از خلق به اينكه قدرت بر ايشان دارد، مى‏آيد، يا آنكه خداى تعالى بلند مرتبه است به اينكه از اشيا و اضداد بالاتر است و از آنچه كه وساوس جهّال در آن فرو رفته و افكار گمراهان در آن ورطه افتاده بالاتر است پس او متعالى است از آنچه كه ستمگران در موردش مى‏گويند.

12: الاعلى:

به معناى پيروز است، چنان كه خداى تعالى فرمود: لا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلى‏:[[70]](#footnote-71) اى موسى! مترس تو پيروزى. و گاهى الاعلى به معناى پاكيزگى از افعال و اضداد و اشباه و نظاير است.

13- الباقى:

و آن به معناى اين است كه پديده‏هاى زايل‏شدنى بر او عارض نمى‏شوند و بقاى او غير متناهى است و به حد در نمى‏آيد، و بقاء و دوام آن به صفت بقا و دوام اهل بهشت و

اهل جهنم نيست، زيرا بقاى خداى تعالى ازلى و ابدى است ولى بقاى بهشت و جهنم ابدى است ولى ازلى نيست و معنى ازل يعنى آنچه كه هميشه بوده و معنى ابدى آنكه هميشه هست و بهشت و جهنم مخلوق هستند بعد از آنكه نبودند پس اين تفاوت بين بقاى حق و بقاى اين دو مى‏باشد.

14- البديع:

او كسى است كه خلايق را ابداعا آفريد نه آنكه خلق از روى نمونه قبلى باشد و «بديع» بر وزن «فعيل» به معناى «مفعل» است يعنى از جمله صفاتى است كه به معناى اسم فاعل مى‏باشد مثل «اليم» كه به معناى درد آور است و «ابداع» و «بدع» به معناى اوّل در هر چيزى را گويند مثل گفتار خداى تعالى: قُلْ ما كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ‏[[71]](#footnote-72) بگو من اولين پيامبر نيستم.

15- البارئ:

به معناى خالق است و گفته مى‏شود خداى بارى خلق است يعنى ايشان را خلق كرده است چنان كه «بارى النّسم» و يا «و هو الّذي خلق الجنّة و برء النسمة» يعنى خالق انسانها و او آن موجودى است كه دانه را شكاف و انسان را آفريد و «بارى البرايا» يعنى خالق خلايق و «بريّه» به معناى مخلوق است.

16- الاكرم:

به معناى كريم است و گاهى افعل به معناى فعيل مى‏آيد مثل سخن حق سبحان و «هو أهون عليه»: بر او آسانتر است يعنى آسان است «لا يصلاها إلّا الأشقى» «و سيجنّبها الاتقى»[[72]](#footnote-73) يعنى شقى و تقى: و در اين مورد شعرى انشاء شده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| «انّ الّذى سمك السّماء بنى لنا بيتا |  | قوائمه اعزّ و اطول». |
|  |  |  |

آنكه آسمان را آفريد، خانه‏اى براى ما بنا كرد كه ستونهاى آن محكم و بلند است.

17- الظاهر:

يعنى به محبت‏هاى روشن و براهين آشكار خود ظاهر و هويدا است و شواهد و نشانه‏هاى او دلالت بر ثبوت ربوبيّت و صحّت وحدانيت او دارد پس موجودى نيست جز آنكه بوجود خداى تعالى شهادت مى‏دهد. و هيچ آفريده‏اى نيست جز آنكه از توحيد او خبر مى‏دهد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| «و في كلّ شي‏ء له آية |  | تدلّ على انّه واحد» |
|  |  |  |

در هر چيزى نشانه‏اى است كه دلالت مى‏كند كه‏

او يكى است. و ظاهر گاهى به معناى غالب و قادر مى‏آيد فَأَصْبَحُوا ظاهِرِينَ‏[[73]](#footnote-74) يعنى پيروان عيسى (ع) پيروز شدند.

18- الباطن:

يعنى از ادراك ديده‏ها در حجاب است و از آلودگى خاطرها و افكار پاك است پس او ظاهر خفى است، يعنى به دلايل و نشانه‏ها، روشن و هويدا است. و خفى است يعنى از اينكه اوهام او را به حقيقت دريابند پنهان است. ذاتش محجوب است ولى آيات او ظاهر است پس او باطن است بدون آنكه در حجاب باشد. ظاهر است بدون آنكه نزديكى حاصل شده باشد و گاهى باطن به معناى بطون يعنى خبره و آگاه به داخل اشياء است. «بطنه مرد» يعنى دوست خاص وى كه او در امور ايشان دخالت مى‏كند و ايشان در امور او دخالت مى‏كنند و معنايش اين است كه او به پنهانى‏ها و سراير اشخاص آگاه است پس از پنهانى‏هاى دلها خبر دارد و بر غيوب مخفى مطلع است.

19- الحىّ:

او فعال مدرك و زنده مى‏باشد و مرگ و فنا بر او روا نيست و به حيات نيازمند نيست كه به واسطه آن حى و زنده باشد.

20- الحكيم:

يعنى كسى كه براى خلق اشيا محكم كارى مى‏كند و معنى محكم كارى يعنى تدبير درست و صورت زيبا و اندازه بجا. و گفتند: حكيم به معناى دانا و لغت حكيم به معناى علم است، چون خداى تعالى فرمود: يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ[[74]](#footnote-75) و حكيم يعنى آنكه كار ناشايسته انجام نمى‏دهد و از واجبى سرباز نمى‏زند و حكيم آنست كه اشيا را در جايگاهشان مى‏گذارد پس در تقدير اشيا كسى حق اعتراض ندارد و در تدبيرش كسى حق خشمگين شدن ندارد.

21- العليم:

يعنى وى كسى است كه ادراك پنهانى‏ها و امور مخفى مى‏نمايد كه دانشمندان خلق ادراكش نمى‏كنند چون خداى تعالى فرمود: وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ و لا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّةٍ فِي السَّماواتِ وَ لا فِي الْأَرْضِ‏[[75]](#footnote-76) داناى به جزئيات قبل از حدوث اشياء و بعد از حدوث آنهاست.

22- الحليم:

كسى كه چشم پوشى مى‏كند نادانى حكم او را تغيير نمى‏دهد، و خشم خشمگين او را از جاى در نمى‏برد، و نافرمانى گناهكاران او را از خود بى‏خود نمى‏كند.

23- الحفيظ:

او حافظ است كه آسمانها و ما بين آنها را حفظ مى‏كند، و بنده را از مهالك و سختيها نجات مى‏دهد، و او را از سقوط كردن حفظ مى‏كند.

24- الحق:

او بود و وجودش متحقق است و هر چيز كه وجودش و بودش حقيقت داشته باشد حق است چنان كه مى‏گويند: «الجنّة حق كائنة و النار حق كائنة» بهشت حقيقت است و موجود مى‏باشد، و جهنم حقيقت است و موجود مى‏باشد.

25- الحسيب:

يعنى كافى. مى‏گويد «حسبك درهم»، يعنى درهمى تو را كافى است چنان كه حق تعالى فرمود: «حسبك الله و من اتّبعك من المؤمنين»، يعنى خداى و مؤمنين كه از تو پيروى كردند تو را كافى هستند. و حسيب به معناى حسابگر هم آمده است: چنان كه خداى تعالى فرمود: و كَفى‏ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً»[[76]](#footnote-77) يعنى امروز خودت براى محاسبه كافى هستى. و نيز حسيب به معناى محصى و عالم آمده است.

26- الحميد:

پسنديده‏اى كه بواسطه كارهايش مستحق حمد گرديد يعنى در آسايش و بيمارى و در سختى و آسانى استحقاق حمد دارد.

27- الحفيّ:

معنايش عالم است خداى تعالى مى‏فرمايد: يَسْئَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْها از تو از روز قيامت مى‏پرسند مثل آنكه تو داناى به زمان قيامت هستى. پس حفّى داناى به وقت آمدن قيامت. و گاهى الحفى به معناى لطيف است يعنى كسى به تو حفى است به تو خوبى و محبت و لطف مى‏كند.

28- الربّ:

به معناى مالك است و هر كس چيزى را مالك شود رب اوست و اين معناى آيه‏

است كه فرمود: «ارجعى الى ربّك»[[77]](#footnote-78) يعنى به سوى ربّ خود باز گرد يعنى به سيد و مالك خود باز گردد گوينده‏اى در روز حنين گفت: «لان يربّنى رجل من قريش احبّ الىّ من ان يربّنى رجل من هوازن» مردى از قريش رب من باشد دوستر دارم كه مردى از هوازن ربّم باشد كه منظورش آنست كه اگر مالك من مردى از قريش باشد.

ولى اگر الربّ با الف و لام باشد جز به معناى معبود نيست زيرا الف و لام معناى الرب را عموم مى‏بخشد و تنها خدا، «مالك» همه اشياست و اگر بر غير خدا «مالك» اطلاق مى‏شود به لحاظ اشيايى است كه او مالكش مى‏باشد و به او نسبت دارد. ربّانيون كسانى هستند كه به تالّه و عبادت پروردگار منسوبند و چون بسوى خدا منقطع گشتند، هدفشان تنها خدمت حضرت حق است و ديگر آنكه: الربانيون آنانى هستند كه با انبيا صبر مى‏كنند و از ملازمين ايشان هستند.

29- الرحمن:

به همه خلق رحمان است زيرا خداى تعالى داراى رحمت همه‏گير است كه اين رحمت همه خلق را در ارزاق و اسباب معاششان در بر مى‏گيرد و شامل مؤمن و كافر و شايستگان و نابكاران مى‏شود.

30- الرحيم:

خداى تعالى به مؤمنين رحمت خاصه دارد فرمود: «وَ كانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً» به مؤمنين رحيم است و دو اسم رحمان و رحيم براى مبالغه در رحمت و مشتق از كلمه رحمت به معناى نعمت مى‏باشند خداى تعالى فرمود: وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ‏[[78]](#footnote-79) يعنى ما تو را نفرستاديم جز براى اينكه رحمت و نعمت براى عالميان را تمام كرده باشيم. ديگران هم اسم رحيم را بر خود مى‏توانند بگذارند، ولى اسم رحمان جايز نيست كه به عنوان اسم كسى غير از خدا باشد، زيرا رحمان كسى است كه مى‏تواند بلاها را برطرف كند، ولى خلق رحيم، قدرت بر طرف كردن بلاها را ندارد. و به قرآن رحمت گفته مى‏شود چنان كه به ابر رحمت گفته مى‏شود پس رحمت به معناى نعمت است چنان كه به مردم نازك دل نيز رحيم گفته مى‏شود، زيرا به واسطه رقت قلب بسيار مهربان است و كمترين مهربانى و رحمتش دعا براى ميّت و ابراز تأسّف براى وى است، ولى رحيم به عنوان صفت الهى به معناى رقّت قلب نيست بلكه معناى آن در ذات اقدس بارى تعالى به معناى ايجاد نعمت براى مرحوم و برطرف كردن بلا از اوست پس‏

تعريفى كه معناى رحيم را در خلق و حق برساند اينكه بگويى: رهايى از آفات و رساندن خيرات به ارباب حاجات را رحيم مى‏گويند.

31- الذارى:

به خالق گويند و خداى تعالى خلق را آفريد و ايشان را خلق نمود و بيشتر علما همزه را از الذارى حذف كردند.

32- الرازق:

كسى كه متكفل روزى است و قيّوم همه نفوس است به اينكه غذاهاى مورد نياز هر نفس را تأمين مى‏كند، و روزى خداى تعالى شامل همه خلايق مى‏شود و روزى را خاص مؤمنى نكرده است كه به كافر ندهد و يا به نيكوكاران روزى دهد و به بدكاران ندهد.

33- الرقيب:

يعنى نگهدارى كه هيچ چيز از او مخفى نمى‏ماند، و از اين باب گفتار حق سبحانه است كه فرمود: و ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ[[79]](#footnote-80). هيچ گفتارى نمى‏گويد جز آنكه نگهبانى سخت او را نگهبانى مى‏كند.

34- الرءوف:

به مهربانيش بر بندگان رحمت مى‏آورد و گفته شده است كه رأفت از رحمت رساتر است و گفته شد كه: رأفت خاص است و رحمت عام.

35- الرائى:

معناى آن عالم مى‏باشد. و ممكن است رايى به معناى بينا و رويت به معناى ديدن بيايد.

36- السلام:

و معناى آن اين است كه وى داراى سلام است. و منظور از اين صفت حق تعالى اين است كه او موجودى است كه از همه عيوب برى مى‏باشد. و از هر آفت و نقصانى دور است. گفته شده معنايش سلامت دهنده است زيرا سلامتى از ناحيه او به مردم مى‏رسد و سلام و سلامت مثل رضاع و رضاعت است. اينكه خداى تعالى فرمود: «لهم دار السلام» ممكن است معنايش اين باشد كه ايشان بهشتى دارند كه بهشت سلامت است و به معنايش اضافه‏اى دارد يعنى بهشت به سلام باشد و يا اينكه بهشت را سلام ناميد، زيرا كسى كه به بهشت مى‏رود از همه‏

آفات دنيا مصون مى‏ماند پس بهشت دار السلام است.

37- المؤمن:[[80]](#footnote-81)

راست مى‏گرداند، يعنى به واقعيت مى‏رساند و گمان بندگان مؤمن خود را در مورد خودش به واقعيت مى‏كشاند، و آرزوهاى ايشان را برآورده مى‏سازد. گاهى مؤمن به معناى اين است كه خداى تعالى ايشان را از ظلم و جور نجات مى‏دهد از امام صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود: خداى تعالى مؤمن ناميده شده است، زيرا هر كس اطاعت خدا كند از عذاب او در امان است و علت اينكه به عبد مؤمن گفته مى‏شود اين است كه مؤمن خود را در امان حق تعالى مى‏بيند و خداى تعالى هم امانش را مورد پذيرش قرار مى‏دهد.

38- المهيمن:

به معناى شهيد است و گفتار حق سبحان شاهد است كه: مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ‏[[81]](#footnote-82) تصديق كتابهاى الهى كه قبل از وى آمده‏اند مى‏نمايد و بر آن كتابها شاهد است يعنى خداى تعالى مهيمن يعنى شاهد همه اقوال و افعال بندگان است و از وى مثقال ذره‏اى در زمين و آسمان مخفى نيست و گفته شده كه مهيمن به معناى امين است و به معناى نگهدار اشيا و نيز گفتند: مهيمن اسمى از اسماى خداى تعالى در كتب پيشينيان است.

39- العزيز:

منيعى كه مغلوب نمى‏شود و چيزى با خداى معادل نيست و مثال و نظير ندارد و در مثل گفته مى‏شود: «من عزّ بزّ» هر كس غلبه كند مى‏ربايد. خداى تعالى در حكايت از كلام خصم به نزد داود مى‏فرمايد: «و عزّنى في الخطاب» يعنى در سؤال و جواب بر من غلبه پيدا كرد و گاه به معناى پادشاه مى‏آيد، چنان كه برادران يوسف گفتند: يا ايها العزيز.

40- الجبار:

او كسى است كه بيچارگيهاى مردم و شكستگيهاى آنها را جبران مى‏كند و اسباب معاش و روزى آنها را كفايت مى‏كند گفتند: «الجبار» يعنى كسى بالاتر از خلق خود مى‏باشد و هر جبار و ستمگرى را از بين مى‏برد و مى‏شكند و گفتند: جبّار يعنى ظاهرى كه دست كسى به او نمى‏رسد چنان كه به درخت خرمايى كه در دسترس نباشد، جباره گفته مى‏شود و جبر به اين معناست كه شخصى را بر كارى مجبورش كنيد و امام صادق عليه السلام فرمود:

«لا جبر و لا تفويض و ليكن امر بين الأمرين» نه جبر و نه واگذارى مردم به خودشان است. بلكه چيزى بين آن دوست. و مقصود امام صادق عليه السلام اين است كه خداى تعالى بندگانش را بر معاصى مجبور نساخته و امر دين را به ايشان وانگذاشته تا آنكه به نظرات و قياسهاى خود در مسايل دينى سخن گويند پس خداى عز و جل حدودى قرار داد و بياناتى نمود و احكامى را وضع كرده، و امورى را واجب نموده و امورى را مستحب كرده و دين را كامل نموده است نه آنكه دين را به ايشان واگذار كرده باشد پس با بيانات و معرفى دين از طرف خدا جايى براى واگذارى دين به آرا و عقايد مردم نيست.

41- المتكبر:

كسى كه از صفات خلق بلند مرتبه‏تر است. و بر عاصيان از خلق «متكبر» مى‏گويند چون با حق تعالى در عظمتش منازعه و كشمكش كردند، متكبر مشتق از كبرياء است و كبريا اسم تكبّر و بزرگى است.

42- السيد:

به معناى پادشاه است و به پادشاه و بزرگ قوم «سيد» گويند كه وى بر ايشان آقايى دارد و به قيس بن عاصم گفتند: علت آقايى تو بر قومت چيست؟ گفت جوانمردى و آزار نكردن مردم و يارى بندگان. پيامبر (ص) فرمود: على آقاى عرب و سيد آنانست عايشه عرضه داشت: اى رسول خدا آيا تو سيد عرب نيستى؟ فرمود: من سيد فرزندان آدم و على (ع) سيد عرب است، عايشه عرضه داشت: سيد يعنى چه؟ فرمود: سيد به معناى كسى كه طاعت او واجب باشد چنان كه طاعت من واجب است. بنا بر اين حديث سيد يعنى پادشاه واجب الاطاعه.

43- السبوح:

يعنى كسى كه از چيزهاى ناشايسته پاك است و وزن آن «فعول» است و در كلام عرب تنها دو كلمه «سبّوح» و «قدوّس» بر اين وزن آمده‏اند و معناى هر دو هم يكى است.

44- الشهيد:

يعنى آنكه هيچ چيز از او مخفى نيست مى‏گويند: شاهد و شهيد عالم و عليم يعنى مثل حاضر و شاهدى است كه چيزى از او مخفى نمى‏ماند. و شهيد به معناى عليم است چون خداى تعالى فرمود: «شهد اللَّه انّه اله لا اله الّا هو و الملائكة». و گفتند: شهيد در اين آيه به معناى علم (دانست) است.

45- الصادق:

يعنى آنكه در وعده‏هاى خود راست مى‏گويد و هر كس به عهد او وفا كند در ثوابش كم نمى‏گذارد.

46- الصانع:

صانع به طور مطلق صانع همه مصنوعات است يعنى آفريننده همه مخلوقات و پديد آورنده جميع پديده‏هاست و اين دلالت مى‏كند بر اينكه خداى تعالى به هيچ چيز شباهت ندارد، زيرا تاكنون نيافتيم كه هيچ فعلى مشابه فاعلش باشد و هر موجودى غير خدا فعل و مصنوع اوست و همه آنها دليلند بر اينكه او يگانه است و شاهد بر فردانيّت او هستند و شاهدند كه او بر خلاف خلق خود است به اينكه او شريكى ندارد و بعضى از حكما در وصف نرگس در اين معنا گفته است:

چشمها در پلكها در شاخه‏ها پديد آمده و حق در ساختن آن چيره دستى كرده است.

چشمهايى با كرشمه و ناز مثل آنك حدقه‏هاى آن از طلا ريخته شده بر بالاى نى زمردين برآمده و خبر مى‏دهند به اينكه خداى شريكى ندارد.

47- الطاهر:

يعنى از اشباه و انداد و امثال و اضداد و زن و اولاد و حدوث و زوال و سكون و انتقال و طول و عرض و باريكى و ضخامت و حرارت و برودت منزه است و خلاصه از معانى كه در مخلوقات موجود است پاك مى‏باشد و از صفات ممكنات طاهر است و از صفات پديده‏ها پاكيزه مى‏باشد پس بلند و مكرم و مقدس و بزرگ است از اينكه علمى او را احاطه كند يا وهمى او را در نظر آورد.

48- العدل:

عدل در آن كسى موجود است كه هواى نفس در وى تأثير نمى‏كند به اينكه در قضاوت ستم كند. و عدالت در مردم به اين معناست كه كسى در قول و فعل و قضاوتش مورد رضايت باشد.

49- العفوّ:

يعنى كسى كه بسيار گناهان بزرگ و مهلك را محو مى‏كند و آنها را به اضعافى از

حسنات بدل مى‏كند و العفو بر وزن فعول است و از كلمه عفو گرفته شده و عفو به- معناى چشم پوشى از گناه و مجازات نكردن گناهكار است و گفتند: عفو از «عفت الريح الاثر» گرفته شده، يعنى باد اثر و نشانه را محو و پاك نموده است.

50- الغفور:

كسى است كه بسيار مى‏آمرزد و معناى غالب آن مغفرت از گناهان در آخرت و گذشتن از مجازات است و غفور از غفر به معناى ستر و پوشش گرفته شده است و به همين سبب عرب به كلاه خود چون سر را مى‏پوشاند، مغفر مى‏گويند و مبالغه در العفو بيشتر از مبالغه در الغفور است، زيرا ممكن است چيزى پوشانده شود ولى اصلش باقى باشد، ولى در عفو و محو اين طور نيست زيرا محو يعنى بكلى از بين رفتن و نابود شدن آثار و نشانه‏هاست.

51- الغنى:

يعنى كسى كه ذاتا بى‏نياز از خلقش مى‏باشد پس حاجاتى نخواهد داشت و به جهت كمال و قدرتش به آلات و ادوات نيازى ندارد، ولى همه موجودات جز او محتاجند گرچه تنها در وجودشان محتاج باشند، ولى او غنى مطلق است.

52- الغياث:

يعنى فريادرس، علت اينكه مصدر مجازا اسم گرديده اين است كه بسيار از بيچارگان دستگيرى مى‏كند و دعاى انسانهاى مضطر را اجابت مى‏كند.

53- الفاطر:

يعنى آنكه خلق را آفريد و اشيا را به صورت ابداعى و تازه خلق نمود و پس خداى فاطر اشياء است يعنى خالق و مبدع آنهاست.

54- الفرد:

يعنى كسى كه تنها او منفرد در ربوبيت و پرورش است و تنها امر در دست اوست نه در دست مخلوق و نيز چون او تنها، موجود است و هيچ موجودى با او نيست به او فرد گفته مى‏شود.

55- الفتاح:

يعنى كسى كه بين بندگان قضاوت مى‏كند. گفته مى‏شود «فتح الحاكم بين الخصمين» حاكم بين متخاصمين فتح كرد در صورتى كه بين آن دو قضاوت كرده باشد. و به همين معنا سخن حق تعالى آمده است كه: «رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ

الْفاتِحِينَ‏[[82]](#footnote-83) يعنى: خدايا بين ما و بين قوم ما قضاوت كن و تو بهترين قاضيانى و نيز معناى فتاح آن است كه روزى و رحمت را براى بندگانش مى‏گشايد و باز مى‏كند.

56- الفالق:

آنكه ارحام را شكافت و حيوان از آن بيرون آمد و دانه و هسته را شكافت و گياه را از آن روياند و زمين را شكافت و راه را براى هر چه كه از زمين بيرون مى‏آيد باز كرد و اين معنا همان سخن حق تعالى است: وَ الْأَرْضِ ذاتِ الصَّدْعِ‏: قسم بزمين گياه روينده و گويند: «فلق الظّلام عن الصّباح و السّماء عن القطر: يعنى صبح را از تاريكى شكافت و قطره را از آسمان شكافت و «فلق» البحر لموسى‏ فَانْفَلَقَ فَكانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ‏[[83]](#footnote-84)- دريا را براى موسى شكافت و دريا شكافته شد پس هر قسمتى مثل كوهى بزرگ گشت.

57- القديم:

يعنى كسى كه بر همه اشيا به همه انحاى تقديم مقدم است، و وجودش اول ندارد و عدمى بر او سابق نيست.

58- الملك:

يعنى كسى كه مملكت او تمام و جامع اصناف مملوك‏هاست و ملكوت ملك خداست و- ت- به آن اضافه شده است چنان كه در رهبوت و رحموت اضافه شده است عرب مى‏گويند «و رهبوت خير من رحموت» از تو بترسند بهتر از آن است كه بر تو رحم كنند.

59- القدوس:

بر وزن فعول از قدس است و قدس به معناى طهارت و پاكى است و قدوس يعنى كسى كه از همه عيوب پاكيزه و از انداد و اولاد پاك است و تقديس به معناى تطهير و تنزيه است و گفتار حق سبحان كه از ملايكه نقل كرد كه: وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ‏[[84]](#footnote-85) يعنى ما تو را تسبيح مى‏كنيم و به پاكى تو را مى‏ستاييم و نسبّحك و نسبّح لك اين دو جمله كه با حرف جر و بدون آن است به يك معناست و حظيرة القدس يعنى جايگاه طهارت و پاكى از نجاست‏هايى كه در دنياست و از حوادث و دردها خالى است و گفتند: قدوس اسمى از اسماى خداى عز و جل در كتب پيشينيان است.

60- القوى:

گاهى قوى به معناى قادر است يعنى كسى كه بر چيزى قوى است يعنى بر آن تواناست و معناى آن اين است كه او چون كسى است كه داراى همه قواست و هيچ گاه بر آن قوى ناتوانى راه نمى‏يابد و اين قوا غير قابل استيلاست پس او قوى است كه خستگى در آن راه ندارد و از كسى يارى نمى‏خواهد.

61- القريب:

يعنى كسى كه اجابت مى‏كند، خداى تعالى مى‏فرمايد: «و اجيب دعوة الداع» من درخواست دعاكننده را اجابت مى‏كنم. گاهى قريب به معناى عالمى كه از وسوسه‏هاى قلوب آگاه است و بين او و بين قلوب پرده و مسافتى، نيست مثل سخن خداى عز و جل: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ[[85]](#footnote-86) ما به او از رگهاى گردن نزديكتريم پس او قريب است بدون آنكه تماسى بين ايشان برقرار باشد، و از خلقش جداست بدون آنكه راه و مسافتى بين او و خلقش باشد بلكه او در عين حال كه مفارق است مخلوط و مخالطت دارد و با ايشان مشابهت ندارد و لذا تقرب به خدا از راه‏ها و مسافت‏ها نيست، بلكه از جهت طاعت و حسن اعتقاد به خداست پس خداى تبارك و تعالى نزديك است و نزديكى او بدون نقل و انتقال است، زيرا نزديكى به او به طى مسافت نيست كه شخص به سوى او بالا رود. چگونه چنين چيزى ممكن است در حالى كه حق سبحان قبل از پايينى و بالايى و قبل از آنكه به صفت علو و دنو موصوف گردد موجود بود.

62- القيوم:

يعنى قايم و دايم بدون زوال و گفته مى‏شود او قيم همه اشياست به اين معنا كه به همه رسيدگى كرده و رعايت همه چيز را مى‏كند نظير «قيوم»، «قيام» است و اين دو بر وزن «فعول» و «فيعال» از «قمت بالشى» مى‏باشد و اين جمله به هنگامى گفته مى‏شود كه خود متولى چيزى شدى و متولى نگهدارى و اصلاح و تدبير آن گرديدى. و در مثل گفتند: «ما فيها من ديّور و لا ديّار» در خانه احدى نيست.

63- القابض:

به معناى كسى است كه ارزاق را به حكمت خود از فقرا مى‏گيرد (منع مى‏كند) و به لطف خويش ايشان را مبتلا مى‏كند تا آنكه صبر نمايند و به پاداش نفيس آن در آخرت برسند. و گفتند: القابض يعنى آنكه ارواح را به ميراندن مى‏گيرد. و نيز گفتند: القابض از قبض به‏

معناى ملك است چنان كه گويند فلان في قبض فلان اى في ملكه فلان چيز در قبض فلانى است يعنى ملك فلانى است. اين چيز در قبض من است يعنى در ملك من است و از همين باب سخن حق سبحان است كه فرمود: وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ[[86]](#footnote-87) زمين در قيامت در قبض و ملك خداى تعالى است و نظير سخن حق كه فرمود: وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ[[87]](#footnote-88) ملك مال حق تعالى است روزى كه در صور دميده شود. وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ‏[[88]](#footnote-89) امر در آن روز مال خداست.

64- الباسط:

يعنى خداى ارزاق را براى همه مى‏گستراند تا آنكه از رحمت و كرم و فضل حق تعالى نيازى باقى نماند.

65- القاضى:

يعنى خداى تعالى در اوامر و نواهى و مواردى كه امر به ترك كرده و يا مواردى كه مورد رضايت اوست بر بندگان حكم مى‏كند كه ايشان اطاعتش نمودند. و قاضى از قضا مشتق شده و قضاء الهى سه گونه است:

اول: حكم و الزام مثل سخن خداى: وَ قَضى‏ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ‏[[89]](#footnote-90) خداى حكم كرد كه هيچ كس جز او را نپرستيد. و گويند: «قضى القاضى بكذا قاضى» به فلان چيز حكم كرد و او را ملزم نمود.

دوم: به معناى خبر دادن و اعلام كردن است مثل سخن حق سبحان «و قضينا الى بنى اسرائيل في الكتاب»[[90]](#footnote-91) ما (به زبان پيامبر بنى اسرائيل) به ايشان اعلام كرديم.

سوم: به معناى تمام كردن: مثل سخن حق: فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فِي يَوْمَيْنِ‏[[91]](#footnote-92) (خلقت) هفت آسمان را در دو روز تمام كرد و گفتند: قضى فلان حقه: فلانى حاجتش را برآورد يعنى بنا به درخواست تمام نمود.

66- المجيد:

يعنى كسى كه وسعت دهنده كرم است. عرب به كسى «رجل ماجد» مى‏گويند كه بخشنده باشد و در عطا وسعت دهد و گفتند معنايش كريم عزيز مى‏باشد و از همين باب سخن حق سبحان است كه فرمود «قرآن مجيد»[[92]](#footnote-93) يعنى كريم و عزيز است و مجد در لغت به معناى رسيدن به شرافت است و گاهى المجيد به معناى ممجد است يعنى خلق خدا او را تمجيد و تعظيم مى‏كنند و بزرگش مى‏شمارند.

67- الولىّ:

معناى آن ياور مؤمنين كه متولى ثواب و اكرام ايشان است. خداى تعالى فرمود: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ[[93]](#footnote-94) خداى تعالى ولى مؤمنين است و ايشان را از تاريكى‏ها خارج ساخته به نور مى‏آورد و گاهى «ولى» نيز به معناى اولويت و برترى است چنان كه پيامبر (ص) فرمود: «الست اولى منكم بانفسكم قالوا: بلى يا رسول الله! قال من كنت مولاه فعلى مولاه». آيا من از شما به نفوستان اولويت ندارم عرض كردند بله اى رسول خدا، فرمود: هر كس من مولاى او هستم على هم مولاى او هست. و نيز به معناى ولى آمده است يعنى كسى كه متولى كارى گرديد و براى آن بپا خواست. و ولى طفل كسى است كه اصلاح كارهاى طفل را بعهده دارد و كارهايش را انجام مى‏دهد «اللَّه ولىّ المؤمنين» يعنى خداى ولى مؤمنين است چون يقينا خدا متولى اصلاح شئون مؤمنين است و مهمات دنيا و دين ايشان را بر عهده دارد.

68- المنان:

معنايش بخشنده و نعمت دهنده است و از همين باب سخن حق سبحان است‏ فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ‏[[94]](#footnote-95): بى‏حساب ببخش يا نگه دار.

69- المحيط:

كسى كه بر اشياء غلبه داشته و بر آن متمكن باشد و علم و قدرت او اشيا را در برگرفته باشد پس او محيط است يعنى استيلاى علمى بر همه اشيا دارد و لا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّةٍ فِي السَّماواتِ وَ لا فِي الْأَرْضِ وَ لا أَصْغَرُ مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ‏[[95]](#footnote-96) هيچ مثقال ذره‏اى در آسمانها و زمين و نه كمتر از مثال ذره و نه بيشتر از آن از او پنهان نيست جز

آنكه در كتاب (علم ازلى حق) آشكار است. قُلْ لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً 109 كهف- بگو: اگر دريا براى نوشتن كلمات و مخلوقات پروردگارم مركب شود قبل از آنكه كلمات پروردگارم تمام شود دريا تمام مى‏شود گرچه به اندازه آن درياها كمك آورند. وَ لَوْ أَنَّ ما فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللَّهِ‏ 27 لقمان- البته اگر درخت‏هاى زمين قلم مى‏شدند و درياى محيط (اقيانوس) مركب مى‏گرديدند و هفت درياى ديگر هم بدان اضافه مى‏گرديد كلمات خدا تمام نمى‏شد و خداى قدرتى دارد كه از قدرت وى هيچ چيز خارج نيست گرچه بزرگ باشد و پيش خدا مور و زنبور و طفل شيرخوار و عرش عظيم و ظريف و ضخيم و بزرگ و كوچك مساويند وَ هُوَ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدِيرٌ\*[[96]](#footnote-97) او بر همه اشيا تواناست. ما خَلْقُكُمْ وَ لا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ واحِدَةٍ[[97]](#footnote-98) و بعث همه شما به اندازه خلق و بعث يكى است. إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ‏: 82 يس/ 36 دستور خدا وقتى چيزى را بخواهد كه موجود گردد اين است كه به او بگويد بشو پس انجام مى‏شود (موجود مى‏شود)

70- المبين:

يعنى آشكارى كه به آثار قدرت و آيات خود روشن است و ظهور تدبيرش در اشيا و پيدايى بيّنات او حكمت وى را ظاهر مى‏سازند.

71- المقيت:

يعنى مقتدر و براى اين اسم شعرى از زبير بن عبد المطلب انشا شده است. «و

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذى ضغن كففت النّفس عنه‏ |  | و كنت على مساءته مقيتا» |
|  |  |  |

كينه‏ورزى كه خود را از او باز گرفتم بر زيان رساندن به او قادر بودم و اين زبان قريش است و گفتند «مقيت» به معناى حفيظ و نگهدار است كه اشيا را به مقدار نيازش حفظ مى‏كند. و نيز گفتند: مقيت آنى است كه غذا مى‏دهد و گفته شده كه: معنايش نگهدار نگهبان است.

72- المصوّر:

يعنى آنكه خلقش را بر صورتهاى مختلف آفريده تا از همديگر شناخته گردند

خداى تعالى فرمود: وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ\*[[98]](#footnote-99) خداى تعالى شما را صورتگرى كرد و نيكو صورتگرى نمود.

73- الكريم:

يعنى بخشنده، زياد گفته مى‏شود: مرد كريم يعنى بخشنده و گفتند: معنايش عزيز است چنان كه گويند فلانى با كرامت‏تر از فلانى است. يعنى عزيزتر از اوست. و در اين باب سخن حق است كه فرمود: «انّه لقرآن كريم» يعنى اين كتاب قرآن عزيز است.

74- الكبير:

يعنى سيد و به بزرگ قوم مى‏گويند سيد قوم «كبريا» اسم تكبر و بزرگى است.

75- الكافى:

يعنى هر كس توكل بر او كند خداى ويرا كفايت مى‏كند پس نياز او را بر مى‏آورد و او را به ديگران حواله نمى‏دهد. خداى تعالى فرمود: وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ‏[[99]](#footnote-100) هر كس بر خدا توكل كند خداى تعالى او را كافى است.

76- كاشف الضر:

معنايش گشايش دهنده است‏ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ 62 نمل/ 27 مضطر را به هنگام دعا اجابت مى‏كند و بدى را از او بر مى‏دارد.

77- الوتر:

فرد را گويند و هر چيزى كه فرد باشد به آن وتر گفته مى‏شود.

78- النور:

وى به نور خويش كوران را بينا كند و به هدايت خود گمراهان را هدايت كند. و نور به معناى ضياء است و مجازا به صورت مصدر آمده در حالى كه معناى آن اسم فاعل است يعنى منير به معناى روشنى ده. يا آنكه چون اهل آسمانها و زمين بواسطه حق تعالى به مصالح و كمالات خود مى‏رسند چنان كه به واسطه نور مردم مى‏بينند يا آنكه چون نور را نور كرده و خلق نموده است به اسم وى النور مى‏گويند.

79- الوهاب:

يعنى كسى كه بسيار مى‏بخشد و بخشش او به لحاظ مقدار، فراوان است.

80- الناصر و النصير:

هر دو اسم به يك معناست و به معناى كمك دهنده است و نصرت به معناى كمك است.

81- الواسع:

يعنى وى كسى است كه بى‏نيازى او نياز بندگانش را پوشانيد و روزى او به همه خلقش رسيد. و گفتند: «واسع غنىّ و وسعت وسعة» به معناى بى‏نيازى است و فلانى از سعه خود مى‏بخشد يعنى از ثروت خود مى‏بخشد و وسع به معناى كوشش و توان مرد است مى‏گويند: به مقدار وسع خود خرج كن.

82- الودود:

از ود گرفته شده است يعنى خداى تعالى بندگان شايسته خود را دوست دارد يعنى از ايشان راضى مى‏گردد و اعمالشان را مى‏پذيرد و گاهى به معناى اين است كه: محبت ايشان را در دل خلق مى‏اندازد و مثل سخن حق است‏ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا[[100]](#footnote-101) يعنى رحمان براى ايشان دوستى قرار مى‏دهد. و شايد فعول به معناى مفعول باشد، چنان كه در مورد مهيب معنايش مهيوب است يعنى ترسناك است در اينجا نيز ودود به معناى مودود يعنى محبوب مى‏باشد.

83- الهادى:

يعنى آنكه منت گذاشت و به هدايت خود جميع خلقش را هدايت كرد و ايشان را به نور توحيد كرامت داد. زيرا ايشان را به فطرت توحيدى خلق كرد و ايشان را به مقصود خود از خلق راهنمايى نمود و با كمك عقل و الهام و دلايل و اعلام و نيز بواسطه پيامبرانى كه با حجت‏هاى مؤكد مؤيد بودند، ايشان را قدرت بر فهم آن داد لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى‏ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ[[101]](#footnote-102) تا هر آنكه هلاك گردد، با برهان هلاك گردد و هر كس زنده و هدايت شود، از بينه و دليل هدايت گردد. و امّا بيان هدايت بندگان از اين آيه استفاده مى‏شود كه خداى تعالى حكايت كرده است‏ فَهَدَيْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمى‏ عَلَى الْهُدى‏[[102]](#footnote-103) ايشان را هدايت كرديم ولى ايشان كورى را به جاى هدايت دوست داشتند (برگزيدند). و اما اينكه ايشان را به نور

توحيد كرامت داد و در ابتدا ايشان را بر توحيد خلق كرده: فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها[[103]](#footnote-104) كه خداى ايشان را بر آن فطرت خلق كرد و سخن رسول خدا (ص) «كلّ مولود يولد على الفطرة و انّما ابواه يهوّدانه و ينصّرانه و يمجّسانه»: هر فرزند بر فطرت متولد مى‏شود و ثانيا پدر و مادرش او را يهود يا نصارى و يا مجوس مى‏نمايند. و سپس پيامبران را فرستاد و نور دين و هدايت را گسترانيد و ثالثا تحريض و ترغيب و ترهيب نمود رابعا امداد و الطاف و توفيق بر سعادت و كمك به آن نمود و نيز خداى تعالى است كه همه حيوانات را به مصالح ايشان راهنمايى مى‏كند و طلب روزى را به ايشان الهام مى‏نمايد و راه مسرت را به ايشان مى‏آموزد و اينكه چگونه از آفات و مضار دورى نمايند.

84- الوفى:

به معناى آنست كه به عهد وفا مى‏كند و وعده‏اش عمل مى‏شود.

85- الوكيل:

متولى ما يعنى كسى كه به حفظ ما برپا خاست و همين معناى وكيل بر مال و ثروت مى‏باشد و گاهى به معناى معتمد و ملجا و توكل و اعتماد و التجا نيز مى‏آيد و گفتند يعنى كسى كه متكفل ارزاق بندگان است و مصالح ايشان را بر مى‏آورد و مى‏فرمايد حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ‏[[104]](#footnote-105) يعنى در امور ما خوب كفيلى است امور را بر مى‏آورد.

86- الوارث:

يعنى كسى كه همه ملك‏ها و مالها بعد از فنا مالكان به وى مسترد مى‏گردد و خداى تعالى بعد از فناى همه خلق باقى است و املاك و مواريثشان، بعد از مرگ به خدا مى‏رسد.

87- البرّ:

يعنى كسى كه بر بندگانش مهربان است و به ايشان نيكى مى‏كند و نيكى‏اش به همه خلق مى‏رسد و گاهى برّ به معناى صادق مى‏آيد چنان كه گويند «برّت يمين فلان» فلانى در سوگند راستگو است (قسم فلانى راست در آمد) و صدقت فلان و برّ، فلانى راست گفت.

88- الباعث:

آنكه خلق را بعد از مرگ زنده مى‏كند و بعد از وفات باز مى‏گرداند و ايشان را

براى پاداش و بقا زنده مى‏گرداند.

89- التواب:

آنكه قبول توبه مى‏كند وقتى بنده توبه كند از گناهان عفو مى‏نمايد و هر چه توبه تكرار شود، عفو هم تكرار مى‏گردد.

90- الجليل:

و آن از جلال و عظمت است و معنايش جلال و بزرگى قدر و شأن و منزلت است و عظمتى است كه همه بزرگان در مقابل او كوچك هستند.

91- الجواد:

او نعمت ده، نيكى كن و بسيار نعمت بخش و احسان‏كننده است و فرق بين جواد و كريم اين است كه كريم با درخواست مى‏دهد و جواد بدون درخواست مى‏بخشد و گفتند:

عكس اين معناى مذكور است. جود به معناى بخشش و رجل جواد يعنى مرد بخشنده و بر خداى سبحان اطلاق نمى‏شود، زيرا ريشه سخاوت نرمش است مى‏گويند «ارض سخاويه و قرطاس سخاوى» زمين نرم و كاغذ نرم و سخى را سخى گويند چون به هنگام نيازها نرم است.

92- الخبير:

كسى است كه به دقايق و رموز اشياء و مشكلات آن واقف است فلانى عالم خبيرى مى‏باشد يعنى به كنه شى‏ء داناست و بر حقيقت آن مطلع است «و الخبر» يعنى علم مى‏گويى «لى به خبر» يعنى من به آن آگاهم.

93- الخالق:

يعنى كسى كه مبدع خلق است و ايشان را اختراع كرده است بدون آنكه نمونه‏اى داشته باشد خداى تعالى مى‏فرمايد: هَلْ مِنْ خالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ‏[[105]](#footnote-106) آيا خالقى غير خدا موجود است؟ و گاهى گويند مراد از خلقت اداره است چنان كه خداى تعالى در حكايت از حضرت عيسى (ع) مى‏فرمايد: أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ‏[[106]](#footnote-107). من گل را به اندازه پرنده درست مى‏كنم. و خداى تعالى در حقيقت خالق و وجود دهنده آن است.

94- خير الناصرين:

زياد و مكرر يارى و نصرت از وى مى‏رسد، چنان كه مى‏گويند:

«خير الراحمين» يعنى زياد رحمت مى‏كند.

95- الديّان:

و وى كسى است كه به بندگان پاداش و جزاى اعمال را مى‏دهد و الدّين به معناى جزاست گفته مى‏شود: «كما تدين تدان» يعنى همان طورى كه جزاء و پاداش مى‏دهى به تو پاداش مى‏دهند.

«كما يدين الفتى يوما يدان به» «من يزرع الثّوم لا يقلعه ريحانا» هر طور كه جوانمرد جزا مى‏دهد به او جزا دهند.

هر كس سير بكارد از آن ريحان برداشت نمى‏كند.

96- الشكور:

آنى است كه طاعت كم را شكر مى‏گويد و به او ثواب بسيارى مى‏دهد و نعمت‏هاى بزرگ و فراوان مى‏دهد و به كم شكر قناعت مى‏كند، خداى تعالى فرمود: إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَكُورٌ[[107]](#footnote-108) پروردگار ما غفور شكور است. و چون شكر در لغت به معناى اعتراف به احسان است و خداى سبحان به بندگان نيكويى مى‏نمايد و به ايشان نعمت مى‏دهد ولى خداى سبحان چون مطيع را به خاطر طاعتش جزا فراوان مى‏دهد به همين خاطر پاداش به ايشان را مجازا شكرگزارى نسبت به بندگان ناميد، چنان كه به مكافات و پاداش شكر گفتند.

97- العظيم:

يعنى داراى عظمت و جلال، اين اسم غالبا به كسى كه داراى شان و جلالت قدر است گفته مى‏شود.

98- اللطيف:

يعنى كسى كه به بندگان خود نيكى مى‏كند و از راهى كه نمى‏دانند به ايشان لطف مى‏كنند يعنى نرمى و مدارا مى‏نمايد و لطف يعنى خوبى كردن و كرامت دادن و فلانى لطيف به مردم است يعنى به ايشان نيكى مى‏كند و به ايشان لطف مى‏نمايد و گاهى لطيف را به معناى لطف در تدبير و فعل مى‏گيرند، مى‏گويند: فلانى صنعتگرى لطيف الكف است (يعنى چيره است) در صورتى كه وى در امر صنعت حاذق و ماهر باشد و در خبر در معناى لطيف آمده كه: او خالق مخلوقات لطيف (ظريف) است چنان كه به عظيم ناميده شده است، زيرا خالق‏

مخلوقات عظيم است و گفته مى‏شود: لطيف يعنى كسى كه فاعل لطف است يعنى بنده با آن به فعل طاعت نزديك مى‏شود و از فعل معصيت دور مى‏گردد.

99- الشافى:

يعنى كسى كه تندرستى و شفا را روزى مى‏دهد بدون آنكه دوايى در كار باشد و بلا را با دعاى اندك برطرف مى‏كند و بر ابتلاى كوچك پاداش بزرگ مى‏دهد. خداى تعالى در حكايت از ابراهيم عليه السلام فرموده: وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ‏[[108]](#footnote-109) وقتى مريض گرديدم او مرا شفاء مى‏دهد.

اين‏ها تمام اسماى حسناى الهى بود.

بدان كه: اينكه اين اسماى مخصوص را ذكر كرديم دلالت ندارد كه اسمايى غير آنها وجود ندارد، زيرا غير اين اسما در دعاهاى ايمه عليهم السلام زياد است. كه در اين اسمايى كه ما شمرديم نيست و شايد علت ذكر اسماى ياد شده اين باشد كه اين اسما بر باقى اسما مزيت و شرافت دارند.

كثرت اسما با وحدت ذات تنافى ندارد

بدان كه علت اسامى كثيره حق سبحان با معانى كثيره، موجب تكثر در ذات مقدس بارى تعالى نيست، بلكه اين تكثر و تعدد و كثرت اسما ناشى از اضافات حق سبحان مى‏باشد. بلكه حق تعالى از جميع جهات و اعتبارات يكى است.

صفات حقيقيه و صفات اضافيه‏

تحقيق آن است كه صفات حق تعالى دو قسم است صفات حقيقيه و صفات اضافيه: صفات حقيقيه آن است كه با توجه به ذات تنها آن صفات بر ذات اطلاق مى‏شود مثل حى موجود ازلى باقى ابدى سرمدى كه اين صفات تنها با نظر به ذات الهى گفته مى‏شود و صفات اضافيه آن صفاتى‏اند كه با نظر به غير حق تعالى پيش مى‏آيند مثل اينكه: او قادر خالق رحيم است زيرا اين صفات با نظر به مخلوق و مقدور و مرحوم بر ذات اطلاق مى‏شوند و تعددى كه از اين باب حاصل مى‏آيد به هنگامى است كه امور خارج از ذات را با ذات در نظر بگيريم و باعث تعدد در ذات نمى‏شوند و كثرتى را در ذات ايجاد نمى‏كند خداى تعالى از تعدد و كثرت منزه است.

فصل (1)

و على بن رئاب از عده‏اى از امام صادق عليه السلام نقل كرده است كه فرمود: هر كسى خداى را به وهم عبادت كند كفر ورزيد و هر كس اسم را عبادت كند و معنا را عبادت نكند كفر ورزيده است و هر كس اسم و معنا را عبادت نمود شرك ورزيد و هر كس معنا را عبادت كرد به اينكه اسمايى را كه خداى تعالى خود را به آن وصف كرد بر خدا اطلاق كرد و در قلب به آن معتقد شد و در زبان و در نهان و آشكار آن را جارى كرد ايشان مؤمنين هستند. و در حديث ديگر: ايشان مؤمنين حقيقى هستند. و در حديثى به هشام بن حكم فرمود: خداى تعالى نود و نه اسم دارد اگر اسم همان معنا باشد پس هر اسمى يك خدا و معبود جداست، ولى «الله» يك معناست كه اين اسما بر آن دلالت دارند.

فصل (2)

عمر بن شعيب از جدش از پيامبر (ص) نقل مى‏كند كه جبرئيل از آسمان بر آن حضرت نازل شد و در حالى كه مى‏خنديد و بشارت مى‏داد، اين دعا را آورد و عرضه داشت: السلام عليك اى محمد! پاسخ فرمود و عليك السلام اى جبرئيل! عرض كرد: خداى تعالى هديه‏اى براى تو فرستاد، فرمود: اى جبرئيل آن هديه چيست؟ پاسخ داد: كلماتى از گنجهاى عرش كه حق تعالى تو را به آن كرامت داد. پرسيد اى جبرئيل! آن كلمات كدامند؟ پاسخ داد: بگو:

«يا من اظهر الجميل و ستر القبيح يا من لم يؤاخذ بالجريرة و لم يهتك السّتر يا عظيم العفو يا حسن التّجاوز يا واسع المغفرة يا باسط اليدين بالرّحمة يا صاحب كلّ نجوى يا منتهى كلّ شكوى يا كريم الصّفح يا عظيم المنّ يا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها يا ربّنا و يا سيّدنا و مولانا و غاية رغبتنا أسألك يا اللَّه الّا تشوّه خلقى بالنّار»: اى كسى كه زيبايى را آشكار مى‏نمايى و زشتى را مى‏پوشانى اى كسى كه از گناه مؤاخذه نمى‏كنى و پرده را نمى‏درى اى كسى كه عفوى بزرگ دارى و خوب گذشت مى‏كنى اى كسى كه مغفرت تو وسعت دارد اى كسى كه دو دست را به رحمت گشودى اى صاحب همه نجواها اى نهايت همه شكايت‏ها اى كسى كه با كرامت گذشت مى‏كنى اى كسى كه بخششى بزرگ دارى! اى كسى كه قبل از استحقاق شروع به نعمت‏ها مى‏نمايى اى رب ما و اى آقاى ما و مولاى ما و نهايت رغبت ما از تو اى خدا مى‏خواهيم كه خلقت مرا با آتش مشوّه و زشت نسازى. رسول خدا (ص) از جبرئيل‏

پرسيد اين سخنان چيست؟ پاسخ داد: هيهات! كار ملايكه براى نوشتن آن تعطيل شده و منقطع گرديده (كنايه از زيادى پاداش كه همه كارها را ملايك تعطيل مى‏كنند تا آن را بنويسند) اگر ملايكه هفت آسمان و هفت زمين بر آن اجتماع كنند كه پاداش اين كلمات را تا روز قيامت وصف كنند يك جزئى از آن پاداش را نتوانند وصف كنند. وقتى بنده بگويد «يا من اظهر الجميل و ستر القبيح» خداى او را بپوشاند و در دنيا وى را رحمت نمايد و در آخرت با او رفتارى نيكو نمايد و در دنيا و آخرت هزار پوشش بر او بگذارد و وقتى بگويد: «يا من لم يؤاخذ بالجريرة و لم يهتك السّتر» خداى تعالى در روز قيامت از او حساب نكشد و پرده او را در روزى كه پرده‏ها پاره مى‏شوند پاره نكند و وقتى بنده بگويد «يا عظيم العفو» خداى تعالى گناهانش را مى‏بخشد گرچه گناهانش مثل كف دريا باشد و اگر بگويد: «يا حسن التّجاوز» خدا از آن درگذرد حتى اگر دزدى و شرابخورى و مصيبت‏هاى دنيا و امثال آنها از گناهان كبيره باشد و وقتى بگويد: يا «واسع المغفرة» خداى تعالى هفتاد در رحمت بر او بگشايد پس او در رحمت خداى عز و جل فرو مى‏رود تا آنكه از دنيا خارج شود و وقتى بگويد: «يا باسط اليدين بالرّحمة» خداى تعالى دست خود را به رحمت مى‏گشايد و وقتى بگويد: «يا صاحب كلّ نجوى و يا منتهى كلّ شكوى» خداى تعالى پاداش تمام رنجورها و سالم‏ها و مريض‏ها و نابينايان و مساكين و فقرا و تمام مصيبت‏زده‏ها تا روز قيامت را به او عطا مى‏كند و وقتى گويد «يا كريم الصّفح» خداى تعالى به او كرامت انبيا را مى‏دهد وقتى بگويد: «يا عظيم المنّ»- خداى تعالى در روز قيامت آرزوهاى وى و آرزوهاى خلايق را براى وى بر مى‏آورد. و وقتى بگويد: «يا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها» خداى تعالى به عدد شاكرين نعمت‏هاى الهى به او اجر مى‏دهد و وقتى بگويد: «يا ربّنا و يا سيّدنا» خداى تعالى به ملايكه مى‏فرمايد: اى ملايكه من شاهد باشيد كه من او را آمرزيدم و به عدد اجر مخلوقاتى كه در بهشت و جهنم و هفت آسمان و زمين و خورشيد و ماه و ستارگان و قطره‏هاى باران و انواع خلق و كوهها و ريگها و خاك و غير آن و عرش و كرسى هستند به او مى‏دهم و وقتى بگويد: «يا مولانا» خداى تعالى قلب او را از ايمان پر مى‏سازد و وقتى بگويد: «يا غاية رغبتنا» خداى تعالى در روز قيامت رغبت او و مثل رغبت خلايق را به او مى‏دهد و وقتى بگويد: «أسألك يا اللَّه ان لا تشوّه خلقى بالنّار»: خداى جبار گويد: بنده‏ام از من درخواست آزادى از آتش نمود اى ملايكه من شاهد باشيد كه من او را از آتش آزاد كردم و پدر و مادر و برادران و خانواده و فرزندان و همسايگان وى را نيز از آتش آزاد كرده‏ام و شفاعت او را در هزار نفر كه آتش بر ايشان واجب شده باشد قبول كردم و از آتش پناه دادم اى محمد اين‏

كلمات را به متقين بياموز و به منافقين ياد مده زيرا اين دعا را هر كس بخواند مستجاب است إن شاء اللَّه تعالى. و اين دعاى اهالى بيت المعمور به هنگام طواف به دور آن است.

اين همه مطالبى بود كه در اين رساله املا كرديم و از خداى سبحان خواهانم كه ما را از اولين بهره‏گيرندگان و متادب به آداب وارد شده در آن و از حريصترين مخاطبين به آن قرار دهد! و ما را از كسانى قرار دهد كه فصول و ابوابى كه اين رساله مشتمل بر آنست را در ما پياده كند و در اين دعا همه كسانى كه از اين رساله مطلع شدند شريك گردند برادرانى كه مى‏خواهند هدايت شوند و راه سلامت يافتگان را روند و آنانى كه مى‏خواهند بر توشه قيامت بيافزايند و از آن بهره‏ور شوند و اين كتاب را براى ما و ايشان سلاح و توشه قرار دهد تا بواسطه آن به تمام مقاصد دست پيدا كنيم و از همه سختيها نجات يابيم و خداى تعالى ولى خيرات است و به نعمت او اعمال صالح تمام مى‏شود و درود بر اشرف نفوس پاكيزه، محمد و عترت شايسته و آقا تا به هنگامى كه صبح و شب مى‏آيند و مى‏روند و تاريكى و روشنايى پى هم درآيند پايان.

مترجم گويد:

حمد خدايى را كه مرا توفيق ترجمه اين كتاب داد و درود بى‏پايان بر محمد و اهل بيت پاكش باد.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين 29 صفر الخير 1415

يادداشت‏ها

يادداشت‏ها

[يادداشت‏هاى باب اول‏]

يادداشت شماره (1) صفحه 21 سطر 4 1- امروزه نقش دعا به عنوان يك پناهگاه روحى در مقابل ناملايمات تمدن جديد غير قابل انكار است، روانشناسان بيدار براى معالجه بيمارانى كه از خود و اطرافيان خود نااميد شده‏اند، دعا را توصيه مى‏كنند. و بهترين روش درمان بيماريهاى روانى را تكيه به خداى تعالى و نيايش به درگاه پاكش مى‏دانند.

بشر بدون تكيه‏گاه، چون علفى بى‏ريشه، دستخوش تندباد حوادث است، و خود را در دار هستى تنها مى‏يابد. نگرانى از بيمارى، ندارى، تشويش از آينده‏اى مبهم و سرانجام هراس از نيستى و نابودى يعنى مرگ همانند خوره روح سرگردان وى را مى‏خورد و هر روز بر هراس وى مى‏افزايد. بى‏هدف خود را به سرگرميهاى آنى، فيلم‏ها، دانس‏ها، مشروبات الكلى و مواد مخدر مشغول مى‏كند تا از خويش فرار كند، و خويش را نفى كند همه اينها از بى‏اعتقادى به نيرويى است كه توانا و محيط بر همه چيز، و مدبّر و سرپرست همه مى‏باشد. امّا ياد خدا و نيايش به درگاه بلندش و تكيه بر خدا همه نگرانيها را برطرف مى‏سازد. كافى است، لحظه‏اى با خداى خويش خلوت كند و مشكلات خويش را با وى در ميان گذارد و از او حلّ گرفتاريهاى خويش را بخواهد، عقده روانى او گشوده مى‏شود، و هيولاهاى مهيب روان به تاريكى فرار مى‏كنند، وى آرام و قرار مى‏يابد بلكه انسان خدا پرست عقده‏اى پيدا نمى‏كند تا در آن درگاه بگشايد، زيرا خويش را در حضور كسى مى‏بيند كه به مصالح وى آن طور كه بايد، اقدام مى‏كند و تربيت وى را به نحو احسن بر عهده دارد. و ابراهيم وار مى‏گويد: الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِ وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَ الَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ‏[[109]](#footnote-110) ترجمه از الهى قمشه‏اى:

(مى‏پرستم) همان خدايى كه مرا بيافريد و به لطف خود به راه راستم هدايت مى‏فرمايد، همان خدايى كه چون گرسنه شوم به كرم خود مرا غذا مى‏دهد، و چون تشنه شوم سيراب مى‏گرداند، همان خدايى كه چون بيمار شوم مرا شفا مى‏دهد همان خدايى كه مرا (از حيات چند روزه دنيا) مى‏ميراند و سپس به حيات ابدى آخرت زنده مى‏گرداند.

بنا بر اين با تكيه بر خدا روح آزاد مى‏گردد و جهان لا يتناهى را ميدان جولان خويش قرار مى‏دهد و با همه جهان آشتى مى‏كند و آنها را بيدار مى‏بيند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كوهها هم لحن داودى كند |  | جوهر آهن بكف مومى بود |
| باد حمال سليمانى شود |  | بحر با موسى سخندانى شود |
| ماه با احمد اشارت بين شود |  | نار ابراهيم را نسرين شود. |
| خاك قارون را چو مارى دركشد |  | استن حنانه آيد در رشد |
| سنگ بر احمد سلامى مى‏كند |  | كوه يحيى را پيامى مى‏كند |
| ما سميعيم و بصيريم و خوشيم‏ |  | با شما نامحرمان ما خامشيم‏ |
| از جمادى عالم جانها رويد |  | غلغل اجزاى عالم بشنويد |
| فاش تسبيح جمادات آيدت‏ |  | وسوسه تاويلها نربايدت‏ |
|  |  |  |

مثنوى دفتر سوم بيت 1025 علت اينكه بايد تنها از خداى تعالى خواست، آن است كه چون حوادث از طرف خدا نوشته شده و تقدير مى‏شود، هيچ سببى از اسباب تاثير حقيقى ندارد پس غير خدا را نخوان و از غيرش كمك نخواه ولى از حق سبحان بخواه چون قدرت هميشگى و پادشاهى ثابت و اراده نافذ دارد و هر روز در كارى است به همين خاطر امام فرمود: اگر همه خلق كوشش كنند. و از اخبار دعا، به استفاضه وارد شده، كه دعا از قدر است و در اين حديث، اشكال يهود و ديگران پاسخ داده شده اشكال آنها اين است كه: يا حادثه مقدّر و مقضى است، و يا خير؟ در صورت اول وقوع آن ضرورى است و در صورت دوم محال است و در هر دو صورت، دعا، تاثيرى ندارد.

جواب: اگر فرض شود كه چيزى مقدر شده، ولى باعث نمى‏شود كه از اسباب وجود بى‏نياز باشد. و دعا نيز از اسباب و علل و حوادث است پس با تحقق علل معلول هم محقق مى‏گردد.

همين معناى سخن ائمه اطهار عليهم السلام است كه: دعا از قدر است و يا در بحار الانوار آمده است كه قضا را جز دعا بر نمى‏گرداند.

شماره/ 2 ص 22 سطر/ 17:

مراد از همراهى دعا و بلا آنست كه: خداى تعالى آن دو را ملازم قرار داده است تا آنكه بلا باعث دعا كردن شود، و دعا بلا را بازگرداند، مثل اينكه آن دو رفيق هستند، يا آنكه نرمى و لطف‏

و كمك از همديگر مى‏گيرند، گويا بلا با دعا رفاقت مى‏كند و او را مى‏خواند و كمكش مى‏كند و دعا با بلا همراهى مى‏كند و او آن را برطرف مى‏سازد و اگر نسخه «يتوافقان» را بگيريم معنايش اظهر است يعنى اين دو با هم جنگ و مخاصمه و مقاتله مى‏كنند چنان كه در روايتى از عامه آمده است كه دعا و بلا با همديگر برخورد مى‏كنند و در هوا با همديگر كشتى مى‏گيرند و در عدّة الداعى (همين نسخه) نيز آمده است. به نقل از مرآة العقول ص 14 ج 12.

در مرآة العقول مرحوم مجلسى مى‏فرمايد:

شماره/ 3 ص 23 سطر 5:

اشكال: با اين بيان لازم مى‏آيد كه دعا از فرايض و واجبات باشد و اگر كسى تركش نمايد گناه كبيره كرده است، زيرا خداى تعالى تهديد كرده است كه اگر كسى آن را ترك كند وى را وارد آتش دوزخ كند (و ملاك كبيره بودن گناه تهديد به دوزخ است) جواب: دور نيست كه دعا واجب باشد و تارك آن مرتكب گناه كبيره شده باشد، زيرا اجمالا دعا واجب است و كمترين آن در سوره حمد است (كه از خدا مى‏خواهيم تا ما را به راه راست هدايت كند) پس ترك دعا به طور كلى به اينكه هيچ دعا نكند از كبائر شمرده مى‏شود، علاوه بر آن تهديد مترتب بر استكبار مى‏باشد (يعنى اگر كسى به دليل تكبر دعا را ترك كند يعنى خودش را بالاتر و بى‏نياز از دعا بداند) چنين خصوصيتى در درجه كفر به خداست چنان كه در صحيفه كامله سجاديه آمده است:

خدايا: دعا را عبادت خواندى و ترك آن را استكبار ناميدى و تاركين دعا را تهديد به دوزخ ابدى كردى. آنگاه مرحوم مجلسى مى‏فرمايد: با اين اخبار اقوال صوفيه كه ترك دعا را بهتر مى‏دانند و يا در بعضى حالات ترك دعا را مستحسن مى‏شمارند رد مى‏شود.

سپس فرمود: طيبى در شرح مشكاة گفت: احاديث صحيحه بر استجابت دعا و استعاذه دلالت دارد، و همه علما و اهل معارف معتقدند كه ترك دعا به دليل تسليم قضاى الهى بهتر است و عده‏اى از ايشان قايل شدند كه اگر نيايشگرى براى مسلمانان دعا كند خوب است، ولى اگر تنها براى خويش دعا كند خوب نيست. و عده‏اى گفتند: اگر انگيزه دعا را در خود مى‏يابد مستحب است و الّا خير و دليل فقها ظواهر قرآن و سنت است كه امر به دعا مى‏نمايد، چنان كه اخبار انبيا عليهم السلام نيز بر همين معنا دلالت دارد.

مترجم مى‏گويد: مقام رضا مقامى است كه هر چه از ناحيه حق سبحان به سالك مى‏رسد

شيرين است. هر چه آن خسرو كند شيرين بود.

مولانا مى‏گويد- دفتر اول بيت/ 2680

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در بلا هم ميچشم لذّات او |  | مات اويم مات اويم مات او |
|  |  |  |

در اين مرحله اگر هم سالك دعا مى‏كند چون حق سبحان امر فرمود كه دعا كنيد دعا مى‏كند زيرا براى خود خواستى غير از خدا نمى‏بيند بنا بر اين هرگز ايشان منكر دعا نيستند بلكه اقتضاى مقام رضا چنين است. بنا بر اين عده‏اى از سلّاك راه ابديت در مقام گريه و زارى و دعا هستند، و عده‏اى در مقام رضا پس حالات ايشان متفاوت است و هرگز تهافتى بين اين اخبار و عمل آنها نيست. مولوى در دفتر سوم بيت 1908 مى‏گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بشنو اكنون قصه آن رهروان‏ |  | كه ندارند اعتراضى در جهان‏ |
| ز اوليا اهل دعا خود ديگرند |  | گه همى دوزند و گاهى مى‏درند |
| قوم ديگر ميشناسم ز اوليا |  | كه دهانشان بسته باشد از دعا |
| از رضا كه هست رام آن كرام‏ |  | جستن دفع قضاشان شد حرام‏ |
| در قضا ذوقى همى بينند خاص‏ |  | كفرشان آيد طلب كردن خلاص‏ |
| حسن ظنى بر دل ايشان گشود |  | كه نپوشند از غمى جامه كبود |
| هر چه آيد پيش ايشان خوش بود |  | آب حيوان گردد ار آتش بود |
| زهر در حلقومشان شكر بود |  | سنگ اندر راهشان گوهر بود |
| جملگى يكسان بودشان نيك و بد |  | از چه باشد اين ز حسن ظن خود |
| كفر باشد نزدشان كردن دعا |  | كاى اله از ما بگردان اين قضا |
|  |  |  |

مرحوم سيد على خان مدنى مى‏فرمايد:[[110]](#footnote-111) سؤال- آيا دعا با مقام رضا كه از بلندترين مقامات صديقين است منافات دارد؟

جواب- در صورتى منافات با رضا به قضاى الهى دارد كه انگيزه آن حظّ نفسانى باشد ولى اگر نيايشگر عارف بالله باشد و بداند كه هيچ كارى بدون مشيت و خواست وى صورت نمى‏گيرد و دعاى وى براى امتثال امر الهى در «ادعونى استجب لكم» و امثال آن باشد بدون آنكه مقصودش حظّ نفسانى باشد منافاتى بين دعا و رضا نيست.

شماره 4 صفحه 24 سطر 9:

مرحوم علامه طباطبايى در مورد آيه در ضمن آيه مزبور در 186 در بقره‏[[111]](#footnote-112) فرمود: از آيه نكات زير استفاده مى‏شود.

1) اساس بر گفتگو و مخاطبه با بندگان است ولى نه به طريق غيبت.

2) نهايت توجه را به دعا فرموده است.

3) فرمود بندگان من و نفرمود: اى مردم! كه عنايت و توجه را مى‏رساند.

4) واسطه را حذف كرد نفرمود: «قل ...» و فرمود من نزديكم.

5) قريب بودن را به صورت صفت آورده نه آنكه به صورت جمله فعليه آورده باشد.

6) فعل مضارع «اجيب» دلالت بر استمرار دارد.

7) آنگاه قيد «اذا دعان» را يعنى وقتى مرا بخواند را آورده و اين قيد اضافه «بر دعوة الداع» نيست بلكه عين آن است و دلالت دارد كه دعا بدون هيچ شرطى اجابت مى‏شود چنان كه در «ادعونى استجب لكم»[[112]](#footnote-113) چنين است اينها هفت نكته در مورد اهتمام بر دعا بوده كه از آيه استفاده شده علاوه آنكه هفت بار ضمير متكلم در آيه تكرار شده است يعنى هفت بار خدا فرمود «من» و تنها آيه‏اى كه در قرآن چنين است همين آيه مى‏باشد.

آنگاه در بيان مفصلى از آيه چنين استفاده مى‏كند:

چون ملكيت حقيقى از آن پروردگار است و ديگر مالكيت‏ها مجازى است در حقيقت مال و منال تنها اضافه و نسبتى به صاحب مال دارند چنين مالكيتى مجازى و قرار دادى است بنا بر اين آنكه همه عالم از آن وى مى‏باشد حق تعالى است و حق تعالى مالك حقيقى همه مى‏باشد و چون اين ملكيت اضافى نيست و در آنجا خبر از نسبت و اضافه نيست بلكه همان طور كه انسان وهم و خيال و حس و چشم و گوش خود را مالك است حق تعالى نيز مالك عالم و آدم مى‏باشد و اين چنين مالكى با مملوك خويش قريب و نزديك مى‏باشد و هرگز نمى‏توان هيچ كس ديگر را با نزديكى وى مقايسه نمود وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لكِنْ لا تُبْصِرُونَ‏[[113]](#footnote-114)، ما از شما بيشتر به محتضر نزديكيم ولى شما نمى‏بينيد. به همين خاطر چون بندگان ملك حقيقى وى مى‏باشند پس وى على الاطلاق نزديك‏تر به آنهاست و هيچ كس نزديك از حق سبحان به آنها

نيست لذا هر گونه تصرفى از حق سبحان در بندگان رواست و هيچ كس نمى‏تواند مانع قبض و بسط و تصرف وى شود به همين خاطر با دعاى عبد، مالك حقيقى هر گونه تصرفى را مى‏تواند انجام دهد بر خلاف يهود كه قايل شدند كه خداى تعالى خلق را آفريده و تقدير نموده و ديگر كار تمام است و خداى تعالى تصرف تازه‏اى در قضاى خود نمى‏كند بنا بر اين نسخ و بداء و استجابت دعوات معنا ندارد، زيرا كار خلقت پايان يافت و بر خلاف عده‏اى از اين امت كه قايلند كه خداى تعالى در افعال بندگان دخيل نيست و آنها همان قدريه مى‏باشند كه رسول خدا (ص) در روايت منقول از فريقين كه «القدرية مجوس هذه الامة» قدريه مجوس اين امت هستند- ايشان را قدريه ناميده است.

بنا بر اين كارها در ملك خداست و هيچ كارى بدون تمليك حق و اذن وى انجام نمى‏شود.

پس آيه علاوه بر آنكه اجابت دعا را بيان مى‏كند علل اجابت دعا را نيز بيان مى‏كند چون نيايشگران بندگان خداى تعالى هستند همين موجب نزديكى حق به ايشان و قرب ايشان به حق مى‏گردد كه خود موجب اجابت مطلقه دعاى ايشان مى‏شود و اجابت مستلزم آن است كه هر گونه دعايى را كه بنده مى‏نمايد خداى تعالى آن را اجابت كند. امّا آيه را مقيد به «اذا دعان» كرده و اين قيد گرچه اضافه بر معناى «اجيب دعوة الداع» معناى ديگرى را نمى‏رساند، ولى نكته‏اى ديگر را مى‏رساند و آن اينكه دعا بايد دعاى حقيقى و خواست بايد خواست واقعى باشد، و نه سر زبانى.

و لذا نيايشگر بايد خواست و طلب فطرى و غريزى و قلبى داشته باشد كه وقتى به زبان آورد زبان و دل هماهنگ باشند و لذا حقيقت دعا و سؤال آنست كه قلب بخواهد و با زبان فطرت انجام گيرد، نه آنكه زبان بگردد و هر چه را خواست بگويد بدون آنكه خواست حقيقى و نياز و ظرفيت واقعى وجود داشته باشد. به همين خاطر خداى تعالى فرمود: وَ آتاكُمْ مِنْ كُلِّ ما سَأَلْتُمُوهُ وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لا تُحْصُوها إِنَّ الْإِنْسانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ- ترجمه: و حق سبحان آنچه را كه شما از وى خواستيد به شما عنايت فرمود و اگر نعمت‏هاى خدا را بشماريد نمى‏توانيد و انسان ستمكار ناسپاس است.[[114]](#footnote-115) پس ايشان خواستار نعمت‏هاى بى‏شمارند و آن را طالبند ولى با زبان ظاهرى نخواستند بلكه با زبان فقر و احتياج و استحقاق فطرى وجودى خواستار آن نعمت‏ها بودند و نيز خداى تعالى فرمود:

يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ‏[[115]](#footnote-116) هر كس كه در آسمان‏ها و زمين است از وى مى‏خواهد و او هر روز در كارى است. پس خواست و دعاى فطرى هرگز بدون اجابت نمى‏ماند پس علت اينكه دعاهايى كه اجابت نمى‏شود فقدان يكى از اين دو امر است.

امر اول: دعاى حقيقى وجود ندارد يعنى يا دعا و خواستى نيست و امر بر نيايشگر مشتبه شده مثل اينكه انسان چيزى را بخواهد كه ممكن نيست ولى در واقع نمى‏خواهد مثلا اگر براى وى حقيقت و سرّ قضيه روش شود نمى‏خواهد.

امر دوم: آنكه خواست محقق است ولى از خداى تنها نمى‏خواهد چنان كه از خدا حاجتى از حوايج را مى‏خواهد ولى قلبش دنبال اسباب عادى يا امور و همى است كه فكر مى‏كند كه براى تحقق خواسته وى كافى است يا آنكه در كار وى دخيل است بنا بر اين دعا خالصانه نيست.

بنا بر اين در حقيقت از خدا نخواسته است بلكه در اين خواست شريك قرار داده است ولى آنكه دعاها را اجابت مى‏كند خداى بدون شريك است با اين بيان، آيات ديگر هم روشن مى‏شود مثل‏ قُلْ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لا دُعاؤُكُمْ‏[[116]](#footnote-117) بگو خداى من چه اعتنايى به شما دارد اگر دعاى شما نبود و مثل: أَ رَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَ غَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ ما تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شاءَ وَ تَنْسَوْنَ ما تُشْرِكُونَ‏[[117]](#footnote-118) آيا نمى‏بينيد كه اگر عذاب الهى بيايد يا قيامت شما را دريابد آيا غير خدا را مى‏خوانيد اگر راستگويانيد بلكه وى را مى‏خوانيد و آن را از شما برمى‏دارند اگر بخواهد و (ولى) در آن هنگام آنچه را كه شرك ورزيد به فراموشى مى‏سپريد. و نيز اين آيه: قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً لَئِنْ أَنْجانا مِنْ هذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْها وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ‏[[118]](#footnote-119) بگو:

چه كسى شما را از تاريكيهاى خشكى و دريا نجات مى‏دهد. وى را با زارى و در نهان مى‏خوانيد كه اگر ما را از اين مهلكه نجات دهد از سپاسگزاران خواهيم بود بگو كه خداى تعالى شما را از آن نجات خواهد داد و از همه سختيها، ولى شما شرك خواهيد ورزيد.

اين آيات دعاى غريزى و سؤال فطرى را مطرح مى‏سازد كه انسان از خداى تعالى مى‏خواهد ولى چون در رفاه و گشايش است و به اسباب عادى چنگ مى‏زند و شريك براى خدا قايل مى‏شوند و كاربر وى مشتبه شده است و گمان مى‏كند كه از خدا سؤال نمى‏كند ولى در حقيقت‏

فطرت وى از خدا مى‏خواهد و سؤال مى‏كند ولى بعد از آنكه حوادث شدت يافت اسباب پر مى‏كشند و شركا نابود مى‏شوند و تنها خداى تعالى باقى مى‏ماند و براى وى روشن مى‏شود كه جز خداى كسى نيست و از وى مى‏خواهد و چون وحدانيت حقيقى پيدا شده بلا بر طرف مى‏شود و حاجت برآورده مى‏شود و رفاه و رضا روى مى‏آورد باز وقتى به گشايش و رفاه رسيد از يادش مى‏رود و شرك و تمسك به اسباب از سر گرفته مى‏شود و نيز اين آيه كه: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ‏[[119]](#footnote-120) كه آيه به دعا دعوت مى‏كند و وعده اجابت مى‏دهد و زياده بر آن دعا را عبادت قرار مى‏دهد يعنى به جاى عن دعايى «عن عبادتى» آورده است.

بلكه همه عبادات را دعا قرار داده است، زيرا آيه مشتمل بر وعيد به آتش بر ترك بر دعاست و وعيد به آتش در مورد ترك همه عبادات است نه بعضى از اقسام عبادات پس اصل عبادت دعاست. مترجم گويد اين جواب ديگرى از مرحوم مجلسى است.

و آنگاه مرحوم علامه در مقام نتيجه‏گيرى مى‏فرمايد:

آيه مشتمل بر عمده اركان دعا و آداب داعى است و عمده آن آداب، اخلاص در دعاست و آن هماهنگى قلب با زبان و بريده شدن از همه اسباب جز خداست و چسبيدن به حق سبحان است.

پاورقى شماره 5 ص 24 سطر 21:

از همين بيانات روشن شد كه يأس و دو دلى كاشف از نخواستن و عدم طلب حقيقى است و در صورت عدم طلب حقيقى حقيقت دعا منتفى است و دعاى زبانى فايده‏اى ندارد لذا يقين به اجابت از اركان استجابت دعاست و داعى در آن حال مى‏فهمد كه دعا مستجاب است.

شماره 6 ص 25 سطر 9:

مرحوم مجلسى در مرآة ج 12 ص 19 مى‏فرمايد:

اكثر مردم گمان مى‏كنند كه خداى تعالى وعده اجابت دعا داده است و خلف وعده بر او محال است و نيز آيات و اخبار در اين زمينه فراوان آمد و دروغ از خداى تعالى و حجج الهى عليهم السلام محال است:

جواب اول: منظور از اين مطلب آن است كه وعده مشروط بر مشيت است يعنى من اجابت‏

مى‏كنم اگر بخواهم شاهد آن گفتار حق سبحان است كه فرمود: «فيكشف ما تدعون اليه ان شاء» اگر بخواهد درخواست آنها را برآورده مى‏سازد.[[120]](#footnote-121) جواب دوم: مراد از اجابت، لازم اجابت است يعنى شنيدن كه لازمه اجابت مى‏باشد مراد است زيرا تا دعا شنيده نشود اجابت نمى‏شود سپس دعاى مؤمن را در همان لحظه اجابت مى‏كند ولى اعطاى حاجت را تاخير مى‏اندازد يا آنكه مؤمن دعا كند و وى صدايش را بشنود زيرا صداى مؤمن را دوست دارد.

سوم: اجابت دعا مشروط به اين است كه مصلحت و خير براى نيايشگر باشد زيرا حكيم مصلحت احوال بندگان را با مقتضاى شهوات آنها عوض نمى‏كند، چنان كه امام سجاد صلوات الله عليه فرمود: اى كسى كه وسايل، حكمت وى را دگرگون نمى‏كند» اين همانند سخن انسان كريمى است كه مى‏گويد فقيرى را رد نمى‏كنم: آنگاه فقيرى نادان بيايد و از وى چيزى را بخواهد كه وى مى‏داند او را مى‏كشد ولى فقير نمى‏داند يا آنكه كودكى نادان مارى را به خاطر نقش و نگار و نرميش بخواهد و نداند كه مار او را مى‏كشد و بى‏مبالاتى كند حكمت وجود اقتضا مى‏كند كه كريم خواسته آنها را برنياورد و اگر به ايشان بدهد خردمندان مذمتش مى‏كنند.

بنا بر اين وعده حكيم مشروط و منوط به مصلحت است.

اشكال: فايده دعا چيست؟ هر چه كه صلاح بندگان است از طرف حق سبحان مى‏آيد.

جواب: شايد در صورتى كه دعا كند اعطا و بخشش صلاح باشد و در صورت دعا نكردن اعطا صلاح نباشد.

بنا بر اين مطالب سه قسم شد.

اول: در همه حال مصلحت در اعطاست مثل روزى ضرورى و امثال آن.

دوم: به هيچ وجه مصلحت در دادن نيست.

سوم: با دعا اعطا مصلحت است و بدون آن مصلحت نيست.

اثر دعا در قسم سوم ظاهر مى‏شود و چون عموم مردم بين اين اقسام سه‏گانه تفاوت قايل نمى‏شوند لذا به طور عموم در آنجايى كه مصلحت ظاهر نبوده و منع عقلى يا عادى يا حرام نبوده باشد مأمور به دعا شدند تا آنكه قرب به خدا پيدا كنند و مثوبت يابند. و اگر مستجاب نشود نبايد مايوس شوند و بدانند كه خداى تعالى استجابت نكرد زيرا در آن مصلحت نبود با بعضى از شرايط دعا مختّل بود.

چهارم: هر عبادتى شرايط و موانعى دارد، ولى اگر شرايط حاصل نشود و موانع برطرف نگردد آثار دنيوى و اخروى آن مترتب نمى‏شود مثل نماز كه فرمود هر كس نماز بگذارد وارد بهشت مى‏شود يا بر روزيش افزوده مى‏شود ولى اگر نمازگزار بدون وضو نماز بخواند يا كارى را كه نماز را باطل مى‏كند انجام دهد آثار دنيوى و اخروى آن محقق نمى‏شود و يا اگر پزشك بگويد:

سقمونيا مسهل است ولى اگر انسانى همراه با شرب آن چيزى را بخورد كه اثر مسهل را از بين برد مثلا افيون بخورد، سخن پزشك بجاست و با حكمت، و منافاتى با عدم تاثير دارو ندارد.

استجابت و قبول و ترتيب اثر دعا، مشروط به شرايطى است وقتى در بعضى از شرايط اخلال شد استجابت بر آن مترتب نمى‏شود و اخبار فراوانى در شرايط و موانع دعا آمده است چه بسا علت عدم اجابت دعا همين است لذا خداى تعالى فرمود: أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ‏[[121]](#footnote-122) به عهد من وفا كنيد. من به عهد شما وفا كنم.

پنجم: اجابت لازم نيست كه به عجله صورت گيرد ممكن است دعا به اجابت برسد ولى اثر آن تا زمانى طولانى به خاطر مصالحى تاخير افتد زيرا وارد شده است كه بين سخن حق سبحان كه فرمود قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُما دعاى شما (موسى و هارون)- به اجابت رسيد، تا غرق فرعون چهل سال فاصله افتاد و مى‏آيد كه خداى تعالى اجابت را به تاخير مى‏اندازد چون دوست دارد صداى او را بشنود و امثال آن از وجوه و مصالح ديگر.

ششم: خداى تعالى به كسى كه صلاحش را نمى‏داند و دعا مى‏كند چندين برابر در آخرت مى‏دهد به طورى كه وقتى در آخرت ثواب دعاى خويش را مى‏بيند آرزو مى‏كند كه هرگز دعايى از وى در دنيا به اجابت نمى‏رسيد. پس تصديق مى‏كند كه دعاى وى به وجه اكمل به اجابت رسيد. پايان كلام مرحوم مجلسى.

مترجم گويد: بهترين جواب آنست كه يا الله خود اجابت حق سبحان است و توفيق دعا و سخن گفتن با خداى تعالى چه بسا بالاتر از خواسته بنده است چگونه چنين نباشد در صورتى كه وى مالك الملوك هستى است و به بشر اجازه مخاطبه و مكالمه داده است و فرمود كه من دعاى بنده را مى‏شنوم و همنشين كسى هستم كه مرا ياد كند و اين همنشينى از دنيا و آخرت برتر است شماره 7 ص 29 سطر 7:

چرا حقيقت بهتر از مجاز است: مراد آنست كه لفظى كه در معناى قراردادى خود استعمال‏

شود بر طبق قاعده رفتار شده و در دوران امر بين حقيقت و مجاز، حقيقت راجح است. معناى حقيقى بر اثر قرار داد اجتماعى شكل مى‏گيرد، ولى مجاز بر اساس ذوق و سليقه و به كمك قرينه پديد مى‏آيد و قرار دادى در كار نيست، گرچه نوع آن استعمالات مجازى مطابق با قرار دادهاى زبان است.

شماره 8/ ص 31/ سطر 21:

اينكه فرمود: نگو كار تقدير پايان يافت دو احتمال مى‏رود.

اول آنكه اين سخن باطل و فاسد است زيرا اين سخن، سخن بعضى از يهود و حكماست بلكه ناچار بايد به بداء ايمان آورد [مراد از بداء آنكه خداى تعالى تحت شرايطى كارى را مقدر فرموده است ولى با عوض شدن شرايط و مناسبات آن امر مقدر نيز تغيير پيدا مى‏كند اين تغيير گرچه معلوم حق تعالى است ولى كسانى كه به لوح محو و اثبات دست پيدا كردند گمان مى‏كردند كه آن امر بدون تغيير واقع خواهد شد ولى پس از وقوع معلوم مى‏شود كه اين امر قطعى نبوده و تحت آن شرايط خاص امكان وقوع داشته اكنون كه شخص نيايشگر شرايط جديدى را به وجود آورده آن امر مقدر تغيير كرده است. مترجم‏] احتمال دوم: مراد از فراغ از امر آن باشد كه خداى تعالى علم به حوادث آينده دارد و اين سخن راست است ولى چنين علمى سبب نمى‏شود كه امر و تاكيد بر دعا نشود و دعا انجام نگيرد و ثوابى نداشته باشد پس مراد از اين نهى آنست كه اين حقيقت را مانع از دعا و علت براى اعتقاد به اين قرار ندهد كه دعا فايده‏اى ندارد. پايان كلام مجلسى- ره- مترجم گويد: توضيح آنكه: اگر اين سخن مستشكل را بشكافيم چنين مى‏شود كه چون خداى تعالى علم به حقايق عالم دارد بنا بر اين همه دست از كار بكشند و هيچ كارى نكنند زيرا چه كارى بكنند و چه نكنند عالم سير خود را انجام مى‏دهد زيرا خداى تعالى علم دارد كه اين حقايق واقع خواهد شد و اگر ما خود را دخيل بدانيم و دست به فعاليت بزنيم هم فايده‏اى بر آن متصور نيست و نمى‏توانيم جلوى وقوع حوادث حتمى را بگيريم زيرا معلوم حق تعالى است و اگر ما در وقوع حوادث دخيل باشيم علم خداى تعالى جهل مى‏شود.

جواب آنست كه چون حقيقت دعا را نشناختند به اين سخنان دست يازيدند توضيح آنكه:

سنت الهى در عالم اين است كه هر كارى به وسيله اسباب خاص خويش صورت گيرد.

نان گرسنه را سير كند، آب تشنه را سيراب نمايد و آفتاب و ماه، شب و روز را بسازند و

خيرات فراوان عالم مستند به خورشيد باشد. ايشان تا اينجا را مخالف با قضا و قدر الهى نمى‏دانند و دخالت آب و نان را انكار ندارند و نمى‏گويند كه انسان نخورد، زيرا اگر علم خدا به خوردن تعلق گرفته است وى خواهى نخواهى خواهد خورد و اگر علم خدا به نخوردن و گرسنگى تعلق گرفته باشد اگر همه عالم جمع شوند تغييرى در سرنوشت وى نخواهند داد و نمى‏توانند او را سير نمايند.

امّا مى‏گويند اين كه شما يك جمله بگويى و سرنوشت خويش را عوض كنيد اين تغيير سرنوشت بدون علت و جهت است. جواب آن است كه همان طور كه فعاليت‏هاى بدنى سرنوشت‏ها را تغيير مى‏دهند و هيچ گونه شكى در آن نيست فعاليت‏هاى روحى مخصوصا بيان و سخن باعث تغيير افكار و اجتماع است امروزه نقش بيان و مطبوعات و سخنرانيها غير قابل انكار است بنا بر اين الفاظ و معانى هم در دار وجود بيكار نيست اما انسان نيايشگر با چه كسى سخن مى‏گويد و در آنجا خطابه و نوشتار و امثال آنها مخاطب را تحت تاثير قرار مى‏دهد ولى در اينجا مؤثر كيست و متاثر كدام است. بايد گفت: روح انسان عظيمتى بسيار دارد و در صورت توجّه و يگانگى و پرورش، هيچ موجودى به پاى وى نمى‏رسد وى مى‏تواند تاثيرات شگرفى در نظام هستى ايجاد نمايد همان گونه كه در زمينه علوم مادى روشن است در نظام جهان نيز نفس انبيا و صلحا همين تاثير را دارد لذا معجزات انبيا و دعا و نفرين آنها باعث حوادث تلخ و شيرين بسيار گرديده چنان كه نقش تربيتى و پرورش آنها در امت‏هاى مختلف غير قابل انكار است. هر چه روح عظمت بيشترى پيدا كند و در اثر توحد و يگانگى و پياده كردن اسماى الهى و اخلاق ربوبى به قله بلند معرفت ربوبى برسد صاحب مرتبه «كن» مى‏شود و حرف شنوى ملايكه الهى و مراتب وجودى از وى بيشتر مى‏شود و لذا چنين انسانهايى تا دهن باز كنند همه عالم در تحت اختيار آنها قرار مى‏گيرد و به اذن الله در عالم تصرف مى‏كنند و اين همان قرب نوافل است كه خداى تعالى چشم و گوش و دست وى مى‏شود و مرحله بالاتر آن است كه عبد مظهر خواسته‏هاى الهى شود و در مقام رضا قرار گيرد و خواسته‏اى جز خواسته پروردگارش نداشته باشد. بنا بر اين گرچه از ديدگاه مادى‏ها تنها عوامل و اسباب محسوس در كارند و حوادث را رقم مى‏زنند ولى از ديدگاه يك الهى علاوه بر اسباب ظاهرى اسباب ديگر در كارند كه حاكم و غالب بر اسباب ظاهرى هستند و در صورت به كار افتادن آنها اسباب ظاهرى بى‏اثر مى‏شوند ولى شخص نيايشگر در حال دعا به خداى تعالى نزديك مى‏شود و به چنين مرتبه و مقامى مى‏رسد كه حق تعالى خواسته‏هاى وى را به ملايكه عامله مى‏رساند و وى فرمانده آنها شده كارهاى مورد

درخواست وى به انجام مى‏رسد، و لذا حالت نيايشگران و خواسته‏هاى آنها و شرايط و آداب دعا همه براى تحقق همين مرحله است به همين خاطر اگر شخص با قلبى غافل دعا كند تاثيرى ندارد زيرا اين شرط محقق نشده است ولى اگر از همه اسباب و وسايل عادى قطع اميد كند و با قلبى شكسته و چشمانى اشك آلود دعا كند دعايش مستجاب است و ميدانيد كه: در صورتى انسان گريه مى‏كند كه مطلوب وى با صورتى قوى در مقابل مخيله وى متمثل شود و وى آن را بخواهد ولى به آن دسترسى نداشته باشد بنا بر اين با اين خواست قوى خواسته وى داده مى‏شود.

تذكر اين نكته نيز ضرورى است كه همان گونه كه يگانگى و خواست مؤكد شرط است پشيمانى از گناهان و عذرخواهى از تقصيرات نيز شرط اساسى است زيرا در اين صورت شخص نقش خويش را كه مانع بزرگى در راه مظهر شدن اسماى الهى است در آن مرحله مى‏شكند و وقتى «من» شكست انانيت مى‏شكند و دار هستى به اندازه شكستگى در اختيار وى قرار مى‏گيرد و اصل عبوديت و بندگى خدا نيز در همين است.

شماره 9 ص 33 سطر 20:

استدراج آن است كه بنده با آنكه نعمت‏هاى حق تعالى را دريافت مى‏كند شاكر نعمت‏هاى وى نباشد و متوغل در معاصى باشد و با آنكه شاكر نيست خداى تعالى بر نعمت‏هاى وى بيافزايد و بر اثر افزايش نعمت‏ها وى در لذات دنيوى فروتر مى‏رود و از حق سبحان دورتر مى‏شود.

يادداشت‏هاى باب دوم‏

شماره 10 ص 54 سطر 11:

در اينكه ائمه اطهار ايام الله هستند و يوم در قوس صعود به معناى بروز و ظهور اشياء است و ليل در قوس نزول و مظهر آن است. حديثى را كه در سفينه البحار نقل شده ترجمه مى‏كنيم:

صقر بن ابى دلف كرخى مى‏گويد: وقتى متوكل عباسى آقاى ما امام ابو الحسن را برد من به محضرش وارد شدم تا از وى خبرى بگيرم. وقتى وارد شدم آن حضرت بر حصيرى نشسته بود و در مقابل قبرى حفر شده قرار داشت ... سپس گفتم آقاى من از پيامبر اكرم (ص) حديثى را نقل مى‏كنند كه من معنايش را نمى‏فهمم فرمود آن حديث كدام است؟

عرض كردم: اين فرمايش آن حضرت كه «لا تعادوا الايام فتعاديكم» با روزگار و ايام دشمنى‏

نكنيد كه با شما دشمنى كنند؟ معنايش چيست؟ فرمود: بله ايام ما هستيم تا مادامى كه آسمانها و زمين بر پا هستند. پس شنبه اسم رسول خدا (ص)- و يك شنبه كنايه از امير المؤمنين عليه السلام تا آنكه فرمود جمعه اسم فرزند فرزند من است و فرمود اين معناى ايام است پس با ايشان در دنيا دشمنى نكنيد تا در آخرت با شما دشمنى نكنند.

شماره 11 ص 57 سطر 9:

نكته‏اى در مورد اسم اعظم از مرحوم علامه طباطبايى رحمة الله عليه.

جناب ايشان در الميزان مى‏فرمايند:

اسماى الهى و مخصوصا اسم اعظم گرچه در جهان مؤثرند و وسايط و اسباب براى نزول فيوضات مى‏باشند ولى تاثير اولا و با لذات از ذات حق تعالى در اين عالم است كه از راه حقايق اسما در عالم موثر است نه آنكه تاثير از آن الفاظ از فلان زبان دال بر آن حقايق و يا تاثير به معناى مفهوم متصور در اذهان باشد و معناى اين سخن آن است كه حق سبحان فاعل موجد همه اشيا است و به وسيله صفت كريمى كه اسم مناسب با فعل است تاثير مى‏كند نه تأثير وى از آن لفظ اسم با صورت مفهوم در ذهن يا صفت ديگرى غير از ذات باشد جز آنكه حق سبحان در قرآن كريم بر طبق آيه كريمه و أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ‏ وعده داده است كه هر كس مرا بخواند من اجابت مى‏كنم و اين دعا متوقف بر دعا و خواست حقيقى است و اينكه دعا و طلب از حق سبحان باشد نه از غير وى. پس هر كس از تمام اسباب منقطع شد و براى حاجتى از حوايج به پروردگار خويش متصل شود وى به حقيقت آن اسم مناسب با حاجت خويش متصل مى‏شود آنگاه آن اسم به حقيقتش تأثير مى‏كند و دعا مستجاب مى‏گردد و اين حقيقت دعاست بنا بر اين به لحاظ حال اسمى كه داعى و نيايشگر به آن منقطع شد تاثير به خصوص يا عموم صورت مى‏گيرد و اين اسم اسم اعظم مى‏باشد و همه اشيا منقاد و فرمانبردار آن حقيقت مى‏شوند و دعاى نيايشگر در مورد هر چه كه بخواهد مستجاب شود نه آنكه اسم لفظى يا مفهومى مراد از اسم اعظم وارد در اين روايات باشد و مراد از اينكه حق تعالى اسم اعظم را به پيامبرى از انبياء و يا بنده‏اى از بندگان آموخت يا چيزى از اسم اعظم به وى داد آن است كه راه انقطاع به سوى حق سبحان به واسطه آن اسم براى وى باز شود و اگر اسمى لفظى، و معنايى مفهومى، در آنجاست فقط به خاطر آن است كه الفاظ و معانى وسايل و اسباب حفظ حقايق هستند. پايان كلام الميزان. چند نكته در كلام حضرت ايشان است 1) اسم اعظم حقيقت و يا حقايقى در عالم‏

تكوين است. 2) انسان با اتصال با آن مى‏تواند موثر شود. 3) راه اتصال انقطاع به وى مى‏باشد.

4) ولى و يا نبى عليه السلام مى‏تواند مظهر آن اسم شود. 5) اسماى جزئيه مطابق حالات و خواسته‏هاى نيايشگر با هم تفاوت دارند بنا بر اين اسم اعظم نسبت به همه با خواسته‏هاى متفاوت يكى نيست يعنى وقتى بيمار بگويد: «يا الله» يعنى اى خداى شفا دهنده گرچه كلمه «اللَّه» و امثال آن را آورده است. توقّع از الفاظ بدون رسيدن به حقايق خام طمعى است بنا بر اين بكوش اى برادر تا مظهريت اسماى عظام الهى پيدا كنى و با حقايق عالم متحد شوى گرچه الفاظ هم تا اندازه بردشان بى‏تاثير نيستند.

شماره 12 ص 62 سطر 17:

محمد بن يحيى از احمد بن محمد از ابن ابى نجران از حماد بن عيسى از مسمعى نقل مى‏كند كه وقتى داود بن على، معلى بن خنيس را به شهادت رساند حضرت ابو عبد الله «امام صادق» عليه السلام فرمود: من بر كسى كه دوست مرا كشته و اموال مرا غصب نموده است نفرين مى‏كنم داود بن على به آن حضرت عرض كرد: تو مرا به نفرينت تهديد مى‏كنى حماد گفت مسمعى نقل كرد كه معتّب براى من تعريف نمود كه پيوسته ابا عبد الله عليه السلام در آن شب راكع و ساجد بود تا آنكه به وقت سحر از آن حضرت در حال سجده شنيدم كه مى‏فرمايد: «اللهم انى اسألك بقوتك القوية و بجلالك الشديد الذى كلّ خلقك له ذليل ان تصلّى على محمد و اهل بيته و ان تأخذه الساعة الساعة» پروردگارا من تو را قسم مى‏دهم به نيروى قوى و جلال محكمت كه همه خلقت در مقابل آن خوارند كه بر محمد و آلش صلوات بفرستى و وى را هم اكنون بگيرى (هلاك كنى) اكنون، اكنون.

هنوز سرش را بلند نكرده بود كه آه و فغان از خانه داود بن على بلند شد حضرت ابو عبد الله عليه السلام سرش را بلند كرد و فرمود: من خدا را به دعايى خواندم و خداى تعالى فرشته‏اى را بر او فرستاد و با پتك آهنى بر سرش كوبيد كه مثانه‏اش در هم شكافت و به جهنم واصل شد.

مرحوم مجلسى مى‏فرمايد كه اين حديث صحيح است معلّى بن خنيس از مواليان آن حضرت عليه السلام بود و در مورد وى اختلاف است. نجاشى و ابن غضايرى وى را تضعيف كرده‏اند، و شيخ طوسى در كتاب غيبت خود مى‏فرمايد كه وى از خدمت‏گزاران امام صادق عليه السلام بود و در نزد وى شايسته محسوب مى‏شده و بر طريق آن حضرت بوده است و كشّى روايات زيادى را كه دال بر مدح وى مى‏باشد نقل فرمود و اينكه وى از اهل بهشت بوده است.

اقوى در نزد من آنست كه وى از اصحاب امام صادق عليه السلام و صندوق اسرار حضرت بوده و مذمت رجالى‏ها به خاطر احاديثى است كه در مورد مقامات ائمه عليهم السلام آورده كه اكثر مردم تحمل و كشش آن را نداشته و معجزاتى را نقل نموده كه فهم اكثرى مردم از پذيرش آن ابا داشته و به دليل محبّت شديد ائمه عليهم السلام در تقيه مقصّر بوده است و شايد حضرت از او شفاعت كند و از اخبار ظاهر مى‏شود كه كشته شدن كفاره اين تقصير و باعث بالا رفتن درجات وى شده است.

كشى از ابن ابى يعفور از حماد از مسمعى نقل مى‏كند كه وقتى داود بن على معلّى بن خنيس را دستگير كرد و حبس نمود خواست وى را بكشد معلّى گفت: مرا در جمع مردم ببر زيرا قرض زيادى دارم و اموالى در نزد من است تا آنكه اقرار به ديون خود كنم. وى را به بازار آوردند وقتى مردم جمع شدند گفت: اى مردم! من معلّى بن خنيس هستم هر كس مرا شناخت بسيار خوب.

شاهد باشيد كه من هر چه از اموال خواه عين خواه دين يا كنيز و يا غلام يا خانه كم يا زياد- دارم از آن جعفر بن محمد (عليه السلام) است رئيس پليس او را گرفت و كشت وقتى اين قضيه به گوش حضرت امام صادق عليه السلام رسيد و دامن كشان به منزل داود بن على (والى مدينه) رفت و فرزند آن حضرت (ع) اسماعيل در پشت سرش بود. فرمود: اى داود خدمت كار مرا كشتى و مالم را گرفتى داود گفت من او را نكشتم و اموال وى را نگرفتم فرمود: به خدا قسم بر كسى كه خدمت كار مرا كشت و مالم را گرفت نفرين مى‏كنم گفت: من نكشتم ولى رئيس پليس من كشت فرمود: آيا به اذن تو بود يا بدون اذن تو؟ گفت: بدون اذن من او را كشت، فرمود: اى اسماعيل برو و او را بكش اسماعيل با شمشير بيرون رفت وى را در همان مجلس كشت سپس اين روايت را نقل كرد كه داود بن على را نفرين فرمود:

وى به اسناد خود از اسماعيل بن جابر نقل مى‏كند كه وقتى حضرت امام صادق شهادت معلّى را شنيد فرمود: به خدا قسم وى داخل بهشت شده است. وليد بن صبيح مى‏گويد بعد از اينكه داود بن على گفت: من نكشتم حضرت پرسيد پس كى كشت؟ گفت: سيرانى وى را كشت و سيرانى رئيس پليس وى بوده است حضرت فرمود: او را بده تا قصاص كنم جواب داد شما را بر او مسلط كردم مى‏توانيد قصاص كنيد وقتى سيرانى را دستگير كردند و براى كشته شدن آماده كردند مى‏گفت: اى مسلمانان! مرا به قتل امر مى‏كنيد وقتى كشتم مرا به عوض آنها مى‏كشيد آنگاه سيرانى كشته شد.

به همين اسناد از حفص نقل شده كه گفت در زمانى كه به دنبال معلى بن خنيس بودند من بر

حضرت امام صادق عليه السلام وارد شدم به من فرمود: اى حفص! من به معلّى امر كردم مخالفت دستورم را كرد روزى من به معلى نگاه كردم او را ناراحت و غمگين ديدم گفتم اى معلى به نظر مى‏رسد كه به ياد اهل و خانواده‏ات افتادى گفت: بله، گفتم: نزديك شو نزديكم شده و به صورتش دست كشيدم گفتم: خود را در كجا مى‏بينى؟ گفت: خود را پيش اهل بيت خودم مى‏بينم و اين زن من است و اين‏ها فرزندان منند او را واگذاشتم تا از آنها ديدار كند و از وى در پرده شدم تا با اهل خود جمع شود آنگاه به وى گفتم: نزديكم شو نزديكم شد و صورتش را دست كشيدم گفتم: خودت را كجا مى‏يابى؟ گفت: خودم را در مدينه با تو مى‏بينم بعد به ايشان گفتم: اى معلّى! ما سخنانى داريم كه هر كس آن را نگهدارى كند، خدا او را بر دين و دنياى خود حافظ گرداند، اى معلّى! به خاطر سخنان و اسرار، خود را در دست مردم اسير نكنيد كه اگر خواستند به شما امان دهند و اگر خواستند شما را بكشند اى معلى! هر كس اسرار ما را كتمان كند خداى تعالى آن را نورى بين دو چشم وى قرار مى‏دهد و در بين مردم او را نيرومند مى‏كند و هر كس اين گونه احاديث ما را فاش سازد نميرد مگر آنكه تيزى سلاح را بچشد يا در زنجير بميرد اى معلّى تو كشته خواهى شد آماده باش. ابى بصير مى‏گويد: وقتى سخن از معلّى بن خنيس شد حضرت امام صادق عليه السلام مى‏فرمود: اى ابا محمد! سخنى را در مورد معلى با تو مى‏گويم آن را كتمان كن عرضه داشتم: به چشم فرمود معلى به درجه ما نمى‏رسد مگر آنكه از داود بن على بچشد.

گفتم: از داود به او چه مى‏رسد؟ فرمود: او را دستگير مى‏كند و گردنش را مى‏زند و بدار مى‏آويزد.

گفتم: انا لله و انا اليه راجعون، فرمود: اين در سال آينده واقع خواهد شد وقتى كه داود بن على والى مدينه شد معلى بن خنيس را خواست و از شيعيان امام صادق پرسيد و گفت: آنها را براى من بنويس گفت: من كسى از شيعيان آن حضرت را نمى‏شناسم بلكه من كارهاى آن حضرت را انجام مى‏دهم و دوستى از آن حضرت نمى‏شناسم داود گفت آيا كتمان مى‏كنى اگر نگويى تو را مى‏كشم. معلّى گفت: آيا به كشته شدن مرا تهديد مى‏كنى به خدا قسم اگر زير قدم من باشند من قدمم را برنمى‏دارم و اگر مرا بكشى مرا سعادتمند مى‏سازى و خود بدبخت مى‏شوى.

و همان طور كه امام صادق عليه السلام فرموده بود شد كه هيچ به وى مهلت نداد.

شماره 13 ص 67 سطر 18:

طبرسى ره در مجمع مى‏فرمايد:

مراد از ميتة السوء يعنى مرگ بد آنست كه انسان به هنگام مرگ در حالتى بد باشد مثلا در فقر

و بيمارى مولم و درد غير قابل علاج و بيماريهايى كه منجر به كفران نعمت و فراموشى ذكر خدا و نيز احوالى كه انسان را از فكر در نفع و ضررش باز مى‏دارد.

شماره 14 ص 68 سطر 2:

صاحب مجمع مى‏فرمايد: علت اينكه حضرت مسيح عليه السلام كلمه ناميده شد زيرا به كلام خدا، بدون پدر رسيد و گفتند: علت تسميه به كلمه آن است كه مردم به واسطه وى هدايت مى‏شوند چنان كه به كلام خدا هدايت مى‏شوند. مراد از روح خدا چيست؟

در مجمع مى‏فرمايد: علت اينكه روح خدا ناميده شد آن است كه وى از دم جبرئيل كه در امر خدا در جامه و آستين مريم دميد پديد آمد. و علت اينكه روح را به خدا اضافه مى‏كنند آن است كه وى از امر خدا ناشى شده است. و نيز گفتند علت اضافه روح به خدا آنست كه خداى تعالى وى را به خود نسبت داده است تا عظمت مقام وى را برساند چنان كه روزه را به خود منسوب داشته است كه «الصوم لى و انا اجزى به». و گاهى به خود دميدن، نيز روح مى‏گويند. و علت تسميه به روح آن است كه چون وى دين را در مردم زنده مى‏كند، چنان كه روح حيات را در انسان به ارمغان مى‏آورد بنا بر اين وى را روح ناميد زيرا وى پيامبرى است كه مقتداى مردم مى‏باشد. و گفتند: علت اين تسميه آن است كه چون خداى تعالى بدون جماع يا نطفه وى را زندگى و حيات داد. گفتند معناى روح رحمت است چنان كه در جاى ديگر فرمود: و ايّده بروح منه» و او را به روح خويش تاييد كرد يعنى به رحمت خود تاييد نمود پس عيسى را رحمت بر مؤمنين به وى قرار داد.

شماره 15 ص 71 سطر 22:

اين همه ثواب براى كسى است كه به زيارت علما برود و در نزد ايشان اندكى بنشيند بنا بر اين ارزش خود عالم چيست؟ و عالم در چه درجه‏اى قرار دارد؟ اما علت اين همه ارزش و اهميت در مجالست عالم براى چيست؟ دليل آن اين است كه عبادتى مورد قبول حق تعالى است كه شخص بداند كه چه مى‏كند و چه كسى را ستايش مى‏كند و اين بدون شناخت و يقين صورت نمى‏گيرد. از طرفى حضور در نزد عالم يقين مى‏آورد و نگاه به علماى ربّانى انسان را به ياد آخرت مى‏اندازد زيرا نفوس جوياى الگو و نمونه، و متمايل به اتصاف به صفات الگوها هستند، انس با عالم باعث تمايل به خدا و يقين به امور اخروى مى‏گردد و از طرفى نهايت عبادت قرب و

نزديكى به خدا و يقين به خداست و اين به بهترين وجه با زيارت عالم تامين مى‏شود و همان طور كه در روايت آمده چه بسا هزار سال نماز كار يك حضور در نزد عالم را نكند.

برادر عزيز توجه كن كه امام تو چگونه به مجالست و همنشينى تكيه دارد و اوقات خويش را مواظب باش! نظر تربيتى همنشينى و الگوگيرى از شخصيت‏هاى مذهبى امروزه غير قابل انكار است. كلا توجّه و الگوتراشى و نمونه دهى براى مردم، كار روزمره حكومت‏ها در دنياست براى سرگرم كردن مردم هنر پيشه‏ها و ورزش‏كاران و ساير اصناف را به مردم تحميل مى‏كنند بنا بر اين همان گونه كه همنشينى با عالم ارزش انسان را بالا مى‏برد و وى را به آخرت و خدا نزديك مى‏كند مجالست و همنشينى با الگوهايى كه از طرف فرهنگ‏هاى بيگانه و يا خودى به روايت فيلمها و مطبوعات به خورد مردم داده مى‏شود بايد مورد تامل قرار گيرد. هر لحظه‏اى كه عفريت‏هايى را بنام هنر پيشه كه از فاسدترين مردم روزگارند بر روح و جان خود مسلط مى‏كنى بدان كه همان مقدار از راه ابديت فاصله گرفته‏اى و اخلاق و رفتار زشت دنياطلبانه آنها در تو رخنه كرده كه به زودى از آنها خلاصى ندارى. بنا بر اين مسئوليت مؤمنين در اين عصر در مقابل خود و خانواده و جامعه بسيار سنگين است و دامهاى شياطين گسترده و فراوان است.

شماره 16 ص 70 سطر 24:

مرحوم مجلسى فرمود مراد از اينكه علم همراه عمل مى‏باشد اين است كه در كتاب خدا قرآن علم با عمل مقرون شده است زيرا فرمود: «الذين آمنوا و عملوا الصالحات» آنانى كه ايمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند و شناخت و نجات در كتاب حق سبحان مرتبط با آن دو قرار داده شده است.

بنا بر اين بعد از علم بايد عمل بيايد و مراد از اينكه علم به عمل مى‏خواند يعنى علم به عالم ندا مى‏دهد و او را فرا مى‏خواند كه بر طبقش عمل كند اگر جوابش داد و عمل كرد قرار مى‏گيرد و در وى متمكن مى‏شود و الا از وى رخت بر مى‏بندد، مراد از رفتن علم آنست كه در وى شك و شبهه پيدا مى‏شود و يا فراموشى دامنگير وى مى‏شود و احتمال دارد كه مراد از همراهى علم و عمل اين باشد كه كسى كه در علم كامل باشد به اندازه كمالش از عمل جدا نمى‏شود چنان كه در بقا علم و كمال يافتن به آن، از عمل جدا نمى‏شود. پايان كلام مجلسى (اين مسأله در علوم تجربى واضح است كه اگر دانشمند فرمول و قضيه‏اى را كشف كند اگر آن را پياده كند متوجه ظرايف و نكاتى مى‏شود و در خاطرش نقش مى‏بندد و نتايج عملى ديگر و علمى بيشتر عايدش مى‏گردد

در علوم اخلاقى نيز چنين است كه با عمل به علم علاوه آنكه علم در وى متمكن و مستقر مى‏شود خواص آثار و متفرعات بيشترى بر آن علم بار مى‏شود و عالم علاوه بر عمل به ذوق و چشيدن آن نايل مى‏شود و در نتيجه علم تعميق مى‏يابد.) شماره 17 ص 73 سطر 10:

على بن ابراهيم حديثى را به طور مرفوع از حضرت امام صادق عليه السلام نقل كرده است آن حضرت فرمود: دانش پژوهان سه دسته‏اند ايشان را به شخص و صفات بشناس دسته‏اى براى نادانى و مراء دانش مى‏جويند.

عده‏اى براى تكبر و نيرنگ بازى دنبال دانش مى‏روند.

و عده‏اى براى فهم و عقل دانش پژوهند.

آنكه نادان است و مراء مى‏كند موذى و مرايى است و در مجالس دانشمندان سخن از علم مى‏گويد و خود را به حلم مى‏آرايد و لباس خشوع را در بر كرده ولى از ورع عارى است، خداى بينى‏اش را بشكند و عزم وى را قطع نمايد و طايفه دوم فتنه‏گر و فريب كار و خدعه‏گر و چابلوس است بر افراد مثل خودش كبر مى‏ورزد ولى براى ثروتمندان پايين‏تر از خود فروتنى مى‏نمايد وى شيرينى و حلواى آنها را مى‏خورد و دين آنها را از بين مى‏برد خدا چنين شخصى را نابود كند و از بين دانشمندان، وى را بردارد.

و قسم سوم فقيه و عاقل دردمند و محزون و شب زنده‏دار است، لباس عبادت پوشيده در تاريكى شب برخاسته و در حالت ترس از خداى مى‏هراسد و در حال خشيت خداى را مى‏خواند به كار خود مى‏پردازد و از اهل زمان خود مى‏ترسد و از مطمئن‏ترين برادران خود وحشت دارد خدا اركان وى را تشديد كند و در روز قيامت امانش را به وى بدهد.

شماره 18 ص 73 سطر 22:

فرق بين خوف و خشيت چيست؟ در اوصاف الاشراف خواجه آمده است:

گر چه اين دو در لغت به يك معنا هستند ولى ارباب قلوب بين آن دو تفاوت مى‏گذراند خوف دردمندى نفس است از دردهاى متوقع به جهت اينكه مرتكب منهيات شده و در طاعات كوتاهى و تقصير كرده است.

و خشيت از ادراك عظمت حق سبحان و هيبت وى و ترس از در حجاب ماندن حاصل‏

مى‏شود. شيخ بهايى در مورد مراد از خشيت در پنهان و آشكار مى‏فرمايد:

از جهت ابتلا فراوان حرقت مداوم و ملازمت با طاعات و قمع شهوات، آثار و افعال و صفاتى در شخص پيدا مى‏شود به طورى كه همه شهوات در نزد وى ناپسند شود بسان كسى است كه از عسل مسموم بدش آيد وقتى به آتش خوف همه شهوات بسوزند لاغرى و خشوع و شكستگى در قلب پيدا مى‏شود و كبر و كينه و حسد از وى زايل مى‏شود و همت وى به عاقبت امر منعطف مى‏گردد و براى غير خدا جايى نمى‏بيند و كارى جز مراقبه و محاسبه و مجاهده ندارد و احتراز از تضييع لحظات و اوقات و مؤاخذه نفس در خطوه‏ها و خطرات اوهام مى‏نمايد ولى ترسى كه اين امور بر آن مترتب نباشد به آن نبايد خوف گفت: بلكه حديث نفس است و به همين خاطر به بعضى از عرفا گفتند: وقتى از تو پرسيدند آيا از خدا مى‏ترسى؟ از پاسخ دادن بپرهيز زيرا اگر گفتى: نه، كافر مى‏شوى و اگر گفتى: بله، دروغ گفتى.

گويم: با توجه به معناى آيه بنگر آيا بين علما جاى دارى؟ و كدام علم چنين خصوصيت را به شخص مى‏دهد كه خشيت براى وى به ارمغان آورد. در بين علوم متعارف و غير آن جستجو كن شايد به نتيجه برسى.

19 ص 75 سطر 4:

مراد از تصديق كردار گفتار!! را آن است كه هر كس داراى علم و شناخت ثابت و مستقر است هواى نفس بر او پيروز نمى‏شود و همان گونه كه معرفت ثابت مستقر، به گفتار و اقرار به زبان مى‏خواند به كردار و عمل به اركان (يعنى با دست و زبان) نيز مى‏خواند و دانشمند به اين معنا از خداى تعالى مى‏هراسد و چنين علمى وى را به طاعت و پيروى قولى و فعلى وادار مى‏سازد.

20 ص 76 سطر 5:

شرح حديث: مرحوم مجلسى مى‏فرمايد: اوّل آنست كه به اندازه توان، وجود و صفات كمالى و ذاتى و فعلى خداى تعالى را بشناسى، دوم آنكه كارهايى كه خداى براى تو انجام داده بشناسى، نظير اينكه به تو عقل و حواس و توان داده و به تو لطف فرموده است، و انبيا را فرستاد و از راه ايشان برنامه زندگى تو را يعنى كتاب را براى تو نازل كرده است، و نيز ديگر نعمت‏هاى بزرگش را بدانى. سوم: بدانى كه خدا چه چيز از تو خواسته همان را بخواهى و انجام دهى يا چه چيز را از تو باز داشته آن را انجام ندهى. و در مورد تو چه مى‏خواهد اين معرفت و

شناخت از راه ماخذ عقلى و نقلى بدست مى‏آيد.

چهارم آنكه بدانى كه چه چيز تو را از دين بيرون مى‏كند، مثل پيروى از پيشوايان گمراه و گرفتن دستور العمل از غير اهلش و انكار ضرورى دين و در اين قسم شناخت اصول دين غير از شناخت خدا نيز داخلند.

21 ص 86 سطر 3:

و نيز حضرت فرمود: «الصبر رأس الايمان». مرحوم مجلسى مى‏فرمايد: صبر خود نگهدارى از ناليدن به هنگام حوادث مولمه مى‏باشد و باعث مى‏گردد كه باطن انسان از اضطراب و جنب وجودش ساكن شود و زبان را از شكايت در كشد و اعضا و جوارح از حركت‏هاى غير عادى بپرهيزد. و صبر به صبر بر بلا و بر طاعت و بر ترك معصيت و بر بد اخلاقى مردم منشعب مى‏شود. و اينكه در حديث فرمود كه صبر سر ايمان است در واقع تشبيه فرموده غير محسوس را به محسوس. زيرا انسان در دار حوادث زندگى مى‏كند و از طرفى مكلف به معامله با مردم و فعل طاعات و ترك منهيات و مشتهيات مى‏باشد لذا امر بر نفس انسان دشوار است زيرا بايد از اشتهاى خود دست بكشد. پس نيروى ثابت مى‏خواهد كه در وى وجود داشته و وى را قادر بر نگهدارى از ارتكاب اين امور كند و اين نيرو همان صبر است و پر واضح است كه ايمان كامل بلكه اصل ايمان با بقاى صبر باقى مى‏ماند و با فناى صبر از بين مى‏رود بنا بر اين صبر در ايمان به منزله سر در جسد است.

22 ص 99 سطر 6:

بدان كه مذمت دنيا بدون شناخت دنياى مذموم كافى نيست. هر چه كه در آن حظّ و بهره و شهرت و لذت دنياى قبل از مرگ باشد همان در حق تو دنياست، ولى مراد آن نيست كه از هر چه حظّ و بهره و نصيبى ببرى دنيا باشد بلكه دنيا سه قسم است: اوّل آنكه در دنيا با توست و ثمره آن پس از مرگ نيز با تو همراه مى‏باشد و آن دانش و عمل است، و اين را از دنياى مذموم و ناپسند نمى‏شماريم.

دوم: مقابل قسم فوق و آن اينكه هر بهره دنيوى بدون آنكه در وى حظّ اخروى باشد مثل لذت بردن از معاصى و استفاده از مباحات اضافه بر مقدار ضرورت و نياز، اين دنياى مذموم است.

سوم: متوسط بين آن دو به اينكه هر بهره دنيايى كه كمك كار اعمال اخروى باشد از دنيا نيست و اگر انگيزه آن بهره‏مندى دنيايى تنها باشد ولى به قصد استعانت بر تقوى نباشد همان قسم دوم يعنى دنياى ناپسند است و از زمره دنيا محسوب مى‏شود.

از امام صادق عليه السلام روايت شده است كه فرمود: سر همه گناهان دوستى دنياست مرحوم مجلسى در مرآه مى‏فرمايد: زيرا خوى‏هاى زشت در دوستى دنيا پنهان است و همه زشتى‏هاى شهوت و غضب در ميل به دنياست و خلاصى از دوستى دنيا ممكن نيست مگر آنكه زشتيهاى دنيا و خوبيهاى آخرت شناخته شود و نفس انسانى تصفيه گردد، و قواى شهوى و غضبى تعديل شود.

شماره 23 ص 103 سطر 20:

ايا فقير و غنى در صورتى كه هر كدام به وظايف خويش عمل كنند، ولى غنى به دليل تمكن مالى خيرات و مبرّات بيشترى نمايد در رتبه مساويند، يا آنكه چون آنچه از اعمال كه فقير انجام مى‏دهد غنى نيز انجام مى‏دهد و اضافه بر آن خيرات ديگر هم مى‏نمايد پس غنى افضل باشد؟

روايت على بن ابراهيم از امام صادق عليه السلام كه در آن شكايت فقرا مطرح شده است كه اغنيا به دليل تمكن مالى مى‏توانند بنده آزاد كنند و حج نمايند و ساير اعمال برّ را انجام دهند ولى ما نمى‏توانيم قابل توجه است حضرت رسول خدا (ص) فرمود كه هر كس صد بار تكبير گويد و صد بار تحميد نمايد و صد بار تسبيح كند بهتر از همه آنهاست، چنان كه تهليل در روز قيامت بهتر از همه آن اعمال است اغنيا با شنيدن آنها تكبير و تهليل و تسبيح و تحميد گفتند حضرت فرمود:

«ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء» بر طبق اين روايت غنا و غنىّ افضل است.

مرحوم مجلسى مى‏فرمايد:[[122]](#footnote-123) فقر و غنا سلامتى و بيمارى و عزت و ذلت و شهرت و گمنامى و ساير اين حالات جهات زيادى دارند و به لحاظ اشخاص و احوال و ازمنه احكامى متفاوت دارند و تنها خداى تعالى عالم به همه تفاصيل است، ولى چون خداى تعالى به لطف عميم خويش آنچه را كه مصالح عباد در آن است انجام مى‏دهد لذا بنده بايد همه آنها را به مولايش واگذار كند و راضى به قضا و صابر بر بلاى وى باشد و نعمت‏هاى او را شاكر باشد، و لذا حالى را كه عاقبت آن را نمى‏داند اختيار نكند بنا بر اين غنا براى غنى بهتر است و الّا مولايش با وى چنين‏

نمى‏كرد، و فقر براى فقير اصلح است و الا خداى تعالى با وى چنين نمى‏كرد با اينكه مربّى همه اوست. پايان كلام مرحوم مجلسى، رواياتى را مرحوم صاحب عده در اين موضع نقل فرموده است كه فقرا قبل از همه به بهشت مى‏روند، و اغنيا به خاطر حساب معطل مى‏مانند، و نيز حتى حضرت سليمان عليه السلام با آن همه جلالت شأن بعد از همه انبيا وارد بهشت مى‏شود چون سلطنت دنيا داشته است بنا بر اين اگر ورود به بهشت معيار افضليت باشد دو شخص هم مرتبه كه يكى فقير و ديگر غنى بوده و از جهت طاعات برابر بودند جز آنكه غنى در مبرات ماليه بهتر بوده و فقير در صبر و تحمل شدايد فقر بهتر بوده است فقير زودتر به بهشت مى‏رسد و غنى دچار حساب و مواقف ديگر مى‏شود، بله اگر صلاح غنى در غنا بوده به اينكه اگر همان غنى فقيرى مى‏شده ايمان خود را از دست مى‏داده است در اين صورت بايد رضا به غنا بدهد اصلح به حال وى همان غنا مى‏باشد و يا بر عكس در اين سخنى نيست و نيز رضايت به سرنوشت نيز كلام ديگرى است.

شماره 24 ص 104 سطر 20 در لآلئ الاخبار آمده است:

كبودى از پوست صفاق شكم حضرت موسى (ع) پيدا بود زيرا لاغر شده بود و گوشتهايش آب گشته بود و وى علاوه بر پيامبرى 64 سال حكمران و سلطان بر بنى اسرائيل بوده و خانه و غذايى نداشته است كه به هنگام شب در آن استراحت كند و از آن غذا بخورد. بنى اسرائيل به نوبت غذاى وى را تهيه مى‏كردند. يك روز مردى غذايش را دير آورد، عرضه داشت:

پروردگارا! براى من خفت آور است كه اين گونه غذاى من به دست ديگران باشد خداى تعالى به او وحى فرمود: اندوه به خود راه مده! من روزى دوستان خويش را به دست بيكاره‏هاى خلقم قرار دادم تا ايشان مأجور شوند و سعادتمند گردند.

شماره 25 ص 105 سطر 16 لآلئ الاخبار روزى حضرت عيسى به مادرش گفت اى مادر من از علومى كه خدايم به من آموخت فهميدم كه اين خانه خانه زوال و فناست و خانه آخرت خانه‏اى است كه هرگز خراب نمى‏شود مادرا! جوابم ده آيا از اين دنياى خالى آخرت باقى را نگيرم؟

بنا بر اين هر دو به كوه لبنان رفتند و در آنجا روزه مى‏گرفتند و شبها را بر پاى مى‏داشتند و از برگ درختان مى‏خوردند. و از آب باران مى‏نوشيدند. مدتى در آنجا ماندند تا آنكه مادر آن حضرت از دنيا رخت بربست.

يادداشت‏هاى باب سوم‏

شماره 26 ص 125 سطر 10:

مراد از حلال و طيب (پاكيزه) چيست؟

بدان كه مشهور بين فقها آن است كه حلال و طيب مترادفند، يا آنكه حلال آن است كه شارع حلال كرده و منهى نيست و طيب و پاك آن غذايى است كه نفس خوشش مى‏آيد و از آن لذت مى‏برد و گفتند: غذاى طيب به چند معنا اطلاق مى‏شود:

اول: لذت بخش، دوّم: آنكه شارع حلال كرده، سوم غذايى كه پاك است، چهارم: غذايى كه مضر به نفس و بدن نيست. و غذاى خبيث يا ناپاك معانيش مقابل اين اقسام است.

شماره 27 ص 125 سطر 27:

بحثى در غذاى حلال و حرام و شبهه‏ناك داير است كه در مرآة العقول چنين آمده است:[[123]](#footnote-124) به اينكه بين اصحاب اختلاف است كه آيا بين حلال و حرام واسطه‏اى موجود است عده‏اى گفتند:

بين آن دو واسطه‏اى نيست هر چه دليل، بر حرمت آن دلالت كند حرام است و هر غذايى كه دليل، بر آن دلالت بر تحرير نكند حلال است مگر آنكه نهى كراهتى به آن بخورد.

حلال و حرام تنها در ظاهر و شريعت معنى مى‏دهند [و حلال حقيقى و حرام حقيقى معنا ندارد] مثل طهارت و نجاست كه تابع ظاهر شريعت است پس هر چه را كه نجاستش معلوم نباشد طاهر است اگر چه در نزد شخصى كه به نجاست آن عالم است نجس باشد، نجاست واقعى معنايى ندارد به همين خاطر پيامبر و ايمه عليهم السلام با منافقين معاشرت مى‏كردند و جز آنچه ظاهر شريعت حكم مى‏كند عمل نمى‏كردند.

عده‏اى از علما گفتند كه بين حرام و حلال واسطه موجود است و آن شبهات است چنان كه در اخبار وارد شده است كه: «حلال بين و حرام بين و شبهات بين ذلك فمن ترك الشبهات نجا من المحرمات و من اخذ بالشبهات ارتكب المحرمات و هلك من حيث لا يعلم»: حلال روشن و حرام مشخص و شبهاتى كه بين حلال و حرام است هر كس از شبهات پرهيز كند از محرمات سالم مى‏ماند و هر كس مرتكب شبهات شود داخل در محرمات مى‏شود و از راهى كه نمى‏داند هلاك مى‏شود.

28 ص 125 سطر 15:

پيامبر (ص) فرمود: كسى از شما دستش را به سوى آسمان بلند مى‏كند و مى‏گويد: «يا رب يا رب» ولى طعام و لباس وى از حرام است كدام دعاى وى به اجابت مى‏رسد؟ و اگر صدقه دهد به مال حرام صدقه مى‏دهد و اگر ازدواج كند، به حرام ازدواج مى‏كند و اگر روزه بگيرد بر حرام افطار مى‏كند. واى بر وى! آيا نفهميد كه خداى تعالى پاك است و جز پاك را نمى‏پذيرد و در كتاب خويش فرمود: إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ‏[[124]](#footnote-125) مائده خداى تنها از پرهيزگاران مى‏پذيرد.

لآلئ الاخبار ج 5 ص 88 و نيز حضرت امير (ع) فرمود: هر كس لقمه‏اى از حرام بخورد چهل روز نمازش قبول نمى‏شود و چهل روز دعايش اجابت نمى‏گردد و غذاى حرام هر گوشتى را كه بروياند آتش سزايش مى‏باشد و يك لقمه نيز گوشت را مى‏روياند. لآلئ ج 5 ص 88

يادداشت‏هاى باب چهارم‏

شماره 29 ص 129 سطر 11:

مرحوم مجلسى در مرآة فرمود: معناى آن گمان خوش به آمرزش است كه به هنگام استغفار گمان داشته باشد كه وى را مى‏آمرزد و به هنگام توبه گمان قبولى توبه داشته باشد و به هنگام دعا گمان اجابت داشته باشد و به هنگام كفيل كردن خداى تعالى در كفايت از وى ظن به كفايت حق سبحان داشته باشد زيرا اين صفات جز با حسن ظن به خداى تعالى پيدا نمى‏شود و نيز وقتى كارى براى خدا انجام مى‏دهد گمان پذيرش آن را داشته باشد. بنا بر اين مستغفر و تايب و نيايشگر و عامل بايد اين اعمال را با يقين به اجابت انجام دهند، و وعده خداى تعالى را راست بدانند زيرا خداى تعالى به پذيرش توحيد حقيقى و اعمال صالح وعده فرمود. ولى اگر وى اين اعمال را انجام دهد، و گمان داشته باشد كه مورد قبول و پذيرش قرار نمى‏گيرد، و نفعى به حال وى ندارد اين نااميدى از رحمت خداى تعالى است و نااميدى و قنوط از گناهان كبيره است. و نيز در مرآة آمده است كه معناى حديث كه من در نزد حسن ظن بنده‏ام هستم يعنى من در حسن عمل و سوء عمل در نزد وى مى‏باشم، زيرا اگر اعمالش نيكو باشد ظن وى هم نكوست و اگر كسى اعمالش بد باشد گمان بد پيدا مى‏كند.

كلينى ره- ظن را به يقين حمل كرده است و ممكن است به معناى ظاهر آن حمل كرد، زيرا

يقين به اجابت مشكل است مگر آنكه بگوييم: مراد يقين به وعده الهى كه اجابت است مى‏باشد زيرا دعا را با شرايط آورده است و اجابت اعم از اجابت دنيوى يا عوض آن در آخرت مى‏باشد.

شماره 30 ص 129 سطر 14:

معاذ بن جبل از رسول خدا (ص) نقل مى‏كند كه آن حضرت فرمودند: اگر خدا را به حقيقت مى‏شناختند به دعاى شما كوه از بين مى‏رفت.

مرحوم علامه طباطبايى مى‏فرمايد:[[125]](#footnote-126) چون انسان به مقام حق و قدرت ربوبى جاهل است و ميل به اسباب پيدا مى‏كند همين باعث مى‏شود كه تنها اسباب و علل عادى معهود را علل اشيا بداند حتى اگر انسانى به اين اعتقاد برسد كه اسباب معهوده تاثير ندارد، ولى باز بن مايه اين اعتقاد در وى باقى مى‏ماند كه اگر چه موثر حقيقى حق سبحان است، ولى خدا از راه همان وسايل عادى كارش را انجام مى‏دهد مثلا اگر معتقد باشد كه سير، انسان را به مقصد برساند سپس معتقد شود كه خداى تعالى انسان را به مقصد مى‏رساند و مسافت علت حقيقى نيست بلكه حق تعالى موثر حقيقى است ولى اين اعتقاد در وى باقى است كه خداى تعالى ايشان را از راه مسافت به مقصد مى‏رساند و اگر سير نباشد انسان به مقصد نمى‏رسد. همين اعتقاد باعث مى‏شود كه انسان مقام خدا و قدرت وى را نشناسد و قدرت تامه الهى را در نيابد و همين توهم موجب مى‏شود كه انسان تخلف مسبب‏ها را از اسباب عادى محال بداند، مثل سنگينى و جذب كه از جسم مى‏باشد، و سيرى از خوردن حاصل مى‏شود، و سيرابى از نوشيدن مى‏باشد، و قبلا در باب اعجاز گذشت كه قانون علت و معلول و توسط اسباب بين حق سبحان و مسببات حق است و چاره‏اى از آن نيست، ولى اين باعث نمى‏شود كه حوادث تنها از همان اسباب عادى جريان پيدا كند، بلكه عقل نظرى و كتاب حق سبحان و سنت حضرت رسول (ص) سببيّت را قبول دارند ولى نمى‏گويند كه اسباب عادى اسباب منحصره هستند. البته اين مسأله مورد قبول است كه محال عقلى محال است و امكان وجود ندارد، و اين مطلب كه روشن شد معلوم مى‏شود كه علم به خداى سبحان باعث اعتقاد به اين حقيقت مى‏شود كه هر چه محال ذاتى نيست ولى عادتا محال است دعا در آن مستجاب است چنان كه عمده معجزات انبيا به استجابت دعا بر مى‏گردد. پايان كلام ايشان.

و مراد از اينكه يقين به استجابت دعا دارد آنست كه در حال دعا حالتى داشته باشد كه‏

مستحق اجابت باشد و آن اينكه معروف را بياورد و منكر را ترك كند و مراعات امثال اين شرايط را بنمايد تا آنكه اجابت بر قلبش غالبتر از رد و عدم اجابت دعا باشد دوم آنكه بگوييم: او را بخوانيد در حالى كه معتقد به وقوع اجابت هستند.

مجلسى (ره) در مرآة فرمود: در اين دو روايت اشاره به اين شده كه حسن ظن به خدا معنا و مقتضايش عمل نكردن و جرأت بر گناهان به اتكال بر رحمت خدا نيست، بلكه معناى آن اين است كه با اينكه عمل مى‏كند بر اعمالش تكيه نمى‏كند و پذيرش آن را از فضل و كرم الهى مى‏داند و ترس از گناه و قصور عملش دارد، نه از پروردگارش. پس حسن ظن به خدا منافات با ترس ندارد بلكه ناچار از ترس و رجا و حسن ظن هستيم.

31- 129 سطر 19:

عنوان فصل در جاى خود قرار ندارد با آنكه قبل و بعد آن در يك سياق آمده است.

32 ص 131 سطر 3:

تفصيل آن در باب چهارم در فصل يارى برادران و التماس دعا از ايشان آمده است.

32 ص 131 سطر 3.

مرحوم مجلسى در مرآة مى‏فرمايد: اين مناجات با آنچه كه بعدا مى‏آيد منافات ندارد كه در عرش ندا در داده مى‏شود كه صبر هزار برابرش مال تو باشد زيرا اضافه به مقتضاى دعاى وى است و اضافه تفضل حق سبحان به بعضى مى‏باشد يا اينكه دو برابر كمترين مرتبه است، و صد هزار برابر بيشترين آن است و بين اين دو مرتبه به حسب تفاوت مراتب داعى و مدعو مراتب مختلف مى‏باشد.

و گفته شده است كه علت دو برابر شدن آن است كه دعا براى غير، متضمن دو عمل صالح است (1) دعا (2) دعاى بر برادرش و دوستى با وى و طلب خير براى وى، به همين خاطر اين دعا مستجاب است و دو برابر اجر مى‏برد.

33 ص 132 سطر 18:

از سفيان عيينه وارد شده كه گفت: من از امام صادق عليه السلام شنيدم كه مى‏فرمايد: حسن‏

ظن به خدا آن است جز از خدا به كسى اميدى نبندى و جز از گناهت نترسى.

شماره 34 ص 133 سطر 11:

و فرمود: خداى تعالى رحمت را به صد جزء تقسيم كرد يك قسم را بين خلايق تقسيم كرد كه به واسطه همان يك جزء مرد فرزندش را دوست مى‏دارد و مادر به طفل خود عشق مى‏ورزد ولى نود و نه جزء ديگر را باقى گذاشت كه خلايق را در روز قيامت به آن رحم مى‏كند.

شماره 35 ص 134 سطر 1:

در مرآة مرحوم مجلسى فرمود: اگر چيزى از آينده در قلبت خطور كرد و بر قلبت غالب شد، به آن انتظار و توقع گويند. و اگر مورد توقع مكروه و ناپسند باشد دردى در قلب ظاهر مى‏شود كه به آن ترس و اشفاق گفته مى‏شود. و اگر امر پسنديده و محبوب باشد از انتظار و ارتباط قلبى و خطور در دل لذتى و راحتى در دل مى‏آيد كه به اين راحتى رجا و اميد گفته مى‏شود، ولى بايد اين اميد سببى داشته باشد پس اگر انتظارش به خاطر اين است كه اكثر اسباب آن شى‏ء مورد نظر حاصل است به آن اميد صادق گويند. و اگر بدون آماده كردن اسباب و ناهماهنگى آنها اميدوار باشد نام غرور و حماقت بر اين اميد سزاوارتر است.

خوب است كه خوف و رجا در نفس كامل باشند و منافاتى بين آن دو نيست، زيرا نگاه به وسعت رحمت خدا و بى‏نيازى و بخشش و لطف بر بندگان علت اميد مى‏شود و نگاه به شدت كار و گرفتن خدا و وعيدهاى وى به بندگان عاصى موجب ترس مى‏شود با آنكه علل ترس به نقص عبد و تقصير و بد عملى و قصور از رسيدن به مراتب قرب و وصال و فرو رفتن در موجبات خسارت و وبال باز مى‏گردد و اسباب رجاء به لطف خدا و رحمت و عفو و غفران و احسان فراوان وى بر مى‏گردد و هر كدام در بالاترين مدارج كمال واقعند، پايان.

علت تساوى خوف و رجا آن است كه بسط فوق العاده باعث افتادن در جانب اباحه‏گرى مى‏گردد و ادب مع الله را از بين مى‏برد و قبض و ترس فوق العاده انسان را نااميد كرده و وى را از فيض پروردگار محروم مى‏سازد، ولى در مرض موت بسط اميد آثار فوق را ندارد و بسيار مطلوب است، و محتضر را بايد اميدوار ساخت. شاهد آن حديث امام است: مخصوصا اين جمله كه فرمود:

ايشان شيعيان و مواليان ما نيستند، زيرا دوستى به گفتار تنها نيست و اين دو از هم جدايى‏

ندارند، مرحوم مجلسى مى‏فرمايد: خلاصه آنكه احاديث وارده در باب سعه عفو الهى و رحمت فراوان و مغفرت فراوان است، ولى بايد از عمل خالص كه زمينه رحمت را آماده مى‏كند اميد و توقع به رحمت الهى داشت و در معاصى كه اين استعداد را از بين مى‏برد فرو نرفت پس بترس از اينكه شيطان تو را بفريبد و از عمل بازت دارد و تو را تنها به اميد و آرزو قانع سازد و به حال انبيا و اوليا نظر كن و بنگر كه چگونه در طاعات كوشش مى‏كردند و عمرشان را شب و روز در عبادت صرف مى‏كردند. آيا اميد عفو و رحمت به خدا نداشتند؟ بله به خدا قسم آنها بهتر از سعه رحمت الهى خبر داشتند و اميد بيشترى از تو و از ديگران داشتند، ولى فهميدند كه اميدوارى به رحمت بدون عملى، غرور محض و سفاهت صرف است، پس عمرهايشان را در عبادات صرف كردند. و شبانه روز را بر عبادات مقصور كردند.

شماره 36 ص 135 س 17:

از ابو بصير آمده است كه مردى به امام باقر عليه السلام عرض كرد من كم كار هستم و روزه كم مى‏گيرم، ولى اميدوارم كه جز حلال نخورم ابو بصير گفت: امام صادق در پاسخ فرمود: كدام كوشش بهتر از عفت بطن و فرج است.

مجلسى ره در مرآة گفت: مراد از تقوى ترك محرمات مى‏باشد و مراد از ورع ترك شبهات مى‏باشد و مراد از كوشش و اجتهاد بذل كوشش در فعل طاعات مى‏باشد.

شماره 37 ص 136 سطر 10:

خداى تعالى در حاجت بنده سايل خود مى‏باشد و در صدد اجابت آن بر مى‏آيد و اسباب آن را آماده و تسهيل مى‏كند مادامى كه بنده استعجال نكند به اينكه وقتى حق تعالى حاجتش را بر نياورد از خدا اعراض كند و گمان نمايد كه خداى تعالى حاجتش را بر نمى‏آورد و يا معناى روايت آن باشد كه عجله در دعا كرد يعنى اهتمام به دعا نكرد و براى كار خود بلند شد قبل از آنكه اصرار در دعا كند. بنا بر اين نيايشگر بايد در دعا مبالغه و اصرار نمايد و گمان خويش به خدا را نيكو كند و به واسطه تاخير مايوس نشود، زيرا ممكن است خداى تعالى دوست داشته باشد كه صدايش را بشنود و يا اكنون مصلحت در بر آورده شدن حاجت وى نيست پس عجله نيست زيرا عجله از شيطان است و خداى تعالى عجله را در قرآن كريم ناپسند داشت چون عجله مقتضاى قوه شهويه است، و به همين خاطر در كل قرآن مذموم و ناپسند شمرده شده است.

شماره 38 ص 136 سطر 11:

استعجال در نماز يعنى در تعقيب نماز تعجيل كند، و يا آن را ترك نمايد و يا به اندكى از تعقيبات اكتفا كند تا به كارهايش برسد يا مراد آنست كه مأيوس از اجابت شود، زيرا در اجابت آن كندى شد. و دعا را ترك كند و به طرف حاجت خود برود تا خود تلاش كند و آن را تحصيل كند قول اول اظهر است.

شماره 39 ص 137 سطر 7:

مرآة گويد: مراد از قضاى حاجت حتمى وى يا محمول بر اين است كه غالبا خدا حاجت وى را بر مى‏آورد يا وقتى شرايطش محقق شد.

40/ 139/ 10:

مرآة: «آمين و آمين بالمد و القصر و المدّ أكثر» و آن اسمى مبنى بر فتح است و معناى آن اين است كه «اللهم استجب لى» و بعضى گفتند: تشديد هم لغتى است اين غلطى ريشه‏دار است.

41/ 139/ 18:

در مرآة گويد: زنده دل يعنى دلت حاضر باشد و ساهى و غافل نباش، زيرا قلب غافل از ياد خدا و ادراك حق تعالى مرده است و قلب غافل ذاكر زنده است و از آيه‏ أَ وَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ‏ آنكه مرده است و زنده‏اش كرديم. «و انك لا تسمع الموتى» تو مردگان را نمى‏توانى بشنوانى مراد اين قلب‏هاست.

شماره 42/ ص 140/ سطر 12:

مدح در موردى استعمال مى‏شود كه در شخص صفات نيكو، خواه غريزى فطرى، و خواه اختيارى باشد به همين خاطر مدح اعم از حمد است.

43/ 140/ 17:

تمجيد ذكر بزرگى حق و توصيف به صفات نيكو را گويند.

44/ 140/ 20:

يا من هو اقرب اليه من حبل الوريد اشاره به آيه‏ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ مى‏باشد يعنى ما از رگ گردنش به وى نزديكتريم با آنكه رگ گردن مستولى و نزديك به شخص است و كلمه «يا من يحول» اشاره به آيه «و اعلموا ان الله يحول بين المرء و قلبه» دارد و تمثيل براى نهايت قربت و نزديكى حق به عبد است زيرا حايل بين شى‏ء و غير آن نزديكتر از غير است.

و كلمه «منظر اعلى» به معناى درجه رفيع معنوى است كه به لحاظ امكنه مرتفع در اينجا استعمال فرموده پس اين جمله كنايه از اطلاع بر همه مخلوقات است يا اينكه مراد آنست كه عقل هم به محوطه شناخت وى راه نمى‏يابد.

شماره 45 ص 141 سطر 1:

شايد مراد از مدح كلماتى است كه بر عظمت ذات و صفاتش نمايد بدون آنكه نعمت وى را در نظر گرفته باشد و مراد از ثنا اعتراف به نعمت‏ها و آلا و شكر بر آن باشد شماره 46 ص 141 س 17:

از امام حسن عسكرى از پدرش از پيامبر (ص) آمده است كه فرمود: خداى تعالى مى‏فرمايد:

بندگانم هر كس كه به شما نيازمند است و دوست شما را شفيع قرار دهد شما نيازش را بر مى‏آوريد بدانيد كه دوستدارترين و با كرامت‏ترين بندگان نزد من محمد (ص) و على و ولى من مى‏باشند هر كس نيازى به من دارد ايشان را واسطه قرار دهد، من سؤال كسى را كه ايشان و عترت پاكشان را واسطه قرار دهد رد نمى‏كنم.

هر كس ايشان را در نزد من شفيع قرار دهد، من دعاى وى را رد نمى‏كنم. چگونه دعاى كسى را كه به دوست و برگزيده و ولى و حجت و روح و نور و آيه و باب و رحمت و وجه و نعمت مرا شفيع قرار داده است رد كنم؟ بدانيد كه ايشان را از نور عظمت خودم خلق كردم، و ايشان را اهل كرامت و ولايت قرار دادم، و هر كس با شناخت حق ايشان از من درخواست كند، به خاطر ايشان اجابت را بر خود لازم كردم و اين حق است.

مراد از آل و اهل بيت عترت طاهره و ائمه معصومين عليهم السلام هستند.

مشهور آن است كه درود خداى سبحان رحمت است، و درود ملايكه استغفار و درود عبد

دعاست. صاحب وافى مى‏گويد: معناى درود خدا بر پيامبر (ص) بخشش انواع كرامت و نعمت‏هاى لطيف به وى مى‏باشد، ولى درود ما و ملايكه بر آن حضرت درخواست و تضرع است و آن كرامت مى‏باشد و بيان رغبت و ميل مسلمان به افاضه رحمت بر آن حضرت مى‏باشد معناى صلوات درود بر رسول خدا كه در دنيا بزرگداشت آن حضرت مى‏باشد به اينكه كلمه «لا اله الا اللَّه» بلند گردد، و شريعت آن حضرت رواج پيدا كند و مراد از درود بر پيامبر در آخرت آن است كه ثواب وى مضاعف گردد و درجه وى بلند شود. گفتند: نتيجه صلوات به خود مصلى بر مى‏گردد، زيرا خداى تعالى اعلاى كلمه و علو درجه و رفع منزلت آن حضرت كرده است به طورى كه صلوات و دعايى در آن تاثير نمى‏كند و آن را بالاتر نمى‏برد.

عده‏اى قايل شدند كه مقصود از صلوات زيادتى كمال آن حضرت و نزديكى به خداست، زيرا مراتب استحقاق نعمت‏هاى الهى بيكران است. مرحوم مجلسى مى‏فرمايد: اكثر علما مى‏گويند كه چون نفوس پاك ايشان به نهايت كمال رسيده و فعليت محضه شده است پيش از آن متصور نيست لذا نفع صلوات به خود ما مى‏رسد و ما مأمور به صلوات شديم تا آنكه دوستى و ولايت خودمان را نسبت به ايشان اظهار كنيم.

بلكه خود همين، ايجاد اخلاص و دوستى ماست و مقصود درخواست چيزى براى ايشان نيست، اثر اين اظهار دوستى، افاضه فيوضات و مواهب و عطاياى الهى است، چنان كه اگر كسى محبوبى داشته باشد كه سخت وى را دوست داشته باشد به وى آنچه را كه ممكن بود عطا فرموده و اگر كسى حاجتى داشته باشد به وى آنچه را كه ممكن بود عطا فرموده و اگر كسى حاجتى داشته باشد با ثناى محبوب به او نزديك مى‏شود، و آنگاه اگر چيزى بخواهد با اين اظهار دوستى مستحق عطا مى‏شود.

سپس مرحوم مجلسى مى‏فرمايد: اين سخنى نادرست است اولا: صلوات باعث زيادى قرب و كمالات ايشان مى‏شود و دليلى وجود ندارد كه ايشان در اين بى‏نهايت درجات در حدى توقف كرده باشند و بالاتر از آن ممكن نباشد و بسيارى از اخبار بر خلاف آن دلالت دارند، چنان كه در بسيارى از اخبار تفويض آمده است كه وقتى خداى سبحان بخواهد چيزى را بر امام عصر عليه السلام افاضه بفرمايند ابتدا بر رسول خدا (ص) افاضه مى‏كند آنگاه به على مرتضى (ع) مى‏رسد به جهت اينكه آخرين معصوم (ع) اعلم از اولين معصوم نباشد و همان طور كه بين ما و ائمه اطهار عليهم السلام درجاتى بى‏نهايت وجود دارد و هر چه كه به قرب و كمال حق برسيم به پايين‏ترين منازل آنها نمى‏رسيم بين ايشان و حق سبحان و حضرت ربّ درجاتى غير متناهى است كه هر چه با بالهاى رفعت و كمال به آن منازل قرب و جلال برسند، باز آن درجات طى‏

نمى‏شود و خويش را در مقابل ساحت مقدس الهى ذره‏اى يا كمتر از آن مى‏دانند در مورد استغفار پيامبر و ائمه اطهار عليهم السلام نيز وجهى صحيح آمده كه با اين وجه مناسبت دارد و ان اينكه چون ايشان دايما در حال ترقى در پلكانهاى معرفت و كمال و قرب هستند، هر لحظه‏اى براى ايشان معرفتى تازه و قربى بيشتر و كمالى محكمتر حاصل مى‏شود كه با آن خويش را در مرتبه قبل مقصر در معرفت و قرب و كمال و طاعت مى‏بينند و از آن استغفار مى‏كنند و همين طور تا بى‏نهايت و شاهد آن روايات زيادى است كه مى‏آيد. «اشرف علومنا ما يحدث بالليل و النهار آنا فآنا و ساعة فساعة»: بهترين علوم ما علومى هستند كه در شب و روز و آن به آن و ساعت به ساعت تازه مى‏شود و شاهد آن روايتى است كه در تفسير اين كلام حق سبحان آمده كه فرمود: «و لدينا مزيد» و آن اينكه اهل بهشت هر روز جمعه در موطنى جمع مى‏شوند و خداى تعالى با انوار جلال خود بر آنها متجلى مى‏شود و مؤمن هفتاد برابر آنچه كه بوده مى‏گردد و نور و ضياى وى مضاعف مى‏شود و اين كنايه از زيادتى قرب و معرفت اهل بهشت است.

وجه دوم: صلوات علت براى زيادتى ثوابهاى اخروى مى‏شود گر چه باعث زيادتى قرب و كمالشان نشود و اين در مورد ايشان ممنوع نيست. و در اخبار فراوان در مورد اينكه آثار صدقات جاريه و اولاد و قرآن و تعليم علوم و عبادات به اموات مؤمنين و مؤمنات مى‏رسد و كدام دليل مى‏گويد كه ايشان استثناى از اين فضايل و مثوبات هستند، بلكه ايشان پيروان دين امت مرحومند و امت عبيد ايشانند، و به بركت آنها امت به سعادت نايل شدند، و از هلاكت رستند هر خير و سعادت و طاعتى كه از امت صادر شود، نفع و بركتش به آنها مى‏رسد، كمبودى از اين جهت دامنگير ايشان نمى‏شود. علاوه آنكه اينها از دستاوردهاى كوشش زياد آنهاست.

وجه سوم: صلوات باعث ترويج دين و كثرت امت و استيلا و غلبه قائم عليه السلام و تعظيم ائمه و ذكر ايشان در ملإ اعلى به خوبى و بزرگى و عظمت مى‏گردد و در بعضى از اخبار در معناى سلام بر ائمه وارد شده است كه مراد سلامت ايشان و سلامت دين ايشان و شيعه ايشان در زمان قائم است:

اشكال: همه اينها در مورد صلوات بر ايشان بود ولى در مورد لعن بر اعداى ايشان چه مى‏گوييد؟ آيا لعنت باعث دورى دشمنان خدا مى‏شود آيا اين شدنى است كه كسى به كار ديگران‏

عقاب شود در صورتى كه استحقاق عقاب را ندارد و اين منافى با عدالت است و اگر لعنت اثرى ندارد پس لغو و بيهوده مى‏باشد؟

جواب: به وجوهى مى‏توان از آن جواب داد. گوييم: ما شقّ دوم را اختيار مى‏كنيم.

مى‏گوييم: لعنت اثرى بر ايشان ندارد، ولى لعنت باعث اظهار برائت از اعداى خدا مى‏شود و اين از بزرگترين اركان دين مى‏باشد و غرض از آن طلب عقاب نيست بلكه محض اظهار عداوت و تبرى از ايشان و اعمالشان مى‏باشد و از اين بابت مستحق عقوبت عظيم مى‏گردد چنان كه در ذكر كلمات توحيدى كه از ضماير خبر مى‏دهد نيز همين كلام مى‏آيد.

دوم: شق دوم را اختيار مى‏كنيم و مى‏گوييم عقاب ايشان زياد مى‏شود، زيرا مقدار عقوبت‏ها از ناحيه تقرير و تبين شارع معين شده است، اگر مولى به بنده خود بگويد كه اگر فلان كار را انجام دهى صد درهم به تو مى‏دهم و اگر تركش كنى صد ضربه شلاق مى‏زنم، اگر آن كار را انجام داد مستحق صد درهم مى‏شود و اگر ترك كرد مستحق صد ضربه شلاق مى‏شود. و اگر شارع بگويد:

اگر نمازهاى پنجگانه را آوردى به تو چنين ثواب و چنان درجه از بهشت مى‏دهم و اگر ترك كردى هزار سال تو را عذاب مى‏كنم مع الوصف وى ترك كند با آنكه مى‏داند در اين صورت مستحق آن عقوبت است. و نمى‏تواند بگويد كه چرا به خاطر ترك يك نماز مرا اين مقدار عذاب مى‏كنى زيرا وى بنده‏اش مى‏باشد و اطاعت مولى بر وى واجب است، پس اگر عقوبتى را در صورت مخالفت معين كرد آنگاه با اختيار آن را ترك كرد و مولى وى را به همان عقوبت معين عقاب كرد خردمندان اين عقوبت را ظلم نمى‏دانند در اين نيز چنين مى‏گوييم: چون خداى تعالى مقرر فرمود كه هر كس با اولياى وى مخالفت كند و حقوق ايشان را غضب كند يا انكار نمايد و يا امثال آن، عقابى را به دليل اين كار و عقابى را به دليل لعن ديگران بر ايشان مى‏نمايد.

پس عقاب مترتب بر لعن جزئى از عقوبت مقرر بر اعمالش مى‏باشد و اگر ايشان را به هنگام لعن لاعنين عقاب كند بيشتر از استحقاق آنها عقاب نفرموده است و ايشان مستحق همه اين عقوبت‏ها هستند.

سوم: اعمال اين اشقيا يك بدى ذاتى دارد چون امر خدا را مخالفت كردند و يك بدى از جهت ظلم و ستم بر ديگران دارد و آن از اين جهت كه شيعه اهل بيت عليهم السلام را از فوايدى كه بر اقتدار و غلبه و ظهور ائمه (ع) ياد شد منع كردند مثل منافع دنيوى و اخروى هدايت و دفع‏

ستم از ايشان و نادانى و تحير در احكام دينى و دنيوى ايشان و هيچ يك از آحاد شيعه نيست كه اين ظلم به ايشان نرسيده باشد چنان كه در اخبار ائمه اطهار عليهم السلام وارد شده است كه هيچ سنگى از سنگى برداشته نشد و هيچ خونى ريخته نشد مگر آنكه در گردن آن دو نفر است. پس همه شيعيان به جهت ظلم ايشان مظلوم واقع شده‏اند، و ايشان حقوق خود را از ايشان مى‏خواهند و هر لعنتى طلب حقى است و داد خواهى از ظلم ايشان مى‏باشد بنا بر اين به اندازه لعنت، لعنت‏كنندگان عذابشان زياد مى‏شود.

چهارم: ايشان به دليل جرأت بر خدا و ستم بر اهل بيت عصمت و طهارت سلام الله عليهم مستحق بى‏نهايت عقوبت هستند و هر چه خدا عقوبتشان كند باز كمتر از استحقاق آنهاست پس هر چه به نسبت لعن لاعنين در عقاب ايشان بيفزايد. باز به مقدار استحقاق ايشان نمى‏رسد. لعنة الله عليهم الى يوم الدين.

چرا پيامبر از امت خواست كه بر وى درود و صلوات فرستند؟

اول: دعا عاملى در پايين كشيدن فضل و نعمت و رحمت الهى است، و رسيدن به مقام موعود پيامبر نظير حوض، شفاعت، وسيله و امثال آن از مقامات محمود به وجهى كه غير قابل زياده باشد، صحيح نيست و با استمداد از ادعيه اضافه بر آن ممكن است.

دوم: خوشحالى آن حضرت از صلوات و عطف توجه امت به وى. به همين خاطر حضرت (ص) فرمود: «انى اباهى بكم الامم يوم القيامة».

سوم: دلسوزى بر امت به اينكه آنچه ايشان را تشويق بر خوبيها مى‏كند و آنها را كامل مى‏سازد و به خدا نزديكشان مى‏كند بيان مى‏كرد (لذا چون صلوات نقش بسيار عظيمى در دستگاه رحمت الهى دارد و آثار مهمى بر آن بار است نخواست امت از آن محروم بماند) اما چرا صلوات به نسبت به ساير ادعيه ثواب مضاعف دارد:

زيرا صلوات متضمن تجديد ايمان به خدا و پيامبر و بزرگداشت آن حضرت و توجه به آن حضرت مى‏باشد و در مقام دعا تجديد ايمان به روز جزا و تذكر آن مى‏باشد و در نهايت آنكه بايد متذكر اين نكته شد كه پيامبر گر چه عظمت دارد و درجات فوق العاده‏اى را واجد است،

ولى محتاج به فضل و رحمت الهى و دعاى امت مى‏باشد و كار در دست وى نمى‏باشد چنان كه در مورد اهل بيت وى نيز همين وجوه مى‏آيد.

مرحوم مجلسى مرآة العقول شماره 47 ص 143 سطر 26:

ميزان چيست مرحوم مجلسى گويد: مراد از اعمال غير صلوات است مراد از سنگينى ميزان كثرت حسنات و رجحان بر سيئات مى‏باشد و در وزن اعمال اختلاف كردند آيا كنايه از عدل و انصاف و برابرى است يا وزن حقيقى است. پايان گويم: مراد از موازين و ترازو آن نيست كه براى توزين چيزهاى سنگين از آن استفاده مى‏شود همان طور كه همه اقسام ترازوها براى توزين اجسام يك جور نيست بعضى از اقسام ترازو براى اجسام بسيار وزين بكار مى‏رود مثل قپان و بعضى براى اجسام متوسط مثل ترازوهاى معمولى كه با كيلو و امثال آن كار مى‏كند و بعضى با قيراط و امثال آن سرو كار دارند مثل ترازوهاى كه براى توزين طلا و اشياى قيمتى به كار مى‏رود چنان كه ترازوى زمان وقت شمار (ساعت) است و ترازوى مسافت كيلومتر و متر مى‏باشد.

براى اشعار اوزان شعرى در نظر گرفته شد. با آنكه اين ترازوها و ميزان‏ها همه يك جنس نيستند پس ترازو در همه جا دو كفه ندارد بلكه الفاظ براى معانى اعم وضع شده‏اند، و مراد از كفه در حديث اشاره و تشبيه معقول به محسوس بوده است و الّا ترازوى عالم معانى غير از اين ترازوهاست، بلكه ائمه اطهار موازين قسط هستند و جلو افتادگان از آنها و مقصرين در حق آنها در روز قيامت مواخذه مى‏شوند.

48/ 144/ 99:

راز محجوب بودن دعا بدون صلوات بر پيامبر و آل (ص) چند چيز است.

اول: آنكه وقتى بنده، دعا را با صلوات توأم كند و مجموع را بر خداى تعالى عرضه كند چون صلوات محجوب نيست دعا نيز محجوب نخواهد بود.

دوّم: هر كس حاجتى به پادشاه دارد از آداب مقرر در عقل و عادت آن است كه هدايايى براى‏

مقربين پادشاه مى‏برد تا شايد شفاعت كنند، و پادشاه اگر آن را بفهمد خوشحال مى‏شود و حاجت وى را بر مى‏آورد.

سوم: صلوات بر محمد (ص) و آلش (ع) باعث پوشاندن گناهان مى‏شود و گناهان محجوب‏كننده و مانع از قبول دعا بودند.

چهارم: دوستى و ولايت و اقرار به فضل ايشان از بزرگترين اركان ايمان است با صلوات و توسل به ايشان ايمان كامل مى‏شود و شكى نيست كه كمال ايمان باعث نزديكى به حق سبحان مى‏شود.

پنجم: مقصود از ايجاد ثقلين (جن و انس) رسول خدا (ص) و اهل بيت معصوم وى بودند و به واسطه ايشان رحمت‏ها نازل مى‏شود و ايشان پذيراى همه فيوضات قدسى‏اند، وقتى بر ايشان فيض نازل شود با تلطف ايشان بر ساير موجودات فيض نازل مى‏شود وقتى نيايشگر مى‏خواهد رحمت را از خداى تعالى به سوى خود جلب كند بر ايشان درود مى‏فرستد و چنين دعايى رد نمى‏شود زيرا مبدأ و حق سبحان فياض است و محل كه معصومين (ع) باشند پذيراى اين فيض هستند و به بركت ايشان اين فيض به فرد نيايشگر هم مى‏رسد.

ششم: ائمه اطهار عليه السلام وسايط بين ما و بين پروردگار در رساندن احكامند، زيرا ما به درگاه جبروتى وى راهى نداريم پس بايد بين ما و بين حضرت حق سفرا و حجت‏هايى باشند كه داراى جهات قدسى باشند و از طرفى داراى حالات بشرى باشند كه با جهات نخست مرتبط با جناب حق تعالى باشند و از او بگيرند و با جهات دوم كه مناسب با خلق است آنچه را كه از پروردگار گرفتند به بشر برسانند، در ديگر فيوضات هم همين طور است پس هر فيض وجودى از ايشان شروع مى‏شود سپس بر سائر خلايق تقسيم مى‏شود، پس درود بر ايشان جلب رحمت حق از معدن آن است تا آنكه بين جميع خلايق تقسيم شود.

مرآه العقول، مرحوم مجلسى شماره 49 ص 145 سطر 17:

فضايل: مراد همان اجابت دعا و نزديكى به حق سبحان و محبت خدا به نيايشگر و جهنمى‏

نشدن و فريادرسى خدا گريه نكردن در روز قيامت مى‏باشد.

مرآة العقول مجلسى شماره 50 ص 146 سطر 4:

چشمى كه بيدار بماند يعنى خواب را به مقدارى عادت و اضافه بر عادت در اطاعت خدا مثل نماز و تلاوت قرآن و دعا و مطالعه علوم دين و جهاد و زيارات و طاعات خدا، ترك كند.

شماره 51 ص 146 سطر 27:

زهد در دنيا يعنى ميل نكردن به اموال دنيا و عناوين و اعتبارات دنيوى و آنچه كه انسان را از خدا باز دارد و به خود مشغول كند معناى دنيا چيست؟ و دنياى ناپسند كدام است؟ دنيا بر بسيارى مشتبه شده است زيرا گاهى امر درستى را دنيا مى‏نامند و آن را مذمت مى‏كنند و چيزى را كه عين دنياست انتخاب مى‏كنند و آن را زهد مى‏نامند و كار را بر نادان‏ها مشتبه مى‏سازند.

بدان كه: دنيا به سه معنا اطلاق مى‏شود:

اول: زندگى دنيا، و اين به كلى نكوهيده نمى‏باشد و لازم نيست كه آن را دشمن داشته باشيم و تركش كنيم بلكه دنياى نكوهيده آنست كه انسان بقاى در دنيا را براى انجام معاصى و امور باطل دوست داشته باشد و آرزوهاى طولانى نمايد و به آن اعتماد كند و توبه و طاعات را امروز و فردا كند و مرگ را از ياد ببرد و به معاصى و ملاهى بپردازد، به اين گمان كه در آخر عمر به هنگام پيرى توبه مى‏كند به همين خاطر اموال زيادى جمع آورى مى‏كند و بناهاى بلندى مى‏سازد و از مرگ بدش مى‏آيد، زيرا به اموال وابسته است و زن و فرزندان را دوست دارد و جهاد و كشته شدن در راه خدا را دشمن دارد، زيرا دوست دارد كه باقى بماند يا آنكه روزه و قيام شب را ترك مى‏كند كه مبادا از عمرش كم شود نتيجه آنكه هر كس زندگى و بقاى عمر را براى اغراض باطل دوست داشته باشد كار ناپسندى كرده است و هر كس براى طاعات و كسب كمالات و تحصيل سعادت‏ها دوست داشته باشد حب بقاى ممدوح است و اين عين آخرت مى‏باشد به همين خاطر انبيا و اوصيا عليهم السلام طول عمر و بقا در دنيا را دوست داشتند.

دوم: مراد از دنيا دينار و درهم و اموال دنيا و امتعه دنيوى باشد، اين به كلى ناپسند نيست، بلكه‏

اموال نكوهيده آن اموالى است كه از حرام و شبهه باشد و يا راهى براى حرام و شبهه باشد و به سوى آنچه كه انسان را از ذكر باز مى‏دارد و عبادت خدا را منع مى‏كند يا آن را طورى دوست دارد كه حقوق واجب و مستحب را روا نمى‏كند و در راه طاعت خدا خرج نمى‏كند چنان كه خداى تعالى عده‏اى را مدح كرده فرمود: رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقامِ الصَّلاةِ وَ إِيتاءِ الزَّكاةِ[[126]](#footnote-127) مردانى كه تجارت و داد و ستد ايشان را از ذكر خدا و بر پايى نماز و دادن زكات باز نمى‏دارد.

سوم: بهره‏مندى از لذت‏هاى دنيا نظير مأكولات و مشروبات و زنان و البسه و مركوب‏ها، خانه‏هاى وسيع و نظاير آن و اخبار زيادى در لذت بردن از آنها وارد شده تا مادامى كه به حرام يا به شبهه يا به اسراف يا به تبذير منجر نشود و ترك آنها و رهبانيت مذمت شده است.

وقتى اين مقدمه را دانستى پس بدان كه آنچه از مجموع آيات و اخبار بنا بر آنچه كه ما مى‏فهميم بر مى‏آيد آن است كه دنياى ناپسند از مجموعه امورى تشكيل يافته است كه انسان را از طاعت خدا و دوستى وى و تحصيل آخرت منع مى‏كند پس دنيا و آخرت دو هوو و متقابل هستند و هر چه باعث رضايت و نزديكى حق سبحان شود از آخرت مى‏باشد گر چه به لحاظ ظاهر از اعمال دنياست رياضت‏هايى كه بدعت شده و كارهاى ريايى گرچه با رهبانيت و انواع مشقت توأم باشد از دنيا مى‏باشد.

مرآة العقول مجلسى 51- ص 152 سطر 17 علت اينكه نيايشگر بايد قبل از نزول بلا و قبل از بروز حاجت و نياز دعا كند چيست؟

مرحوم علامه در ذيل حديث سفارش پيامبر (ص) به ابا ذر مى‏فرمايد:[[127]](#footnote-128) زيرا هر كس خداوند را در فراخى فراموش كند و دعا نكند اذعان كرده است كه اسباب در زمان فراخى مستقلا كار مى‏كند اما وقتى كه در حال تنگى و سختى خداى را بخواند اذعان داشته كه خداى تعالى فقط در حال تنگى ربوبيت عالم را به عهده دارد پس چنين شخصى ربوبيت خدا را در زمان تنگى قبول دارد ولى در زمان فراخى و وسعت قبول ندارد. در صورتى كه حق تعالى ربّ همه در همه حالات‏

است و پرورش دهنده همه مى‏باشد چنين شخصى دعا و خواست حقيقى ندارد.

52- ص 155 سطر 24 «من احبّ للَّه» يعنى «هر كس به خاطر خدا دوستى كند» معناى آن اين است كه هر كس به خاطر اينكه خدا كسى را دوست دارد، زيرا خدا انبيا و اوصيا عليهم السلام و صلحا و مؤمنين را دوست دارد و دوستى آنها به خاطر اغراض دنيوى نيست، در چنين صورتى ايمانش كامل مى‏شود، زيرا ولايت اولياى خدا و دشمنى با دشمنان خدا و اخلاص براى خدا عمده ايمان و بلكه اعظم اركان آن است.

53- ص 156 سطر 8 «مؤمن اخ المؤمن و هو عينه و مرآته.» مؤمن چشم مؤمن است يعنى چشم وى را بر معايب بينا مى‏كند و آينه مؤمن است، يعنى خوبيهاى وى را روشن مى‏كند كه متلبس به آن خوبيها شود و بديهاى وى را به وى گوشزد مى‏كند تا از آن دورى گزيند چنان كه آينه چنين است زيرا انسان از عيوب خويش غافل است و مؤمن راهنماى وى مى‏باشد يعنى راهنماى به خيرات دنيوى و اخروى مى‏باشد و خيانت مالى نمى‏كند و در راز و آبروى وى خيانت نمى‏كند به اينكه راز وى را افشا كند و يا آبروى وى را ببرد و در جان و اهل و ساير حقوق به وى ستم روا نمى‏دارد.

به تلخيص از مرآة العقول 54- ص 159 سطر 7 آنكه درك درد و الم مى‏كند نفس است و با مفارقت نفس از بدن هيچ گونه ادراكى ندارد بنا بر اين عذاب قبر و اژدهايى كه در قبر بر انسان مسلط مى‏شود چيست؟ مرحوم مجلسى چند احتمال مى‏دهد.

احتمال اول: انگشتى كه خاك گرديده همان خاك درك درد مى‏كند شايد خدا در وى خصوصيتى قرار مى‏دهد كه درك الم مى‏كند.

احتمال دوم: گزيدن و عذاب در اجساد مثالى باشد.

احتمال سوم: گزش در ابتدا صورت گيرد و درد براى روح تا ابد باقى بماند پايان كلام ايشان احتمال دوم همانست كه روايت بر آن دلالت دارد و عقل و شهود مؤيّد آنند و احتمال اول كه بسيار سخيف است و احتمال سوّم منافات با احتمال دوم ندارد.

ش 55 ص 173 سطر 13 مراد از استغفار ائمه عليهم السلام از گناهان چيست؟ آيا ايشان معصوم نبوده‏اند؟

اشكال: اگر پيامبر اكرم و ائمه اطهار عليه السلام معصوم بوده‏اند و خداى تعالى از ايشان عفو فرموده پس چرا استغفار مى‏كرده‏اند؟

پاسخهايى به اين سؤال داده‏اند:

جواب اول: براى آموزش مردم و رساندن عبوديت و خوف از پروردگار جواب دوم: چون گاهى غفلت از ذكر پيدا مى‏كرده‏اند در صورتى كه مى‏بايست دايم الذكر بوده باشند لذا اين غفلت را گناه ناميده و از آن غفلت‏ها استغفار مى‏كرده‏اند.

جواب سوم: استغفار آن حضرت براى خويش نبوده است بلكه براى امت بوده است زيرا بر احوال امت مطلع شده بود چنان كه مروى است كه آن حضرت فرمود خداى تعالى گناهان شيعه را بر من حمل فرموده و آن را به خاطر من بخشيد.

جواب چهارم: علت استغفار اين بود كه آن حضرت به دليل مباشرت در رسيدگى به مصالح امورات و جنگ و صلح با دشمنان و تأليف قلوب آنها و مباشرت با زنان و خورد و خواب و امثال اينها از مقامش محجوب مى‏شده‏اند و محجوب شدن از آن مقام بلند كه همان حضور در درگاه ربوبى و مشاهده و مراقبه و مجالست با حق سبحان است گناه شمرده مى‏شود و به همين خاطر استغفار مى‏كند گرچه اين امور خود از طاعت‏هاى عظيم هستند.

جواب پنجم: علت آن ورود سكينه و آرامش قلبى در آن حضرت است كه فرمود: «فانزل الله سكينته على رسوله»[[128]](#footnote-129) خداى آرامشش را بر پيامبرش فرو فرستاد. پس استغفار براى اظهار عبوديت و نيازمندى و شكر بر نعمت حق تعالى است.[[129]](#footnote-130)

ست لذا مجلسى گفته كه ترس مقربان ترس اجلال و اعظام است.

جواب هفتم: علت آن واردات نفسانى از قبيل ملال و حديث نفس و غفلت است كه عارض بر دلهاى صاف مى‏شود و مشوشش مى‏سازد.

جواب هشتم: چون كفار وى را گناهكار مى‏دانستند در اينكه ادّعاى رسالت نموده رفع آن حالت را به منزله استغفار دانسته است.

جواب نهم: به خاطر ترس از مكر خدا استغفار مى‏كرده است آنگاه مرحوم مجلسى مى‏فرمايد:

دو وجهى كه به خاطرم خطور كرده بهتر از اين وجوه است و آن دو عبارتند از:

وجه اول: چون ايشان پيوسته در ترقى به مراتب قرب و دوستى و عرفان و ايقان بوده و شايد اين حركت قربى و حبّى در روز هفتاد مرحله و درجه و يا بيشتر بوده است وقتى به درجه‏اى مى‏رسيد از درجه گذشته استغفار مى‏كرده‏اند گرچه آن درجات هم بالاتر از متمنيات عارفان و واصلان ديگر بوده است.

وجه دوم: چون ممكن به همه احوال و اعمال ممكن الوجود و در درجه نقصان قرار دارد هر كمالى كه دارند از حق سبحانه است وقتى به درجه بلند حق سبحان و تجلى او در مراتب عرفان خود نگاه مى‏كند خود را در معرفت و عبادت مقصّر مى‏بيند لذا مى‏فرمود:

«سبحانك ما عرفناك حق معرفتك و ما عبدناك حق عبادتك»

منزهى از اينكه تو را به معرفت به سزا بشناسيم و حقيقت عبادت را در حق تو نياورديم. لذا خود را در مرحله تقصير مى‏يابد و از آن استغفار مى‏كند.

شماره 56 ص 174 سطر 11:

در اينكه گناهان باعث مردود شدن دعاست و دعاى مردمى كه گناه مى‏كنند و اصرار در گناه مى‏ورزند و كسانى كه حرام خوارند پذيرفته نيست، چنان كه در آداب دعا آمده است علت مردودى دعا و محجوب شدن آن به نزد پروردگار با توضيحى كه در مورد كيفيت استجابت ادعيه داده شد روشن شد، زيرا اگر دعا با ارتباط و تماس با مبادى عاليه و تحقق به اسماى الهى و با تحقق يگانگى و وحدت داعى مستجاب است شخص گناهكار با قلبى كه متعلق به گناه است بين خود و آن مبادى حجاب‏هايى كشيده كه بسان ابرهاى متراكمى كه جلوى افاضه و استفاده نور خورشيد را مى‏گيرند و نمى‏گذارند نفس صافى شود تا مرتبط گردد. همان طور كه گذشت مناسبت نيايشگر با عالم بالا سرّ استجابت دعاست اين مناسبت با صفا و زلال بودن نفس مى‏سازد نفس تيره كه تعلق به عادت‏ها و گناهان دارد اين زلالى را از دست داده و مناسبت وى با ملكوت از بين رفته است امّا در صورت استغفار و توبه واقعى و كندن تعلق نفس از مشتهيات، اين توحّد و يگانگى و مناسبت بر مى‏گردد مخصوصا گريه بر گناه و اصرار در خواست مناسبتى عظيم را موجبند كه دعا با آن مستجاب است. همين طور ساير گناهان هر كدام آثارى تكوينى در اجتماع دارند كه ارتباط آنها چندان روش نيست، ولى نظام تكوين بر طبق اين سنت‏ها مى‏گردد گرچه بر اهل دل پوشيده نيست اما ما محجوبان از اين امر بى‏اطلاعيم و تنها آثار آنها و بروز آن را مى‏بينيم و تنها مى‏دانيم كه چنين ارتباط موجود هست و صحيح است. مولوى در اين زمينه اشعارى سخت مناسب دارد، در مثنوى دفتر اول بيت 77- 92 آمده است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از خدا جويم توفيق ادب‏ |  | بى‏ادب محروم شد از لطف رب‏ |
| بى‏ادب تنها نه خود را داشت بد |  | بلك آتش در همه آفاق زد |
| مائده از آسمان در مى‏رسيد |  | بى‏شرى و بيع و بى‏گفت و شنيد |
| در ميان قوم موسى چند كس‏ |  | بى‏ادب گفتند كو سير و عدس‏ |
| منقطع شد خوان و نان از آسمان‏ |  | ماند رنج زرع و بيل و داسمان‏ |
| باز عيسى چون شفاعت كرد حق‏ |  | خوان فرستاد و غنيمت بر طبق‏ |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باز گستاخان ادب بگذاشتند |  | چون گدايان زلّها[[130]](#footnote-131) برداشتند |
| لابه كرد عيسى ايشان را كه اين‏ |  | دايميست و كم نگردد از زمين‏ |
| بدگمانى كردن و حرص آورى‏ |  | كفر باشد نزد خوان‏[[131]](#footnote-132) مهترى‏ |
| زان گدايان ناديده‏[[132]](#footnote-133) ز آز |  | آن در رحمت بر ايشان شد فراز |
| ابر نايد در پى منع زكات‏ |  | و ز زنا افتد و با اندر جهات‏ |
| هر چه بر تو آيد از ظلمات و غم‏ |  | آن ز بيباكى و گستاخيست هم‏ |
| هر كه بيباكى كند در راه دوست‏ |  | رهزن مردان شد و نامرد اوست‏ |
| از ادب پر نور گشتت اين فلك‏ |  | وز ادب معصوم و پاك آمد ملك‏ |
| بد ز گستاخى كسوف آفتاب‏ |  | شد عزازيلى‏[[133]](#footnote-134) ز جرأت ردّ باب‏ |
|  |  |  |

شماره 57: ص 175 سطر 18:

مراد از مباهله نفرين كردن دو نفر همديگر راست. «بهل» به معناى لعن كردن يعنى دور كردن است و «عليه بهلة اللَّه» يعنى بر وى لعنت خدا «و باهلت فلانى» مباهله با فلانى مباهله كردم يعنى بر ستمكار بين من و او، نفرين كرديم. و مباهله در صورتى انجام مى‏گيرد كه دو نفر كه با همديگر بحث مى‏كنند به جايى نرسند و هيچ كدام نتواند ديگرى را قانع كند در صورتى كه مدّعى قطعيت مدعاى خود هستند امر را به خدا واگذار مى‏كنند به اين ترتيب كه از خدا مى‏خواهند كه مدعى ستمكار و ناحق را نابود كند.

شماره 1- 58 ص 177 سطر 11:

ريا از رويت و اصل آن خواستن جايگاه در قلوب مردم است به اينكه خود را به خصال خوب نشان مردم دهد. رياكننده‏ها در پنج چيز ريا مى‏كنند:

بنده خود را براى ديگران زينت مى‏دهد و زينت وى (1) در بدن (2) يا در لباس (3) و گفتار (4) و عمل (5) و اتباع و پيروان و دوستانش مى‏باشد.

امّا ريا در دين از جهت بدن به اين است كه خود را لاغر و كوچك نشان مى‏دهد تا آنكه نشان‏

دهد كه خيلى كوشش مى‏كند و حزن زيادى براى دين دارد و خوف آخرت بر وى غلبه كرده است ولى اهل دنيا در مورد چاقى و روشنى پوست و اعتدال قامت ريا مى‏كنند يعنى خود را در اين موارد نشان مى‏دهند.

رياى لباس و هيأت و شكل براى اهل دين به اين كه موى سر پريشان باشد و شارب را بگيرد و در حال راه رفتن سر را پايين بياندازد و نشانه سجود در پيشانى داشته باشد، ولى اهل دنيا در اين ريا مى‏كنند كه لباسهاى قيمتى و سعه زندگى خود را به رخ ديگران بكشند.

ريا در گفتار براى اهل دين در اين است كه موعظه مى‏كند، و ذكر گويد و حرف حكمت آميز مى‏زند و حفظ اخبار و آثار مى‏نمايد تا آنكه آن را در گفتگوهايش استفاده كند.

ولى رياى اهل دنيا در گفتار اين است كه اشعار و امثال را حفظ نمايند و عبارات فصيح و بليغ و داستانها در گفتار مى‏آورند.

و ريا در عمل براى اهل دين آنست كه مثلا نمازگزار با طول دادن قيام و سر پايين انداختن و قدم را مساوى نگه داشتن و در كلام سنگينى و وقار را حفظ كردن ريا كند.

ولى رياى اهل دنيا در عمل آن است كه تكبر و بزرگ منشى كنند و دست تكان دهند.

ريا در اصحاب و پيروان در اهل دين آن است كه متكلفانه عالمى را زيارت كند تا بگويند كه فلانى فلان عابد و عالم را زيارت كرده است و رياى اهل دنيا كه به آن واسطه جمع حطام دنيوى و كسب مال نمايد گرچه از اموال اوقاف و اموال يتيمان باشد.

ملخص مرآه شماره 2- 58 ص 180 سطر 2:

روايت از ائمه معصومين عليهم السلام وارد شده كه: «ضع امر اخيك على احسنه» يعنى اگر سخن يا عملى از برادر مؤمنت انجام يافته به بهترين صورت ممكن حملش نما گرچه آن صورت مرجوح باشد و تجسس نبايد كرد. مگر آنكه آن سخن و عمل غير قابل تأويل باشد زيرا خداى تعالى فرمود إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ‏ بعضى از گمانها گناه است چنان كه بخشش همه به لسان كتاب و سنت منهى است خداى تعالى فرمود: وَ لا تَجَسَّسُوا حجرات 12 مرحوم مجلسى فرمود: بدان كه همان طور كه گفتار زشت در مورد مؤمن روا نيست پندار و گمان بد همه در مورد مؤمن روا نيست به اينكه عمل او را با خود حديث نفس كند.

مراد از سوء ظن حرام آنست كه بدون آنكه يقين كند، حكم كند و معتقد شود كه فلانى چنين كرده است: ولى خاطره‏ها و حديث نفس بخشوده مى‏شود.

شماره 59 ص 185 سطر 13:

روايت ديگر از زراره نقل شده كه از ابى جعفر عليه السلام پرسيد:

مردى كار خيرى را انجام مى‏دهد و كسى ديگر او را مى‏بيند و او خوشحال مى‏شود فرمود:

عيبى ندارد هيچ كس نيست كه دوست دارد كار خيرش بر ملا شده اگر براى اظهار و نشان دادن به مردم انجام نداده باشد. در مرآة العقول مى‏فرمايد: چون جبلى و فطرى انسان خوشحالى از آن است و تكليف ترك آن ما لا يطاق است.

اشكال: و اين حديث منافى با اين روايت است كه فرمود: «ما بلغ عبد حقيقة الاخلاص حتى لا يحب ان يحمد على شي‏ء عمل لله». بنده به حقيقت ايمان نمى‏رسد مگر آنكه دوست دارد كه بر هيچ كدام از كارهايى كه براى خدا كرده مدحش نكنند.

جواب: بعد از نقل وجوه جمع اين دو حديث از عدّة الداعى فرمود: شايد به اعتبار مراتب و درجات مردم چنين باشد زيرا تكليف اين طورى كه در دل هم خوشحال نشود به نسبت به اكثر مردم محال است ولى مردم به دليل اختلاف استعداد مختلفند (زيرا عده‏اى به دليل وسعت روح و غرق در بحار عظمت حق، خود و اعمال خويش را نمى‏بينند و عده‏اى با يك نماز انتظار دارند كه كفششان را ملايكه برگردانند) بعضى از محققين در بيان اين كه عبد در مورد چه چيز مواخذه مى‏شود و از چه چيز وى عفو مى‏شود سخنى دارد فرمود: بدان كه اين امر مشكلى است و آيات و اخبار متعارضه فراوان در اينجا آمده است كه جمع آنها مشكل است حق در اين مسأله آن است كه جز با فهميدن و احاطه بر تفصيل اعمال قلوب از ابتداى ظهور خاطر تا مرحله‏اى كه عمل مطابق با آن خاطر بر اعضا ظاهر شود ممكن نيست (مراد آنست كه مراتب پيدايش تصوير مطلوب تا تحقق آن يعنى پيدايش اراده و ظهور آن در اعضا كدامست؟) اولين چيزى كه بر قلب وارد مى‏شود خاطرات است، مثلا صورت زنى در خاطر آمده است.

دوم: جوشش ميل به سوى وى و حركت شهوى كه در طبيعت انسان است و اين از خاطر اول متولد مى‏شود به اين ميل طبيعت مى‏گويم و به بروز خاطر حديث نفس مى‏گويم.

سوم: حكم قلب است به اينكه اين كار مورد تصور را بايد انجام داد زيرا با تمايل طبيعى و همت و نيت شروع به كار نمى‏كند به اين مرحله اعتقاد مى‏گويد و اين مرتبه به دنبال خاطر و ميل مى‏آيد.

مرتبه چهارم: تصميم قطعى بر توجه و نيت جزمى است و اين را همت به فعل و نيت و قصد مى‏گوييم بنا بر اين احوال قلبى قبل از عمل اعضا، اين است: حديث نفس و ميل و اعتقاد، و همت در مورد خاطر كه همان حديث نفس است بايد گفت كه مواخذه آن معنا ندارد، زيرا تحت اختيار مكلف نيست در مورد ميل و هيجان بايد گفت كه در وى نيز مثل خاطر و حديث نفس مؤاخذه معنا ندارد، زيرا بر فعل اختيارى مكلف مواخذه مى‏شود و اين فعل اختيارى مكلف نيست و اين دو مرحله مراد حديث است كه مى‏فرمايد: حديث نفس امت من معفو است.

ولى مرتبه سوم كه اعتقاد و حكم قلبى است بين اضطرار و اختيار مردد است، اختيارى آن مؤاخذه مى‏شود و غير اختيارى آن مواخذه نمى‏شود. و چهارمين مرحله كه همت به فعل است ولى انجام نداده است بايد جستجو شود اگر ترك عمل به خاطر ترس از خدا بوده است حسنه‏اى براى وى نوشته مى‏شود زيرا اراده وى به گناه بود ولى اكنون با نفس خود مبارزه كرده و بر آن پيروز شد، پس حسنه‏اى داده مى‏شود. ولى اگر انجام ندادن فعل به خاطر مانع بود يا عذرى داشته نه اينكه از خدا بترسد بر وى گناهى نوشته مى‏شود زيرا اراده وى فعلى اختيارى براى قلب بوده است.

شماره 60 ص 185 س 19:

وسوسه شيطان و وسوسه‏هاى نفسانى با قلب انسان چه مى‏كنند؟

قلوب بر سه قسمند:

قسم اول: قلبى كه همانند اقيانوس بى‏پايان هر لحظه اسماى الهى در آن جولان دارند و از افق قلب طلوع كرده و پيوسته مى‏درخشند تا نوبت به اسم ديگر برسد، در اين قلوب امر به دست‏

خدا و ملايكه الهى است و ايشان هر لحظه از خزاين رحمت روزيى تازه به وى مى‏رسانند.

بنا بر اين اگر گويى وى ملكى و ملكوتى است و در اين قلوب نه وساوس نفس و نه وساوس شيطان راهى ندارد.

قسم دوم: قلوبى كه جايگاه شياطين است، و روى به ملكوت اسفل دارند، هر لحظه وسوسه‏اى و شيطنتى در آن خطور مى‏كند و شياطينى در برآورده شدن متمنيات گوناگون با هم در نزاعند به همين خاطر وى آرام و قرار ندارد، مانند برگ گاهى به دنبال هوسهاى گوناگون در حركت است اگر چه با وجود نفس كه تابع و پيرو شيطان شده نيازى به وسوسه‏اى ديگر از شيطان نيست زيرا اين قلب و نفس خود شيطان شده است و به زبانى مى‏توان گفت كه شيطان از ايشان آسوده خاطر است، چنان كه شيطان به بارگاه ملكوتى قلوب اوليا كه دسته نخست هستند راه ندارد و خبر از آن قلوب ندارد و از متمنيات آنها اطلاعى ندارد «و يقذفون من كل جانب» از هر طرف شهابهاى ذكر بر سر شياطين فرود مى‏آيند.

قسم سوم: قلوبى كه سهمى از دو طرف دارند گاهى محل شك و شبهه و وسوسه شياطين هستند و گاهى خاطرات رحمانى و ملكى در آنها موج مى‏زند در صورت تذكر و تداوم ذكر و ورع و تقوى مى‏تواند اين جهت قوى شود و كم كم شياطين از وى مأيوس شوند.

در صورتى اين آرزو جامه عمل مى‏پوشد كه همكار داخلى شيطان سركوب شود. دشمن داخلى نفس است و تمايل و تعشق وى با خاك و خاكى‏ها باعث نفوذ شياطين مى‏شود و با خلع صلاح كردن نفس رويش وسوسه از مزبله آلوده خاطرات نفسانى قطع مى‏شود پس نفس تا آلوده خاك است از آن وسوسه مى‏رويد و تعلق دنيايى منشأ اين خاطرات مى‏باشد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غلام همت آنم كه زير چرخ كبود |  | ز هر چه رنگ تعلق پذيرد آزاد است‏ |
|  |  |  |

گاهى در مجالس تذكر مى‏نشيند و وعظ و خطابه مى‏شنود تصميم مى‏گيرد كه برگردد و تعلقات را بزند ولى «و لم نجد له عزما» تصميم وى با ديدن متمنيات شكسته مى‏شود در هر صورت با تداوم تذكر و فكر و ذكر و جوع و شكستن نفس خاطر دوست رحل اقامت مى‏افكند و فردى الهى مى‏شود وقتى علم و كتل سلطان وجود پيدا شود لشكريان شيطان فرارى مى‏گردند. و اين همراه با تجليه و تخليه و تحليه صورت مى‏گيرد.

ديو چو بيرون رود فرشته درآيد.

ش 61 ص 185 س 24 از مرآة العقول:

اخلاص تنها اين نيست كه به هنگام نماز و روزه و تعليم با تصور مبانى و توجه قلبى بگويى:

نماز مى‏خوانم و روزه مى‏گيرم يا درس مى‏گويم به خاطر نزديكى به خدا (قربة الى الله)، ابدا چنين نيست، اين تنها چرخش زبان و حديث نفس است ولى نيت معتبر آنست كه نفس و ميل و توجه خود را به سوى غرض و مطلب دنيايى و آخرتى بكشانى و اگر اين انگيزش و ميل نباشد با توجه و احضار معانى و گفتن آنها نيت و اخلاص در عمل حاصل نمى‏شود، و اين داستان مثل داستان سيرى است كه با گفتن اينكه: اشتها به طعام دارم و مايل به آن هستم انتظار ميل و اشتهاى واقعى داشته باشد بنا بر اين اين راه، تحويل قلب به سوى چيزى و يا ميل و توجه به سوى آن نيست. مگر آنكه قلب را به سوى آن از راه اسباب سازنده نيت به طرف مطلوب يعنى ميل و اشتهاى واقعى ببريم. و آن اينكه از كارهاى منافى و مضاد با آن دورى شود (و تعلق به دنيا از دل زدوده گردد و حق سبحان در دل جاى گيرد آنگاه اطاعت از فرامين دوست شيرين مى‏شود).

بنا بر اين اگر بر دل مدرّسى حب شهرت غلبه كند نمى‏تواند با نيت قربت الى الله تدريس و نشر علم كند.

بلكه تدريس وى جز براى آن مقاصد سست و ناچيز نيست گرچه به زبان بگويد كه من براى نزديكى به خدا تدريس مى‏كنم. حاصل آنكه نيّت و اخلاص كامل براى جناب عالى حاصل نمى‏شود مگر آنكه قلبت را از امور دنيوى برگردانى و نيت را از صفات نكوهيده پست پاك كنى و نظرت را از لذت‏هاى دنيايى به كلى بردارى.

شماره 62 ص 188 سطر 23:

«الّا من أتى الله بقلب سليم» مرآة العقول: يعنى قلب سالم از شرك و شك. بعضى گفتند از فساد و معاصى و علت اينكه تنها سلامت قلب را (در نجات از مهالك) ذكر كرد، آنست كه وقتى قلب سالم شود ديگر اعضا از فساد پاك مى‏شوند زيرا همه فسادى كه به اعضا دامنگير انسان مى‏شود جز از راه قصد قلبى نيست، بنا بر اين بهترين اعضا و بدترين اعضا قلب است و «الناس على دين ملوكهم» همين است پادشاه بدن قلب است اگر پادشاه عادل شود جوارح و اعضا عدالت پيشه كند و اگر وى فاسد شود همه اعضا فاسد شوند. لذا اشتباه و خطا بخشوده مى‏شود، زيرا با سلامت قلب زنگارى از ناحيه‏

اعضا بر وى نمى‏نشيند و گويى كار اعضا معتنا به نيست ولى اگر قصد از قلب باشد و عمدا بخواهد كارى انجام دهد اين معصيت و نافرمانى است و مادامى كه قلب تعلق به آن دارد بخشودگى در كار نيست و لذا توبه نصوح يعنى تامين سلامتى قلب از مقاصد سوء و با آن گناه جوارح سنجيده مى‏شود فتبصّر.

شماره 63 ص 192 سطر 10:

شكى نيست كه هر كس اعمال صالح از قبيل روزه و شب زنده دارى انجام دهد به وى مسرت و ابتهاج دست مى‏دهد اگر از آن نظر كه خداى تعالى به وى اين نعمت را عطا فرموده است و مع الوصف از خودش مى‏ترسد ترس از اينكه مبادا اين نعمت زايل شود و از خداى تعالى مى‏خواهد كه بر اين نعمت بيافزايد چنين مسرّتى عجب و خودپسندى نيست، ولى اگر مسرّت وى آنست كه چنين صفتى دارد و حالت كذايى را واجد است و به پيشگاه خود آن را بزرگ بشمارد و به آن ميل كند و خودش را از حد تقصير در عبادت خارج بيند و طورى خود را ببيند كه منّت بر حق سبحان دارد كه عبادت مى‏كند اين شخص خودپسند و معجب به خويش است.

اين روايت مى‏فهماند كه عجب بدتر از گناه اعضا است زيرا عجب گناه قلب است زيرا گناه به توبه زايل مى‏شود و طاعت مكفر آن است! ولى عجب صفتى نفسانى است كه از بين بردن آن دشوار است و طاعت را از بين مى‏برد و آنها را از درجه قبول مى‏اندازد و به كبر و خود بزرگ بينى مى‏رساند و انسان را به فراموشى از گناهان وامى‏دارد يعنى گناهان را به كلى از خاطر مى‏برد. آن گناهانى را كه در خاطرش هستند كوچكشان مى‏پندارد و در تدارك آنها نمى‏كوشد، ولى اعمال و عبادات خويش را بزرگ مى‏شمارد و به آنها افتخار مى‏كند، و در اينكه اعمال صالح انجام داده بر خدا منت مى‏گذارد، و توفيق الهى را كه نعمتى خدا دادى است فراموش مى‏كند، اكنون كه خودپسند شد از آفات اعمال غافل مى‏گردد، و هر كس از آفات اعمال غافل شود، بيشتر كوششهاى وى هدر مى‏رود و خودپسند به خود و خداى خود مغرور مى‏گردد و از مكر خدا غافل مى‏شود.

پسند نفس و فكر و علم و عقل خويش باعث استفاده نكردن و مشورت ننمودن و پرسش ننمودن از داناتر از خود مى‏شود و چه بسا از فكر غلط خوشش مى‏آيد و نيز بر آن اصرار مى‏ورزد و آفات خودپسندى و عجب بى‏شمار است.

از مرآة العقول‏

64 ص 193 سطر 14:

مسرّت به حسنه مستلزم عجب نمى‏شود، زيرا چه بسا خودش را مقصّر در طاعت به شمار مى‏آورد ولى مسرّتش به اين است كه به كلى تركش نكرده و اين از بهترين مراتب ايمان است.

علاوه آنكه مسرّت حقيقى از حسنه مستلزم كوشش براى آوردن همه حسنات است، و كراهت واقعى از گناه باعث نفرت از گناهان مى‏شود و موجب همت گماردن بر ترك آن مى‏باشد و اين هر دو از كمال ايمان محسوب مى‏شود.

مرآة العقول‏

يادداشت‏هاى باب پنجم‏

شماره 1- 65 ص 203 سطر 6:

غزالى گويد: اشكال چرا ارزش ذكر خدا با آنكه به راحتى بر زبان جارى مى‏شود و رنجى اندك دارد بهتر و نافعتر از همه عبادات مى‏باشد با آنكه مشقت آن عبادات بيشتر است.

جواب: تحقيق اين حقيقت بدون علم مكاشفه ممكن نيست آن مقدارى كه مى‏توان آن را به زبان آورد آنست كه در علم سلوك آن ذكر مفيد و مثمر ثمر است كه مداوما با حضور قلب گفته شود، ولى ذكر خدا در صورتى كه حضور نباشد و دل از آن بى‏خبر باشد نفعى ندارد. و اخبار نيز بر همين مطلب دلالت دارند. از طرفى اگر كسى در زمان ذكر حضور قلب داشته باشد، ولى وقتى به كارهاى دنيايى پرداخت از خدا غافل شود آن نيز ثمره چندانى ندارد بلكه حضور مداوم يا در اكثر اوقات بر همه عبادات مقدم است بلكه بالاتر از اين آنكه همه عبادات شرف از ذكر دارند و نهايت ميوه عبادات عملى همان ذكر و ياد خداست. ذكر ابتدايى دارد و انتهايى. در ابتدا ذكر باعث انس و دوستى مى‏گردد و در آخر انس و دوستى خدا باعث ذكر مى‏شود و مطلوب همان انس است.

شعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در اول ذكر آرد انس با يار |  | در آخر ذكر از انس است و ديدار |
| چنان كه مرغ تا بيند چمن را |  | نيارد بستنش آنگه دهان را |
| شود مرغ حق آن فرزانه سالك‏ |  | كه با ذكر حق است اندر مسالك‏ |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوش آنگاهى دل از روى تولّى‏ |  | شرف يابد از انوار تجلّى‏ |
| چگونه مرغ حق نايد به حق حق‏ |  | چو مى‏بيند جمال حسن مطلق‏ |
|  |  |  |

علت اين رابطه بين ذكر و انس را غزالى بيان مى‏كند:

چون مريد در ابتداى سلوك خود را به زحمت مى‏اندازد تا قلب و زبان خود را از وساوس به ذكر خداى تعالى باز گرداند اگر موفق به مداومت شود انس مى‏گيرد و در جانش دوستى مذكور جاى مى‏گيرد. اين تعجبى ندارد، زيرا عادتا چنين است كه نام شخص غايب غير مشاهد پيش كسى برده مى‏شود و خلق و خوى وى در نزدش مذكور مى‏شود، آنگاه به وى علاقمند مى‏شود و گاهى به واسطه وصف خلق و خوى و ياد آورى، عاشقش مى‏شود وقتى مريد با يادآورى و ذكر زياد كه در ابتدا با دشوارى توأم بود عاشقش شد اكنون ناچار و مضطر به يادآورى و ذكر زياد معشوق مى‏شود به طورى كه نمى‏تواند صبر كند زيرا هر كس چيزى را دوست داشته باشد زياد يادش مى‏كند و هر كس و لو به تكلف ياد كسى كند دوستدارش خواهد شد، در مورد ذكر نيز چنين است ابتدا به زحمت و متكلفانه ذكر حق مى‏نمايد تا آنكه انس با مذكور نمايد و دوستدارش شود سپس نمى‏تواند صبر كند بنا بر اين علت عشق خود معلول عشق مى‏شود و ميوه خود درخت مى‏گردد كه به وى ميوه مى‏رويد و اين معناى سخن بعضى از اهل دل است كه گفته است:

با قرآن بيست سال كوشش توان فرسا كردم آنگاه با قرآن بيست سال در نعمت به سر بردم و در تنعّم بودن بدون انس و دوستى نمى‏شود. و انس و حب بدون مداومت طولانى و كوشش توانفرسا نمى‏شود تا آنكه تكلّف طبيعت شود.

اين مطلب غير قابل انكار است زيرا بسا مى‏شود كه انسان از غذايى بدش مى‏آيد و با تكلّف آن را مى‏خورد و مواظبت مى كند كم كم موافق با طبيعت وى مى‏شود «و هى النفس ما عوّدتها تتعوّد». نفس است به هر چه كه عادتش دهى عادت مى‏كند آنگاه كه انس با خدا گرفت از غير خدا منقطع مى‏شود و غير خدا همانست كه به هنگام مرگ از وى جدا مى‏شود و با وى در قبر نمى‏آيد و آنها عبارتند از خانواده و مال و فرزند و مقام. مگر ذكر خدا كه اگر با آن مأنوس شده باشد از آن تمتّع و لذت مى‏برد زيرا در آن حال موانع جلوگيرى از ذكر برطرف مى‏شود و اين موانع طورى است كه انگار بين وى و بين دوستش جدايى افكنده است ولى بعد از مرگ اين موانع كنار مى‏رود و وى از مرگ بهرمند مى‏شود و از زندان خلاصى مى‏يابد. به همين خاطر فرمود: جبرئيل‏

در من دميد (وحى كرد) كه آنچه را كه من دوست دارم دوست بدار زيرا از همه چيز جدا مى‏شوى مراد از اين حديث دنياست زيرا دنيا به واسطه مرگ فانى مى‏شود، و از انس حاصل شده به هنگام مرگ متنعم مى‏شود و مراد از در حفره آتشين بودن و يا بستان در زمان برزخ و قبر همين است.

ج 2/ ص 277 احياء الاحياء شماره (2- 65) ص 208 سطر 16:

روايتى از امام صادق وارد شده و آن اينكه: داناترين مردم به حق سبحان راضى‏ترين آنها به قضاى الهى است در مرآة العقول مى‏فرمايد: حديث دلالت مى‏كند كه رضا به قضاى الهى تابع علم و معرفت است و شدت و ضعف مى‏پذيرد چنان كه علم و معرفت شدت و ضعف مى‏پذيرد زيرا رضا بر اين باور متكى است كه خداى تعالى قدرتمند و قاهر و عادل و حكيم و لطيف به بندگان خود مى‏باشد و جز آنچه كه شايسته حال ايشان است انجام نمى‏دهد و وى سرپرست جهان و در دست وى نظام عالم قرار دارد هر چه معرفت به اين امور عميق‏تر باشد رضا به قضاى حق سبحان بيشتر و كاملتر است و نيز رضا به قضاى حق سبحان از ميوه‏هاى درخت محبت است و محبّت تابع معرفت است و اگر محبت كامل و تمام شود و به عشق بدل شود هر چه كه از محبوب به وى مى‏رسد از آن لذت مى‏يابد و اين بلندترين مرحله كمال است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر با ديگرانش بود ميلى‏ |  | چرا ظرف مرا بشكست ليلى‏ |
|  |  |  |

شماره 66- ص 208 سطر 24:

خداى تعالى بشر را از گناهان پاك مى‏كند بلكه گناهان را به حسنات بدل مى‏نمايد مرحوم علامه طباطبايى در الميزان فرمود: آنچه كه ظاهر آيه‏ فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ‏[[134]](#footnote-135) خداى تعالى گناهان آنها را به حسنات بدل نمود دلالت مى‏كند با توجه به ذيل آيه كه مى‏فرمايد وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً «و خداى تعالى آمرزنده مهربان است» آن است كه هر گناهى خودش بدل به حسنه مى‏شود و مراد از گناه، متن كار صادر شده از فاعل نمى‏باشد، يعنى آن حركت‏هاى مخصوصى كه مشترك بين گناه و طاعت است مثل عمل جماع و مباشرت با زنان كه مشترك بين زنا و نكاح است بلكه صفت فعل است از آن جهت كه با امر خدا موافق است و يا مخالف مى‏باشد مثلا از آن روز كه انسان از آن متاثر مى‏شود و در وى مى‏ماند، ولى آن فعلى كه عبارت از

مجموع حركت‏هاى فناپذير و از بين رفتنى مى‏باشد و عنوانش چنين مى‏باشد و قايم به وى مى‏باشد و به فناى وى فنا مى‏شود سيئه و گناه نيست و اين آثار گناهى است كه پشت سر آن عقاب مى‏آيد يعنى گناهان لازمه انسانند تا آنكه با دميده شدن «يوم تبلى السرائر» عقاب مى‏شود و اگر آميختگى اين شقاوت و زشتى در ذات انسان نبود از وى عمل زشت صادر نمى‏شد و وقتى با توبه و عمل صالح تطهير شود ذات وى سعادتمند و پاك مى‏شود كه آثار لازمه آن كه همان گناهانند متبدل مى‏شود.

شماره 67 ص 213 سطر 12:

فرق بين شكر و حمد چيست؟ شكر بزرگداشت با تمام جوارح است و حمد بزرگداشت با زبان است و هر دو سپاسگزارى از نعمت‏هايى است كه حق سبحان داده است، ولى مدح بر نيكويى‏هايى است كه ممدوح دارد.

شماره (2- 65) ص 208 سطر 16:

حديث دلالت مى‏كند كه بعضى از درجات بهشت با كار و كوشش و تلاش به دست مى‏آيد ولى بعضى از درجات بدون ابتلا قابل دسترسى نيستند.

مرآة العقول شماره 68 ص 212 سطر 2:

چرا هنگام بين الطلوعين و غروب آفتاب تا مغرب شرعى ساعت غفلت شمرده شده است؟

روايت جابر از امام صادق عليه السلام تصريح دارد كه: شيطان در اين ساعت لشكريانش را پراكنده مى‏سازد لذا بايد در اين اوقات ذاكر خدا بود آيات و اخبارى بر فضل دعا و ذكر مخصوصا تهليل داريم ظاهر بعضى از آنها وجوب است، و لو كسى از علما به وجوب ذكر و دعا در اين اوقات قايل نشده است. علت اين اصرار و ابرام در اين دو وقت ممكن است همه و يا بعضى از وجوه زير باشد.

اوّل: شكر نعمت‏هاى روز يا شب گذشته.

دوّم: روز و يا شب جديدى را شروع مى‏كند كه از حوادث و بلايا و يا فوايد دنيوى و اخروى خالى نيست، لذا بايد با استمداد از حضرت حق دفع مضرات و جلب خيرات نمود، و براى آنها آمادگى كسب نمود.

سوّم: در اين اوقات هنوز به كارهاى روزانه مشغول نشده، و يا به هنگام غروب آفتاب از كارهاى روزانه فراغت يافته، لذا فراغتى دارد كه مى‏تواند ذكر حق تعالى كند.

چهارم: چون هنگام قدرت نمايى حق سبحان است، به اينكه حق سبحان سبى را روز مى‏نمايد و روزى را شب مى‏نمايد و همين دگرگونى و تحول منشأ خيرات فراوان مى‏شود، لذا ثنا و حمد و شكر تازه‏اى را مى‏طلبد.

پنجم: در اين دو ساعت روشن مى‏شود كه عالم در حال دگرگونى و تغيير است، و هرگز بر حالى باقى نمى‏ماند ولى آنكه باقى مى‏ماند و هميشه و دايمى است حق سبحان مى‏باشد لذا به همانند خليل الرحمن مى‏گويد: «انى لا احب الآفلين» من غروب‏كنندگان را دوست نمى‏دارم و عارف متنبّه مى‏شود كه حق سبحان مستحق تسبيح و تهليل و تحميد و تمجيد است.

ششم: در اين دو ساعت همه مخلوقات در آسمانها و زمين با زبان حال خود مى‏گويند كه مربوب حق سبحان هستند و نيازمند وى مى‏باشند «ان من شي‏ء الا يسبّح بحمده و لكن لا تفقهون تسبيحهم» در اين دو وقت اين تسبيح روشنتر و ظاهرتر است.

هفتم: شايسته است كه انسان در همه اوقات خود را محاسبه كند ولى در اين دو وقت چون ملايكه شب عروج مى‏كنند و ملايكه روز مى‏آيند و يا بر عكس، محاسبه بهتر است و قصور و تقصير خود را در نظر گيرد و استغفار كند و بر طاعات شكر و سپاس گويد.

با تصرف از ص 22 مرآة ج 12 شماره 69 ص 215 سطر 9:

چرا تسبيح نصف ميزان است.

گفتند شايد سرّ آن اين باشد كه خداى تعالى صفات ثبوتيه جماليه و صفات سلبيه جلاليه دارد و ميزان عبد با اتيان به هر دو پر مى‏شود بنا بر اين تسبيح كه صفات سلبيه جلاليه را متضمن است تنها نصف ميزان است ولى حمد خداى تعالى تمام ميزان را پر مى‏كند زيرا همه كمالات را ثابت مى‏كند ولى تكبير چون اجمالا برترى حق را بر همه اشياء ثابت مى‏كند بين آسمان و زمين را پر مى‏كند.

مرآة شماره 70 ص 217 سطر 14:

«خير الدعا الاستغفار»: بهترين دعا استغفار است زيرا آمرزش از مهمترين مقاصد و خواسته‏هاى بشر است يا آنكه چون غفران باعث بخشوده شدن گناهان مى‏شود كه جلوى اجابت دعا را مى‏گيرند.

استغفار در سحرها باعث مى‏شود كه انسان ملزم شود كه در سحرگاه بيدار شود و سنت مى‏فرمايد كه نماز شب بگذاريد و در قنوت نماز وتر استغفار كنيد و خداى تعالى فرمود كه راه انسان بر پروردگار خويش از همين راه است چنان كه سوره مزمل و دهر بعد از ذكر قيام شب و تهجّد شبانه مى‏فرمايد: إِنَّ هذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلى‏ رَبِّهِ سَبِيلًا\*[[135]](#footnote-136).

اين يادآورى و تذكّر است كه هر كه خواهد آن را راهى به پروردگارش قرار دهد.

الميزان شماره 71 ص 220 سطر 10:

تفويض چيست؟ گفتند: كه تفويض نوعى لطيف از توكل است و تعريف آن اين است كه بنده فرمان خداى تعالى را به جاى آورد و امور دنيوى و اخروى خود را به وى بسپارد و مبادرت به حوادث نازله بر خود نداشته باشد.

«لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين»: در اين آيه اقرار به توحيد مطلق الهى است و اعتراف به ظلم به نفس خود در آن موجود است. و عبد مقرّ مى‏آيد كه بلاها و غمها نتيجه كارها و دست آورد اعمال وى مى‏باشد و اين اقرار مقتضى ازاله بلاها و غمهاست چنان كه فرمود:

ما اجابت كرديم «فنجيناه من الغم».

ما شاء الله- يعنى حوادثى كه مصلحت واقعى در آن است‏

ما شاء الناس: يعنى آنچه كه مردم بخواهند چه بسا مصلحت در آن نباشد ما شاء الله و ان كره الناس: مردم از امراض و بلاها و مصايب و فقر و امثال آن بدشان مى‏آيد و در اين حديث اشاره به رضا به قضاى الهى است و دلالت دارد كه استجابت دعاها تابع مصالح است.

مرآة العقول شماره 72- 225 سطر 23:

مرحوم مجلسى مى‏فرمايد: اظهر آنست كه مؤمن آل يس باشد چنان كه در ساير اخبار آمده است زيرا «يا قوم اتبعوا المرسلين» در سوره يس‏[[136]](#footnote-137) مى‏باشد و در قصه «مؤمن آل يس» واقع شده است پس اين اشتباه از راوى بوده است.

شماره 73 ص 228 سطر 19:

مراد از فضل خدا چيست؟ راغب مى‏گويد: هر عطيه‏اى كه معطى بدون آنكه بر وى لازم باشد ببخشد فضل است.

و نيز مراد از طيب آنست كه حواس و نفس از آن خوشش آيد غذاى پاكيزه و طيب در شريعت آن است كه از راه درست و به اندازه و از مكان درست به دست آيد چنين غذايى خوش آيند دنيايى و آخرتى است و باعث دردسر نمى‏شود.

در غير اين صورت اگر خوش آيند و طيب دنيايى باشد آخرت آن خبيث و ناخوشايند است و مراد از «كلوا من طيبات ما رزقناكم» از آنچه از پاكيزه‏ها كه روزيتان كرديم بخوريد يعنى از آنچه كه حلال است. و مراد از حلال واسع كه در ادعيه آمده همان حلالى است كه در ظاهر شريعت حلال باشد. و الا حلال واقعى جز براى اوحدى از مردم و برگزيدگان خدا ميسور نيست.

مرآة العقول شماره 74 ص 232 سطر 8:

فرق بين رؤيا و احلام آن است كه رؤيا از خداست و حلم از شيطان است و مراد از هر دو صحنه‏ها و صورتها و تمثلاتى است كه انسان خوابيده آن را مشاهده مى‏كند و رويا در مورد امور

نيك و حلم در امور بد به كار مى‏رود گرچه گاهى در جاى هم استعمال مى‏شود. و بازى شيطان با انسان كنايه از آن است كه خيالاتى باطل را كه مضر به حال انسان است و مفيد نمى‏باشد در انسان ايجاد مى‏كند و يا تسويلات و نيرنگهاى شيطانى كه باعث ارتكاب معاصى مى‏شود در مخيله انسان صورت گيرد. انگار شيطان انسان را مسخره كرده و با وى بازى مى‏كند.

مرآة العقول شماره 75 ص 232 سطر 19 مراد از بما عاذت به الملائكة: يعنى به اسماى حسناى الهى يا به پيامبر (ص) و اوصياى آن حضرت عليه السلام چنانچه بعضى از اخبار به آن اشاره مى‏كند.

مرآة العقول شماره 76 ص 234 سطر 16 مراد از بادها و رياحى كه كودكان را مى‏آزارد چيست؟

چون اجنّه به صورت و شكل‏هاى گوناگون در مى‏آيند و به همانند باد مى‏مانند در اينكه به سبكى جا به جا مى‏شوند. چنان كه رواياتى در مورد بازى اجنّه و شياطين به اطفال آمده كه فرمود در خانه كبوتر نگهداريد تا شياطين و اجنّه با فرزندان شما بازى نكنند.

شماره 77 ص 125 سطر 4 بزرگى فرمود كه حروف مقطعه قرآن هر كدام اسرار و حقايقى از عالم بالا هستند كه اين گونه از عالم الفاظ بروز كردند و بزرگى ديگر فرمود: اگر قرآن را بشكافيد همه حروف متصله هم مقطعه خواهد شد لذا در اين روايت براى قرائت هر حرف ده حسنه فرمود.

شماره 78 ص 250 سطر 3 چرا از شش جهت استعاذه مى‏كنيم:

گفتند چون سالك الى الله از راهزنى شيطان و نفس اماره مى‏هراسد زيرا شيطان از جهات شش‏گانه به واسطه وسوسه‏ها و شبهات مى‏آيد و نفس هم در روش خود دچار مشتهيات نفسانى مى‏شود بنا بر اين انسان از سر تا به پا در درياى تاريكى فرو رفته و در فضاى غبار آلود و

دود آلود كه از آتش شهوات ظلمانى متراكم برخاسته نفس مى‏كشد بنا بر اين چاره‏اى و خلاصى ندارد مگر آنكه به خدا پناه ببرد و از وى خلاصى جويد و حفظ خودش را از اين دشمنان بخواهد.

در بعضى روايت استفاده از نفس و شياطين آمده و بيشتر تكيه بر آن دشمنان است گرچه شر از ما خلق الله و شر از ناس در بسيارى از روايت آمده ولى عمده دشمن انسان كه دشمن خانگى است نفس وى مى‏باشد كه گندم اعمال چهل ساله را به يغما برده لذا ابتدا از نفس استعاذه به خدا مى‏جويم و آنچه از جلو و پشت سر مى‏آيد علت اينكه ابتدا جلو را ذكر كرد زيرا دشمن قوى از جلوى روى مى‏آيد و دشمن ضعيف از پشت سر.

مرآة العقول شماره 79 ص 253 سطر 12:

مراد از آويزه عرش بودن چيست؟ شايد كنايه از تنزه و ترفع از زشتى گناهان باشد يا مراد ملايكه موكل به اين آيات باشد كه در عرش بودند يا ارواح حروف‏اند كه در آنجا هستند و حق اين است كه اين امور از اسرار علوم و مشكلات حكمت‏هاى ائمه مى‏باشد و مكلف به تصديق اجمالى آنها هستيم و مكلف به جستجوى از حقايق آنها نيستيم.

مرآة العقول ج 12 شماره 80 ص 260 سطر 5:

ورع چهار درجه دارد:

اول: ورع توبه‏كاران و آن ورعى است كه ايشان را از فسق بيرون مى‏آورد و اين ورع مصحح شهادت (در محاكم و امثال) آن مى‏باشد.

دوّم: ورع صالحان كه آن اجتناب از شبهات مى‏باشد ترس آنكه در محرمات نيافتند.

سوّم: ورع متقين و پرهيزگاران و آن ترك مباح ترس آنكه مبادا به حرام بيفتد مثل ترك سخن از احوال مردم مبادا كه به غيبت منجر شود.

چهارم: ورع سالكين و آن رويگردانى از غير خداست ترس از آنكه ساعتى عمر خويش را بيهوده‏

صرف كند كه براى وى قرب به سوى خدا نمى‏آورد و لو بداند كه منجر به حرام نمى‏شود.

از مرآة ج 12 شماره 81 ص 260 سطر 13:

مرحوم علامه در الميزان مى‏فرمايد: تقواى دين به يكى از امور زير حاصل مى‏شود:

ترس و اميد و دوستى خداى تعالى فرمود وَ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٌ وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا مَتاعُ الْغُرُورِ حديد 20/.

در آخرت عذابى دردناك مى‏شود و يا آمرزش و رضايت الهى نصيب وى مى‏گردد و زندگانى دنيا جز متاعى فريبنده نيست.

بنا بر اين مؤمن بايد حقيقت دنيا را دريابد و آن عبارت است از اينكه بداند كه وراى آن دارى است كه به نتايج اعمال خود مى‏رسد كه عذابى دردناك براى گناهان مى‏باشد كه نتيجه آن خوف است و يا آمرزشى كه نتيجه آن اميد است و طبيعت‏هاى مردم در اين اهداف مختلف آمده است.

عده‏اى كه غالب و اكثرى مردم هستند بر ايشان ترس حكمفرماست و به همين انگيزه و از ترس عذاب الهى عبادت حق سبحان مى‏كنند عده‏اى ديگر اميد بر ايشان غالب است و هر چه بيشتر در وعده‏هاى الهى از نعمت‏ها و كرامت‏هاى وى فكر كند اميدش بيشتر مى‏گردد و به همين جهت در تقوى مى‏كوشد و اعمال صالح را انجام مى‏دهد.

دسته سوم كه علما بالله هستند خدا را از ترس عقاب و طمع و در ثواب عبادت نمى‏كنند بلكه چون شايستگى عبادت دارد او را مى‏پرستند، زيرا اسماى حسناى الهى و صفات علياى ربوبى را شناختند پس ايشان به حقيقت خداى تعالى را عبادت مى‏كنند و جز وجه الله چيزى را نمى‏خواهند و به عقاب توجهى ندارند تا از آن بترسند و به عذاب اعتنايى ندارند تا به نجات از آن اميد بندند.

مرآة العقول ج/ 11/ 173 گويم: در حقيقت اين دسته خدا پرستان واقعى هستند و آن دو دسته نهايت هدفشان خودشان مى‏باشند. گرچه اعمال آنها صحيح است و قول به عدم صحت افعال عبادى و بطلان آن نادرست است ولى در واقع خودشان محور هستند. بدان كه امر دقيق و ناقد بصير است چه بسا كسانى كه توهم دارند كه از دسته سوم هستند اگر خوب بشكافند خود محور عبادت‏

خويشند صدق اين مقال با اين فرض ممكن است كه شبان و روزان عبادت كنى و با توحيد كامل بميرى و فرض كنى كه خداى تعالى عذاب نمرود و شدّاد را بر تو فرود آورد آيا چه به خدا مى‏گويى آيا همانند حضرت امام سجاد (ع) مى‏گويى: «انا لا انسى اياديك» ش 82 ص 269 سطر 25:

بدان كه حسد تنها بر نعمت متصوّر است وقتى خداى تعالى به برادرت نعمتى داد دو حالت متصور است:

اول: يا از آن نعمت بدت مى‏آيد و دوست ندارى كه زايل شود چه آنكه خودت بخواهى به آن نعمت برسى يا نخواهى، اين حالت را حسد گويند.

دوم: دوست ندارى كه زايل شود و وجود و رواج آن نعمت را بد نمى‏دانى، ولى براى خودت مثل آن نعمت را مى‏خواهى و به اين غبطه مى‏گويند، و گاهى منافسه و مسابقه‏اش نامند، امّا حالت اول را مطلقا چه اظهار كنى و چه اظهار نكنى و در دل نگهدارى، مشهور علما قايل به حرمت آنند.

ولى از بعضى از اخبار استفاده مى‏شود كه اظهار ما في الضمير و امر قلبى حرام است نه آنكه انسان در دل حسد داشته باشد ولى در زبان و افعال مطابق آن كارى انجام ندهد در اين صورت معنايش اين است كه امر قلبى چون كارش دست خود آدم نيست معفو است.

با اندكى تصرف مرآة العقول باب حسد

يادداشت خاتمه كتاب‏

شماره 83 ص 275 سطر 1:

چرا اسماى حسنى گفته مى‏شود:

مراد بهترين اسماى است زيرا معناهايى را مشتمل است كه بعضى به صفات ذات بر مى‏گردند مثل عالم و قادر وحى و الله و بعضى به صفات فعل بر مى‏گردد مثل خالق و رزاق و بارى و مصور و بعضى افاده تمجيد و تقديس مى‏دهد مثل قدوس و غنى و واحد.

شماره 84 ص 277 سطر 6 توقيفيت اسماى الهى: اسما به نسبت به ذات حق تعالى سه قسمند:

اول: اسمايى كه اطلاقش بر حق سبحان درست نيست و آن اسمايى است كه عقل اطلاقش را بر حق سبحان محال مى‏داند مثل اسمايى كه دلالت بر جسميت و امور جسمانى دارند و يا نقص و حاجت را مى‏رسانند.

دوّم: اسمايى كه عقل اطلاق آن را بر حق تعالى روا مى‏داند و تسميه حق سبحان به آن از طريق اخبار وارد شده، عيبى ندارد كه حق تعالى را به آن نامها بخوانيم و لازم است كه امر شرعى را در چگونگى اطلاق به لحاظ حالات و اوقات و عبادت‏هاى وجوبى و ندبى امتثال شود.

سوم: اسمايى كه عقل اطلاق آن را بر حق سبحان روا مى‏داند ولى در كتاب و سنت وارد نشده مثل جوهر كه يكى از معانى آن قيام به ذات بدون اتكا به ديگران است قطعا به اين معنا خدا جوهر است ولى ادب اقتضا مى‏كند كه بر خداى تعالى اطلاق نكنيم گرچه عقلا جايز است. و شايد از جهتى ديگر كه عقل نمى‏فهمد روا نباشد كه بر حق سبحان اطلاق كنيم زيرا عقل بر همه مناسبت‏هاى ممكنه احاطه ندارد و اين معناى كلام علما است كه اسماى خدا توفيقى است يعنى موقوف بر نص است.

نقل از مجمع البيان شماره 85 ص 277 سطر 12 مراد از احصا و شمارش كه با آن داخل بهشت مى‏شود ايمان آوردن به اين است كه حق سبحان به آنها متصف است.

شماره 85 ص 278 سطر 3 بدان كه اسماى حق سبحان يا بر ذات تنها بدون در نظر گرفتن چيزى دلالت مى‏كند يا با اعتبار چيزى و آن چيز يا اضافى ذهنى است يا سلبى و يا اضافى و سلبى با همديگر است. پس چهار قسم شد.

اول: آنكه تنها بر ذات دلالت مى‏كند و آن را لفظ اللَّه است زيرا ذات موصوف به جميع كمالات دلالت مى‏كند.

دوم: آنكه بر ذات به اضافه و نسبتى دلالت مى‏كند مثل قادر كه به اضافه و نسبت به مقدورى كه قدرت به وى تعلق گرفته دلالت مى‏كند.

سوم: آنكه دلالت بر ذات به اعتبار سلب غير از وى مى‏كند مثل واحد كه به اعتبار سلب نظير و شريك دلالت بر ذات مى‏كند و نيز نظاير آن.

چهارم: به اعتبار هر دو- اضافه و سلب- با همديگر دلالت بر ذات دارند مثل حى زيرا معناى آن مدرك فعالى است كه فاسدشدنى نيست چنان كه نظير آن چنين است.

مجمع البيان گويى مأخوذ از كلمات شيخ در الهيات شفاست حمد خداى سبحان را كه توفيق داد تا تعليقات بر اين كتاب شريف در صبح پنجشنبه 19 ذى القعده/ 1415 به اتمام رسد.

فهارس‏

فهرست آيات‏

شماره آيات/ آيات/ شماره صفحه‏

سورة الحمد «1» 2/ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ‏/ 130

سورة البقرة «2» 30/ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ .../ 288

40/ أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ .../ 314

152/ فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ .../ 204 و 203

156/ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ./ 105

186/ وَ لْيُؤْمِنُوا بِي .../ 129

186/ وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ .../ 23 و 24 و 318

198/ فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ‏/ 55

216/ عَسى‏ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسى‏ أَنْ تُحِبُّوا .../ 26

275/ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ‏/ 292

269/ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ .../ 281

282/ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ .../ 83

سورة آل عمران «3» 49/ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ .../ 297

36 و 37/ قُلِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ .../ 61

113/ الَّذِينَ قالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا .../ 84

120/ وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً./ 261

133/ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ .../ 262

159/ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ./ 132

174/ وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ .../ 131 و 296

180/ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ .../ 73 و 286

186/ وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ./ 261

سورة النساء «4» 96/ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً./ 358

34/ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ\* لا يَعْزُبُ عَنْهُ .../ 281

59/ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ/ 175

114/ لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النَّاسِ./ 69

42/ يُراؤُنَ النَّاسَ وَ لا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا./ 212

131/ وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ .../ 260

سورة المائده «5» 8/ ذلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَ رُهْباناً وَ أَنَّهُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ./ 74

23/ وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ./ 131

119/ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ .../ 170

27/ إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ./ 33 و 262 و 260

120/ وَ هُوَ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدِيرٌ./ 293

55/ إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ .../ 176

48/ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ‏/ 285

سورة الانعام «6» 127/ لَهُمْ دارُ السَّلامِ .../ 286

76/ لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ./ 360

41/ أَ رَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ./ 311

40/ فَيَكْشِفُ ما تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شاءَ .../ 313

62/ قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ .../ 211

122/ أَ وَ مَنْ كانَ مَيْتاً/ 334

69/ وَ ما عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ .../ 363

73/ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ .../ 291

91/ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ./ 291

سورة الاعراف «7» 32/ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ .../ 101

18/ وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‏ فَادْعُوهُ بِها .../ 277 و 89

56/ وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً .../ 129 و 23

53/ إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ .../ 135

53/ ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً .../ 135 و 137 و 139

204/ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً .../ 204 و 212

89/ رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفاتِحِينَ./ 288

76/ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ صالِحاً مُرْسَلٌ .../ 108

54/ إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ .../ 250

184/ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ./ 248

185/ ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْ‏ءٍ .../ 248

87/ يَسْئَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْها .../ 282

سورة الانفال «8» 42/ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ .../ 295

24/ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ .../ 336

سورة توبه «9» 36/ أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ .../ 261

73/ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ .../ 170

104/ أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ .../ 66 و 67 و 104

4/ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ .../ 261

سورة يونس «10» 57/ وَ شِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ .../ 249

63/ الَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرى‏ .../ 262

12/ وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ .../ 165

11/ وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ .../ 26 و 28

89/ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُما .../ 139 و 166 و 314

58/ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا .../ 184

سورة هود «11» 27/ وَ ما نَراكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَراذِلُنا .../ 107

12/ لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جاءَ مَعَهُ مَلَكٌ .../ 108

91/ إِنَّا لَنَراكَ فِينا ضَعِيفاً وَ لَوْ لا رَهْطُكَ .../ 107

24/ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ .../ 336

75/ إِنَّ إِبْراهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ .../ 43 و 134

سورة يوسف «12» 53/ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ .../ 271 و 272

106/ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ./ 89

88/ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ./ 108

98/ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي .../ 50

الرعد «13» 11/ إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ .../ 174

13/ وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ .../ 212

ابراهيم «14» 34/ وَ آتاكُمْ مِنْ كُلِّ ما سَأَلْتُمُوهُ .../ 310

النحل «16» 108/ أُولئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلى‏ قُلُوبِهِمْ .../ 252

الحجر «15» 56/ وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ .../ 35

الاسراء «17» 110 و 111/ قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ .../ 250

23/ وَ قَضى‏ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ .../ 291

27/ إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كانُوا إِخْوانَ الشَّياطِينِ .../ 78

14/ كَفى‏ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً .../ 282

4/ وَ قَضَيْنا إِلى‏ بَنِي إِسْرائِيلَ فِي الْكِتابِ .../ 291

45/ وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ‏/ 251

44/ وَ إِنْ مِنْ شَيْ‏ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ .../ 360

91/ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهارَ .../ 108

الكهف «18» 18/ فَأَرَدْنا أَنْ يُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَيْراً مِنْهُ زَكاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً./ 82

57/ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ .../ 252

37/ وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ .../ 138

110/ قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى‏ إِلَيَّ .../ 258 و 177 و 138

109/ قُلْ لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّي .../ 293

مريم «19» 1/ كهيعص./ 251

4/ وَ لَمْ أَكُنْ بِدُعائِكَ رَبِّ شَقِيًّا .../ 166

19/ فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ .../ 80

72/ ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا .../ 262

96/ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا .../ 295

65/ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا .../ 58

طه «20» 20/ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ .../ 251

81/ كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ .../ 362

68/ لا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلى‏ .../ 279

107/ وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ./ 283

الحج «22» 36/ فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ .../ 68

37/ رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ .../ 344

السبا «24» 3/ لا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّةٍ فِي السَّماواتِ .../ 29- 129

39/ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ .../ 25

الفرقان «25» 8/ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْها .../ 108

77/ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لا دُعاؤُكُمْ .../ 23 و 24 و 311

66/ وَ الَّذِينَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا .../ 123

77/ فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ .../ 258

الشعرا «26» 111/ أَ نُؤْمِنُ لَكَ وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ .../ 107

63/ و فلق البحر لموسى‏ فَانْفَلَقَ فَكانَ .../ 288

78 تا 86/ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ./ 258 و 205

88/ يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ./ 188

80/ وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ./ 299

26/ فَكُبْكِبُوا فِيها هُمْ وَ الْغاوُونَ .../ 96

النمل «27» 38/ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِها قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ./ 58

39/ وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ .../ 59

38/ قالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ./ 58

38/ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِكَ./ 58

62/ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ./ 294

القصص «28» 24/ رَبِّ إِنِّي لِما أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ./ 105

الروم «30»

21/ وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ‏/ 252

52/ فَإِنَّكَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتى‏./ 334

44/ مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ./ 189

30/ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها .../ 296

لقمان «31» 28/ ما خَلْقُكُمْ وَ لا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ واحِدَةٍ./ 293

63/ لا يَجْزِي والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ .../ 188

27/ وَ لَوْ أَنَّ ما فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ ../ 293

السجدة «32» 17/ فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ .../ 195

الاحزاب «33» 11/ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيداً./ 100 و 261

40 و 41/ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً./ 204 و 205

43/ وَ كانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً./ 283

الفاطر «35» 3/ هَلْ مِنْ خالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ .../ 297

34/ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَكُورٌ .../ 298

38/ إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ./ 73 و 75 و 74

يس «36» 20/ يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ .../ 325 و 362

82/ إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ .../ 293

الصافات «37» 180/ سُبْحانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ./ 211

ص «38» 29/ فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ./ 293

60/ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ./ 309

الزمر «39» 9/ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ./ 73

9/ أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ .../ 73

61/ يُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفازَتِهِمْ .../ 189

7/ وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا./ 164

الغافر «40» 60/ وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى‏ .../ 195

60/ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ‏ ... سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ./ 23 و 312 و 252 و 43

64/ وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ .../ 294

فصلت «41» 12/ فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فِي يَوْمَيْنِ./ 291

17/ فَهَدَيْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمى‏ عَلَى الْهُدى‏./ 298

الشوري «42» 64/ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ./ 155

23/ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‏./ 176

53/ أَلا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ./ 254

الزخرف «43» 67/ الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ./ 157

53/ فَلَوْ لا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ .../ 108

الدخان «44» 51/ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقامٍ أَمِينٍ./ 363

الجاثية «45» 33/ أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ .../ 252

الاحقاف «46» 9/ قُلْ ما كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ .../ 280

محمد (ص) «47» 19/ فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ .../ 131 و 218

33/ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا أَعْمالَكُمْ .../ 216

الفتح «48» 6/ الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ .../ 132

10/ إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ .../ 252

36/ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلى‏ رَسُولِهِ .../ 347

الحجرات «49» 12/ وَ لا تَجَسَّسُوا .../ 350

12/ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ .../ 350

13/ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ .../ 262

ق «50» 16/ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ./ 290

18/ ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ./ 284

الذاريات «51» 56/ وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ./ 32 و 71

الرحمن «55» 29/ يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ .../ 311

الواقعة «56» 44/ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ .../ 294

59/ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لكِنْ لا تُبْصِرُونَ./ 309

الحديد «75» 3/ هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ .../ 282

المجادلة «58»

13/ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ .../ 129

الصف «61» 14/ فَأَصْبَحُوا ظاهِرِينَ./ 281

10/ فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ .../ 83

التغابن «64» 9/ ذلِكَ يَوْمُ التَّغابُنِ .../ 101

الطلاق «65» 3/ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ .../ 84 و 120 و 294

3/ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً./ 263

12/ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ .../ 71

القلم «68» 17/ إِنَّا بَلَوْناهُمْ كَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّةِ./ 73

المزمل «73» 19/ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ./ 361

القيامة «75» 67/ وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ./ 291

36/ أَ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً .../ 100

الانسان «76» 20/ وَ إِذا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَ مُلْكاً كَبِيراً./ 98

النباء «78» 17/ إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كانَ مِيقاتاً./ 100

النازعات «79» 2/ وَ النَّاشِطاتِ نَشْطاً./ 199

31/ فَأَمَّا مَنْ طَغى‏ وَ آثَرَ الْحَياةَ الدُّنْيا .../ 270

عبس «80» 37/ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ./ 148

البروج «81» 21/ قُرْآنٌ مَجِيدٌ .../ 292

الانفطار «82» 19/ وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ .../ 291

الطارق «86» 9/ يَوْمَ تُبْلَى السَّرائِرُ .../ 359

12/ وَ الْأَرْضِ ذاتِ الصَّدْعِ .../ 288

الفجر «89» 28/ ارْجِعِي إِلى‏ رَبِّكِ .../ 283

الليل «92» 10/ فَأَمَّا مَنْ أَعْطى‏ وَ اتَّقى‏ وَ صَدَّقَ .../ 216

17/ لا يَصْلاها إِلَّا الْأَشْقَى‏ وَ سَيُجَنَّبُهَا .../ 280

العلق «96» 1/ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ .../ 254

6 و 7/ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى‏ أَنْ رَآهُ .../ 102

القدر «97» 1/ إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ .../ 114 و 25

العصر «103» 3/ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ .../ 323

التين «109» 6/ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ .../ 112

التوحيد «112» 1/ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ./ 254

فهرست ادعيه‏

ادعيه/ شماره صفحه‏ اللّه ربى حقا ... فقرقها عنى. 266

اللهم فرج عنى و عجلّ عافيتى 226

اللهم اهدنى من عندك و افض على من ... 228

اللهم صل على محمد و آل محمد ... 229

اللّه اكبر اشهد ... له الحمد لا شريك له ... 334

اللهم انى اعوذ بك من زوال نعمتك ... 218

اللهم انك لست باله استحدثناك ... 220

اللهم انى اسألك بحق هذا الدعا ... 220

اللهم انت ربى لا اله ... ما شاء اللّه كان ... على صراط مستقيم. 224

اللهم انت عيّرت اقواما ... 224

اللهم انى اسألك بأسمك الذى اذا ... 225

اللهم اغننى بحلالك ... 60

اللهم انى اسألك بحق محمد و على ... 60

الهى و عزتك و جلالك ... 35

اللهم انه ليس لى علم بموضع رزقى ... 6

اللهم انى اسألك بحرمة هذا الذى ... 62

اللهم ارحمنى بترك معاصيك ... 254

اللهم انى اسألك بكتابك المنزل ... 63

اللهم ادفع عنى البلا ... 251 و 254

اللهم انى اسألك بحق من رواه ... 65

اللهم ارزقنى غداة رغيفا من شعير ... 102

اللهم انت اعطيتنيه و انت هبته لى ... 120

اللهم انا لا نعلم منه الاخيرا ... 133

اللهم صلّ على محمد و اهل بيته ... 141

اللهم صل محمد و اهل بيته ... 141

اللهم رب الفجر و اليالى العشر ... 152

اللهم رب السموات و الارض ... 176

اللهم ان كان فلانا جحد حقا ... 176

اللهم انت الاول فليس قبلك شى‏ء ... 213

اللهم انى اسألك بقوتك القوية ... 319

اعيذ بكلمات اللّه التامة ... و من حامة ... 236

امسنى ظلمى مستجيرا بعفوك ... و جلّلنى ... و قنى شرّ خلقك ... 220

آمنت باللّه وحده لا شريك له ... 114

ايها الدواب و الهوام ... 256

انما النجوى من الشيطان ... 232

اعوذ برب دانيال و الجبّ ... 234

الحمد للّه الذى لم خلق منى مشوها ... 81

الحمد للّه كما هو اهله ... 213

اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شريك له الها واحدا واحدا ... 215

الحمد للّه الذى علا فقهر و الحمد للّه الذى ... 213

اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شريك له ... مرحبا بالحافظيين. 219

بسم اللّه و باللّه و بعزة اللّه ... 236

بسم اللّه وضعت جنبى للّه ... 238

بسم اللّه حسبى ... 237

بسم اللّه و باللّه كم من نعمة للّه فى عرق ساكن ... 226

بسم اللّه و صلى اللّه ... و افوض امرى ... حسبى الرب. 220

بسم اللّه ... الحمد للّه رب ... حسبنا اللّه. 224

بسم اللّه و باللّه ... الذى يصف و لا يوصف ... و اعوذ بوجهك ... 222

توكلت على اللّه ... 237

سبحان اللّه و الحمد للّه ... 259

سبحان اللّه العظيم و بحمده. 218

سبحان اللّه العظيم. 60

سمع اللّه لمن حمده. 213

سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه ... 215، 216، 217

سبحان من لا يعتدى على اهل ... 62

فاستغفر اللّه الذى لا اله الا هو الحى القيوم. 218

فياغوثاه ثم وا غوثا بك يا اللّه من هوى. 169

قل اللهم مالك الملك ... 61

قل اللهم اوسع علىّ من رزقك الحلال ... 141

عزمت عليكم بعزيمة اللّه و عزيمة سليمان بن داود ... 234

ما شاء اللّه لا قوه الا باللّه ... 173

ما شاء اللّه استكانة للّه ... 173

لا حول و لا قوة الا باللّه ... 231، 234، 237

ايا ايها الاسد الوثاب الذى ... 236

يا من اظهر الجميل و ستر القبيح ... 300، 301، 183

يا من هو اقرب اليه من حبل الوريد ... 140

يا اجود من اعطى، يا خير من سئل ... 140

يا على يا عظيم ... اعطنى خير الدنيا ... 225

يا من يكفى من كل شى و لا يكفى ... 233

يا هو يا من لا هو ... و انصرنى ... 233

يا هو يا من لا هو الا هو ... 233

يا ابصر الناظرين و اسمع السامعين ... 228

يا عدتى عند العدد ... 64

يا رؤوف يا رحيم ... 227

يا عدتى عند شدتى ... 61

يا شديد المحال ... 62

يا من يفعل ما يشا ... 60

يا من لا يغيّر حكمته الوسائل. 26

و اعيذ نفسى و دينى و اهلى ... 237

و اعوذ بما عاذت به ملائكة اللّه ... 239

و اعوذ باللّه و اعوذ بقدرة اللّه. 227

فهرست اشعار عربى‏

اشعار عربى شماره صفحه‏

|  |
| --- |
| اجلّك عن تعذيب مثلى على ذنب‏ |

37

|  |
| --- |
| ان الذى سمك السماء بنى لنا بيتا |

280

|  |
| --- |
| الدهر ساومنى عمرى فقلت له‏ |

101

|  |
| --- |
| كما يدين الفتى يوما يدان به‏ |

298

|  |
| --- |
| اضرّ من كانت الفردوس مسكنه‏ |

273

|  |
| --- |
| و طالب المال فى الدنيا يحرسه‏ |

97

|  |
| --- |
| و فى كل شى له آية |

280

|  |
| --- |
| و ذى ضغن كففت النفس عنه‏ |

293

|  |
| --- |
| يا من يرى ما فى الضمير و يسمع‏ |

36

فهرست اشعار فارسى‏

اشعار فارسى شماره صفحه‏

|  |
| --- |
| از مردم و ديو و دد بريدن چه خوش است‏ |

189

|  |
| --- |
| اى يكدله، صد دله دل يكدله كن‏ |

124

|  |
| --- |
| آفرينش را همه پى كن به تيغ لا اله‏ |

203

|  |
| --- |
| اللّه اكبر اللّه اكبر از نفس كافر |

271

|  |
| --- |
| از خدا خواهيم توفيق ادب‏ |

348

|  |
| --- |
| اگر با ديگرانش بود ميلى‏ |

358

|  |
| --- |
| آن شغالى رفت اندر خم رنگ‏ |

42

|  |
| --- |
| بشنو اكنون قصه آن رهروان‏ |

308

|  |
| --- |
| پوست از دارو بلاكش مى‏شود |

41

|  |
| --- |
| تا ز خود بشنود نه از من و تو |

203

|  |
| --- |
| حق تعالى گفت قارون زارزار |

130

|  |
| --- |
| خلق را با توهمى بد خو كند |

40

|  |
| --- |
| دشمنى بدخواه ترا نبود تر از خويشتن‏ |

184

|  |
| --- |
| در بلا هم ميچشم لذات او |

308

|  |
| --- |
| ديو چو بيرون رود فرشته درآيد |

353

|  |
| --- |
| در اول ذكر آرد انس با يار |

356

|  |
| --- |
| زانك آدم زان عتاب از اشك دست‏ |

111

|  |
| --- |
| غلام همت آنم كه زير چرخ كبود |

353

|  |
| --- |
| كوهها هم لحن داوودى كنند |

306

|  |
| --- |
| گر مهر على در دل و جانت نبود |

65

|  |
| --- |
| من كان ذا دراية و هوش‏ |

271

|  |
| --- |
| مال و زر سر را بود همچون كلاه‏ |

109

|  |
| --- |
| من از بيگانگان هرگز ننالم‏ |

180

|  |
| --- |
| نهفته گرچه مى‏بايد بود راز |

57

|  |
| --- |
| ناله مومن همى داريم دوست‏ |

33

|  |
| --- |
| هست حيوانى كه نامش اسغر است‏ |

40[[137]](#footnote-138)

[[138]](#footnote-139)

1. ( 1) اعيان الشيعه/ ج 3، ص 147، سيد محسن امين. [↑](#footnote-ref-2)
2. ( 1) مقصود از اينكه دعا بلاى نازل را باز مى‏گرداند اين است كه، وقتى بلا نازل شد دعا آن را آسان مى‏كند مثل آنكه اصلا بلايى در كار نبوده است. [↑](#footnote-ref-3)
3. ( 1). 25/ فرقان، 77. [↑](#footnote-ref-4)
4. ( 2). 40/ غافر، 60. [↑](#footnote-ref-5)
5. ( 3). 7/ اعراف، 56. [↑](#footnote-ref-6)
6. ( 4). 2/ بقره، 186. [↑](#footnote-ref-7)
7. ( 1). 34/ سبا، 39. [↑](#footnote-ref-8)
8. ( 1). 10/ يونس، 11. [↑](#footnote-ref-9)
9. ( 2). 2/ بقره، 216. [↑](#footnote-ref-10)
10. ( 1). 10/ يونس، 11. [↑](#footnote-ref-11)
11. ( 1). 51/ ذاريات، 56. [↑](#footnote-ref-12)
12. ( 1) مولوى مى‏گويد:

    |  |  |  |
    | --- | --- | --- |
    | ناله مؤمن همى داريم دوست‏ |  | پس تضرع كن كه اين اعزاز اوست‏ |
    | حاجت آوردش ز غفلت سوى من‏ |  | آن كشيدش موكشان تا كوى من‏ |
    | گر برآرم حاجتش او را زود |  | هم در آن بازيچه مستغرق شود |
    |  |  |  |

    [↑](#footnote-ref-13)
13. ( 1). 15/ حجر، 56. [↑](#footnote-ref-14)
14. ( 1) اين اشعار مولوى مناسب اين روايت است.

    |  |  |  |
    | --- | --- | --- |
    | خلق را با تو همه بدخو كند |  | تا تو را رو جانب آن سو كند |
    | اين جفاى خلق بر تو در جهان‏ |  | گر بدانى گنج زر آمد نهان‏ |
    | بنده مى‏نالد به حق از درد خويش‏ |  | صد شكايت مى‏كند از رنج و نيش‏ |
    | حق همى گويد كه آخر رنج و درد |  | مر ترا لابه كنان و راست كرد |
    | در حقيقت هر عدو داروى تست‏ |  | كيمياى نافع و دلجوى تست‏ |
    | كه از او اندر گريزى در خلا |  | استعانت‏جويى از فضل خدا |
    |  |  |  |

    و نيز مناسب اين روايت اين ابيات است:

    |  |  |  |
    | --- | --- | --- |
    | هست حيوانى كه نامش اسغر است‏ |  | كو بزخم چوب رفت و لمتر است‏ |
    | تا كه چوبش ميزنى به مى‏شود |  | او ز زخم چوب فربه مى‏شود |
    | نفس مؤمن اسغرى آمد يقين‏ |  | كو بزخم چوب زفت است و سمين‏ |
    | زين سبب بر انبيا رنج و شكست‏ |  | از همه خلق جهان افزونتر است‏ |
    |  |  |  |

    [↑](#footnote-ref-15)
15. ( 1) مولوى گويد:

    |  |  |  |
    | --- | --- | --- |
    | پوست از دارو بلاكش مى‏شود |  | چون اديم طايفى خوش مى‏شود |
    | ور نه تلخ و تيز ماليدى در او |  | گنده گشت و ناخوش و ناپاك بو |
    | آدمى را نيز چون آن پوست دان‏ |  | از رطوبت‏ها شده زشت و گران‏ |
    | تلخ و تيز و مالش بسيار ده‏ |  | تا شود پاك و لطيف و با فره‏ |
    | ور نمى‏تابى رضا ده اى عيار |  | كه خدا رنجت دهد بى‏اختيار |
    | كه بلاى دوست تطهير شماست‏ |  | علم او بالاى تدبير شماست‏ |
    |  |  |  |

    [↑](#footnote-ref-16)
16. ( 1) در امتحان خلق مولوى گويد:

    |  |  |  |
    | --- | --- | --- |
    | آن شغالى رفت اندر خمّ رنگ‏ |  | اندر آن خم كرد يك ساعت درنگ‏ |
    | پس بر آمد پوستين رنگين شده‏ |  | كه منم طاوس عليين شده‏ |
    |  |  |  |

    تا آنكه به اينجا مى‏رسد:

    |  |  |  |
    | --- | --- | --- |
    | همچو فرعون مرصع كرده ريش‏ |  | برتر از عيسى پريده از خريش‏ |
    | او هم از نسل شغال ماده زاد |  | در خم مالى و جاهى در فتاد |
    | هر كه ديد آن جاه و مالش سجده كرد |  | سجده افسوسيان را او بخورد |
    | گشت مستك آن گداى ژنده دلق‏ |  | از سجود و از تحيرهاى خلق‏ |
    | مال، مار آمد كه در وى زهرهاست‏ |  | و ان قبول و سجده خلق اژدهاست‏ |
    | هان اى فرعون ناموسى مكن‏ |  | تو شغالى هيچ طاوسى مكن‏ |
    | سوى طاوسان اگر پيدا شوى‏ |  | عاجزى از جلوه و رسوا شوى‏ |
    | موسى و هارون چو طاوسان بدند |  | پرّ جلوه بر سر و رويت زدند |
    | زشتيت پيدا شد و رسواييت‏ |  | سرنگون افتادى از بالاييت‏ |
    | چون محك ديدى سيه گشتى چو قلب‏ |  | نقش شيرى رفت و پيدا گشت كلب‏ |
    | اى سگ گرگين زشت از حرص و جوش‏ |  | پوستين شير را بر خود مپوش‏ |
    | غره شيرت بخواهد امتحان‏ |  | نقش شير و آنگه اخلاق سگان. |
    |  |  |  |

    [↑](#footnote-ref-17)
17. ( 1). 40/ غافر، 60. [↑](#footnote-ref-18)
18. ( 2). 11/ هود، 75. [↑](#footnote-ref-19)
19. ( 3). 40/ غافر، 60. [↑](#footnote-ref-20)
20. ابن فهد حلى، احمد بن محمد، آداب راز ونياز به درگاه بى نياز (ترجمه عدة الداعي) - تهران، چاپ: اول، 1381 ش. [↑](#footnote-ref-21)
21. ابن فهد حلى، احمد بن محمد، آداب راز ونياز به درگاه بى نياز (ترجمه عدة الداعي) - تهران، چاپ: اول، 1381 ش. [↑](#footnote-ref-22)
22. ابن فهد حلى، احمد بن محمد، آداب راز ونياز به درگاه بى نياز (ترجمه عدة الداعي) - تهران، چاپ: اول، 1381 ش. [↑](#footnote-ref-23)
23. ( 1). 13/ رعد، 13. [↑](#footnote-ref-24)
24. ( 2). 4/ نساء، 142. [↑](#footnote-ref-25)
25. ( 3). 7/ اعراف، 205. [↑](#footnote-ref-26)
26. ( 1). 92/ ليل، 10. [↑](#footnote-ref-27)
27. ( 2). 47/ محمد، 33. [↑](#footnote-ref-28)
28. ( 1). 47/ محمد، 19. [↑](#footnote-ref-29)
29. ( 1) غده‏اى سفت كه در گردن بيرون مى‏آيد و در سطح گردن مشخص و برجسته مى‏شود. [↑](#footnote-ref-30)
30. ( 1). 7/ اعراف، 185. [↑](#footnote-ref-31)
31. ( 2). 6/ انعام، 38. [↑](#footnote-ref-32)
32. ( 1). 10/ يونس، 57. [↑](#footnote-ref-33)
33. ( 1). 17/ اسراء، 110، 111. [↑](#footnote-ref-34)
34. ( 2). 7/ اعراف، 54. [↑](#footnote-ref-35)
35. ( 1) مريم/ اوّل [↑](#footnote-ref-36)
36. ( 2). 20/ طه، 111. [↑](#footnote-ref-37)
37. ( 3). 17/ اسراء، 45. [↑](#footnote-ref-38)
38. ( 1). 45/ جاثيه، 23. [↑](#footnote-ref-39)
39. ( 2). 16/ نحل، 108. [↑](#footnote-ref-40)
40. ( 3). 18/ كهف، 57. [↑](#footnote-ref-41)
41. ( 4). 48/ فتح، 1. [↑](#footnote-ref-42)
42. ( 1). 26/ شعراء، 78. [↑](#footnote-ref-43)
43. ( 2). 26/ شعراء، 79. [↑](#footnote-ref-44)
44. ( 3). 26/ شعراء، 82. [↑](#footnote-ref-45)
45. ( 4). 26/ شعراء، 83. [↑](#footnote-ref-46)
46. ( 5). 26/ شعراء، 84. [↑](#footnote-ref-47)
47. ( 6). 26/ شعراء، 85. [↑](#footnote-ref-48)
48. ( 7). 26/ شعراء، 86. [↑](#footnote-ref-49)
49. ( 8). 18/ كهف، 110. [↑](#footnote-ref-50)
50. ( 1). 5/ مائده، 27. [↑](#footnote-ref-51)
51. ( 2). 4/ نساء، 131. [↑](#footnote-ref-52)
52. ( 1). 3/ آل عمران، 186. [↑](#footnote-ref-53)
53. ( 2). 3/ آل عمران، 120. [↑](#footnote-ref-54)
54. ( 3). 2/ بقره، 194. [↑](#footnote-ref-55)
55. ( 4). 33/ احزاب، 71. [↑](#footnote-ref-56)
56. ( 5). 9/ توبه، 4. [↑](#footnote-ref-57)
57. ( 1). 5/ مائده، 27. [↑](#footnote-ref-58)
58. ( 2). 49/ حجرات، 13. [↑](#footnote-ref-59)
59. ( 3). 10/ يونس، 63. [↑](#footnote-ref-60)
60. ( 4). 19/ مريم، 72. [↑](#footnote-ref-61)
61. ( 5). 3/ آل عمران، 133. [↑](#footnote-ref-62)
62. ( 6). 6/ انعام، 69. [↑](#footnote-ref-63)
63. ( 7). 65/ طلاق، 2. [↑](#footnote-ref-64)
64. ( 1). 44/ دخان، 51. [↑](#footnote-ref-65)
65. ( 1). 79/ نازعات، 37. [↑](#footnote-ref-66)
66. ( 2) مناسب آن اين ابيات حضرت علامه حسن زاده آملى روحى فدا است:

    |  |  |  |
    | --- | --- | --- |
    | اللَّه اكبر، اللَّه اكبر از نفس كافر كافر |  | چون گاو سركش ما را كشاند گاهى به اين ور گاهى به آن ور |
    | در خواب و در خور دستى نگه دار! |  | تا رام گردد نفس ستمگر |
    | جز آه و ناله نبود دوايى‏ |  | بهر جلاى جان مكدر |
    | شرمى كن اى دل از خود پسندى‏ |  | آواره گردى همچو قلندر |
    |  |  |  |

    ديوان حضرت استاد- ص 75 و نيز در ديوان حضرت استاد دام ظله الوارف:

    |  |  |  |
    | --- | --- | --- |
    | من كان ذا دراية و هوش‏ |  | شبّهها بالاستر الچموش‏ |
    | فالقرب منها لگد و گاز |  | و الحرف في ركوبها دراز |
    |  |  |  |

    [↑](#footnote-ref-67)
67. ( 1). 12/ يوسف، 53. [↑](#footnote-ref-68)
68. ( 1). 7/ اعراف. 180. [↑](#footnote-ref-69)
69. ( 1) ن ل القهار. [↑](#footnote-ref-70)
70. ( 2). 20/ طه، 68. [↑](#footnote-ref-71)
71. ( 1). 46/ احقاف، 9. [↑](#footnote-ref-72)
72. ( 2). 92/ ليل 15 و 17. [↑](#footnote-ref-73)
73. ( 1) آخر/ صف. [↑](#footnote-ref-74)
74. ( 2). 2/ بقره، 269. [↑](#footnote-ref-75)
75. ( 3). 4/ نساء، 34. [↑](#footnote-ref-76)
76. ( 1). 17/ اسراء، 14. [↑](#footnote-ref-77)
77. ( 1). 89/ فجر، 28. [↑](#footnote-ref-78)
78. ( 2). 21/ انبياء، 107. [↑](#footnote-ref-79)
79. ( 1). 50/ ق. 18. [↑](#footnote-ref-80)
80. ابن فهد حلى، احمد بن محمد، آداب راز ونياز به درگاه بى نياز (ترجمه عدة الداعي) - تهران، چاپ: اول، 1381 ش. [↑](#footnote-ref-81)
81. ( 1). 5/ مائده، 48. [↑](#footnote-ref-82)
82. ( 1). 7/ اعراف، 89. [↑](#footnote-ref-83)
83. ( 2). 26/ شعراء، 63. [↑](#footnote-ref-84)
84. ( 3). 2/ بقره، 30. [↑](#footnote-ref-85)
85. ( 1). 50/ ق، 16. [↑](#footnote-ref-86)
86. ( 1). 39/ زمر، 67. [↑](#footnote-ref-87)
87. ( 2). 6/ انعام، 73. [↑](#footnote-ref-88)
88. ( 3). 82/ انفطار، 19. [↑](#footnote-ref-89)
89. ( 4). 17/ اسراء، 23. [↑](#footnote-ref-90)
90. ( 5). 17/ اسراء، 4. [↑](#footnote-ref-91)
91. ( 6). 41/ فصلت، 12. [↑](#footnote-ref-92)
92. ( 1). 81/ بروج، 21. [↑](#footnote-ref-93)
93. ( 2). 2/ بقره، 257. [↑](#footnote-ref-94)
94. ( 3). 38/ ص، 39. [↑](#footnote-ref-95)
95. ( 4). 34/ سباء، 3. [↑](#footnote-ref-96)
96. ( 1). 120/ مائده/ 5. [↑](#footnote-ref-97)
97. ( 2). 31/ لقمان، 28. [↑](#footnote-ref-98)
98. ( 1). 40/ غافر، 64. [↑](#footnote-ref-99)
99. ( 2). 65/ طلاق، 2. [↑](#footnote-ref-100)
100. ( 1). 19/ مريم، 96. [↑](#footnote-ref-101)
101. ( 2). 8/ انفال، 42. [↑](#footnote-ref-102)
102. ( 3). 41/ فصلت، 17. [↑](#footnote-ref-103)
103. ( 1). 30/ روم، 30. [↑](#footnote-ref-104)
104. ( 2). 3/ آل عمران، 173. [↑](#footnote-ref-105)
105. ( 1). 30/ فاطر، 3. [↑](#footnote-ref-106)
106. ( 2). 30/ آل عمران، 49. [↑](#footnote-ref-107)
107. ( 1). 35/ فاطر، 34. [↑](#footnote-ref-108)
108. ( 1). 26/ شعراء، 80. [↑](#footnote-ref-109)
109. ( 1) شعراء، 78 تا 82. [↑](#footnote-ref-110)
110. ( 1) رياض السالكين، ص 30، سيد على خان مدنى، چاپ سنگى. [↑](#footnote-ref-111)
111. ( 1) الميزان ص 31 ج 2، علامه طباطبايى، انتشارات جامعه مدرسين. [↑](#footnote-ref-112)
112. ( 2). 38/ ص، 60. [↑](#footnote-ref-113)
113. ( 3). 56/ واقعه، 85. [↑](#footnote-ref-114)
114. ( 1). 14/ ابراهيم، 34. [↑](#footnote-ref-115)
115. ( 1). 55/ الرحمن، 29. [↑](#footnote-ref-116)
116. ( 2). 25/ فرقان، 77. [↑](#footnote-ref-117)
117. ( 3). 6/ انعام، 41. [↑](#footnote-ref-118)
118. ( 4). 6/ انعام، 64. [↑](#footnote-ref-119)
119. ( 1). 40/ مؤمن، 60. [↑](#footnote-ref-120)
120. ( 1). 6/ انعام، 40. [↑](#footnote-ref-121)
121. ( 1). 2/ بقره، 40. [↑](#footnote-ref-122)
122. ( 1) مرآة العقول، ج 12، ص 160، چاپ اسلاميه. [↑](#footnote-ref-123)
123. ( 1) مرآة العقول، جلد 12، علامه مجلسى. [↑](#footnote-ref-124)
124. ( 1). 5/ مائده، 27. [↑](#footnote-ref-125)
125. ( 1) الميزان، ج 2، ص 43، چاپ انتشارات جامعه مدرسين، قم. [↑](#footnote-ref-126)
126. ( 1). 24/ نور، 37. [↑](#footnote-ref-127)
127. ( 2) الميزان، ج 2. [↑](#footnote-ref-128)
128. ( 1). 48/ فتح، 26. [↑](#footnote-ref-129)
129. ابن فهد حلى، احمد بن محمد، آداب راز ونياز به درگاه بى نياز (ترجمه عدة الداعي) - تهران، چاپ: اول، 1381 ش. [↑](#footnote-ref-130)
130. ( 1) زلّها: ته‏مانده سفره [↑](#footnote-ref-131)
131. ( 2) خوان: سفره [↑](#footnote-ref-132)
132. ( 3) ناديده: مراد اين مثل است: نديد بديد وقتى كه ديد [↑](#footnote-ref-133)
133. ( 4) عزازيل: شيطان [↑](#footnote-ref-134)
134. ( 1). 25/ فرقان، 76. [↑](#footnote-ref-135)
135. ( 1). 73/ مزمل، 19. [↑](#footnote-ref-136)
136. ( 1). 36/ يس، 20. [↑](#footnote-ref-137)
137. ابن فهد حلى، احمد بن محمد، آداب راز ونياز به درگاه بى نياز (ترجمه عدة الداعي) - تهران، چاپ: اول، 1381 ش. [↑](#footnote-ref-138)
138. ابن فهد حلى، احمد بن محمد، آداب راز ونياز به درگاه بى نياز (ترجمه عدة الداعي) - تهران، چاپ: اول، 1381 ش. [↑](#footnote-ref-139)